

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با نظارت: حضرت آیه الله مکارم شیرازی

تفسیر جوان

(برگرفته از تفسیر نمونه)

جزء ۱۴ جلد ۱۴

۱۴

به اهتمام: دکتر محمد بیستونی

الْإِهْدَاءِ

إِلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللَّهِ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ إِلَى مَوْلَانَا
وَ مَوْلَى الْمُؤَحِّدِينَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى بَضْعَةِ
الْمُصْطَفَى وَ بِهِجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ إِلَى سَيِّدَتِي
شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، أَلَسِبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ إِلَى الْأَيْمَةِ التَّسْعَةِ
الْمَعْصُومِينَ الْمُكَرَّمِينَ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ لِأَسِيْمَا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ وَارِثِ عُلُومِ
الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، الْمَعْدُ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ وَ الْمُدْخِرِ لِأَحْيَاءِ الْفَرَائِضِ وَ مَعَالِمِ الدِّينِ ،
الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ فَيَا مُعِزَّ
الْأَوْلِيَاءِ وَيَا مُدِلَّ الْأَغْدَاءِ أَيُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ قَدْ مَسَّنَا
وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ فِي غَيْبَتِكَ وَ فِرَاقِكَ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ
مُرْجَاةٍ مِنْ وَلَانِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَأَوْفِ لَنَا الْكِيلَ مِنْ مَنكَ وَ
فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا بِنَظَرَةٍ رَحْمَةٍ مِنْكَ
إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

متن تأییدی مرجع عالیقدر حضرت «آیه الله العظمی مکارم شیرازی» در
مورد کتاب «تفسیر جوان» (منبع مطالعاتی و
تحقیقاتی اصلی «روش انس با قرآن»)

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن مجید بالاترین سند افتخار مامسلمانان است و تا کسی با قرآن آشنا نشود، پی
به عظمت آن نخواهد برد و هر قدر آشنایی ما با این کتاب بزرگ آسمانی افزون گردد،
به درجه اهمیت و عظمت آن بهتری می‌بریم، مخصوصاً برای حل مشکلات مسلمین
در دنیای امروز، بهترین راه گشا قرآن است.
به همین دلیل شایسته است نسل جوان پرومندا روزبه روز با این کتاب آسمانی
آشنا تر گردد، نه فقط به «خواندن» و «قرائت» و «حفظ» آن، بلکه به «محتوا و معنای

قرآن، به یقین قرآن مجید می‌تواند صفا و روشنی ویژه‌ای به تمام زندگی آنان بدهد و از آنان افرادی باایمان، شایسته، قوی، شجاع و طرفدار حق بسازد. از آنجا که تفسیر نمونه بحمدالله در میان تمام قشرها نفوذ یافته و تحولی در محیط ما ایجاد کرده است، جناب آقای «دکتر محمد بیستونی» که فردی باذوق و علاقمند به مسائل اسلامی و مسائل جوانان است. ابتکاری به خرج داده و تفسیر نمونه را به صورت فشرده و خلاصه با «سبکی تازه» که به آسانی قابل استفاده برای همه جوانان باشد، درآورده و به گونه‌ای که هم‌اکنون ملاحظه می‌کنید، در اختیار آنان گذاشته است. خداوند این خدمت را از ایشان قبول کند و به همه جوانان عزیز توفیق استفاده از آن را مرحمت فرماید.

ناصر مکارم شیرازی

۷۹/۸/۲۸

متن تأییدی حضرت آیت الله خزعلی مفسر و حافظ کل قرآن کریم

بسم الله الرحمن الرحيم

هر زمانی را زبانی است یعنی در بستر زمان خواسته‌هایی نو نو پدید می‌آید که مردم آن دوران خواهان آنند. با وسایل صنعتی و رسانه‌های بی‌سابقه خواسته‌ها مضاعف می‌شود و امروز با اختلاف تمدن‌ها و اثرگذاری هریک در دیگری آرمان‌های گوناگون و خواسته‌های متنوع ظهور می‌یابد بر متفکران دوران و افراد دلسوز خود ساخته در برابر این هنجارها فرض است تا کمر خدمت را محکم ببندند و این خلأ را پر کنند همان‌گونه که علامه امینی با الغدیرش و علامه طباطبایی با المیزانش. در این میان نسل جوان را باید دست گرفت و بر سر سفره این پژوهشگران نشاند و رشد داد. جناب آقای دکتر محمد بیستونی رئیس هیئت مدیره مؤسسه قرآنی تفسیر جوان به فضل الهی

این کار را بعهده گرفته و آثار ارزشمند مفسران را با زبانی ساده و بیانی شیرین، پیراسته از تعقیدات در اختیار نسل جوان قرار داده علاوه بر این آنان را به نوشتن کتابی در موضوعی که منابع را در اختیارشان قرار داده دعوت می‌کند. از مؤسسه مذکور دیدار کوتاهی داشتیم، از کار و پشتکار و هدفمند بودن آثارشان اعجاب و تحسینم شعله‌ور شد، از خداوند منان افاضه بیشتر و توفیق افزونی برایشان خواستارم. به امید آنکه در مراحل غیرتفسیری هم از معارف اسلامی درهای وسیعی برویشان گشاده شود.

آمین رب العالمین .

۲۱ ربیع الثانی ۱۴۲۵
۲۱ خرداد ۱۳۸۳
ابوالقاسم خزعلی

✽ ویژگی‌ها و مزایای کتاب "تفسیر جوان"

- ۱- درج قول برتر و حذف اقوال متعدد در بیان تفسیر آیات.
- ۲- حفظ اصالت مطالب و مفاهیم ارائه شده در اصل تفسیر.
- ۳- خلاصه نمودن جملات طولانی در قالب عبارات کوتاه‌تر و ساده‌تر.
- ۴- اعراب‌گذاری آیات و روایات به منظور سهولت حفظ کردن آنها.
- ۵- استفاده از سه خط تحریری برای آیات، ترجمه و تفسیر، به منظور مطالعه روان آنها.
- ۶- درج ترجمه روان و تفسیر هر آیه به صورت مستقل، به جز در آیاتی که با هم ارتباط تنگاتنگ دارند.
- ۷- تیرگذاری و تدوین مطالب کتاب به سبک کتاب‌های آموزشی به منظور تدریس آسان در جلسات تفسیر قرآن.
- ۸- انتشار در قطع کوچک به منظور استفاده از اوقات فراغت روزانه و سهولت قرار گرفتن در جیب.
- ۹- قیمت ارزان کتاب به منظور خرید همگان خصوصاً جوانان عزیز و انس بیشتر جامعه با قرآن کریم.

محمد بیستونی

تهران - پائیز ۱۳۸۳

سورة حجر

فضیلت تلاوت سورة «حجر»

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که سورة حجر و ابراهیم را در یک نماز دو رکعتی، در هر شب جمعه بخواند، فقر، دیوانگی و گرفتاری برای او پیش نمی آید» ^(۱).

و در جای دیگری می فرماید: «کسی که سورة حجر را باز عفران بنویسد و بخورد، چنانچه شیرش کم باشد، افزایش یابد و اگر در چاه یا چشمه کمی آبی قرار دهند آتش افزایش یابد».

ناگفته پیدا است این همه فضیلت و افتخار با تلاوت خالی از اندیشه و عمل حاصل نمی شود، بلکه هدف اصلی از تلاوت، تطبیق اعمال و خلق و خوی خویش در مفاد این آیات است.

۱- «تفسیر برهان»، جلد ۲، صفحه ۳۶۴.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِنام خداوند بخشنده بخشیشگر

الرَّ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَ الْقُرْآنِ مُبِينٍ ﴿١﴾

الر ، این آیات کتاب و قرآن مبین است .

در آغاز این سوره با حروف مقطعه « الف ، لام ، راء » برخورد می‌کنیم که نمایانگر ترکیب این کتاب بزرگ آسمانی که راهگشای همه انسان‌ها به سوی سعادت می‌باشد، از حروف ساده الفباء است ، همین ماده خامی که در اختیار همه افراد بشر حتی کودکان دو سه‌ساله قرار دارد و این نهایت درجه اعجاز است که از چنان مصالحی چنین محصول بی‌نظیری ساخته شود .

« تِلْكَ » اسم اشاره به دور است ، درحالی‌که قاعدتاً باید در این‌جا « هَذِهِ » (اسم اشاره به نزدیک) به کار رود ، ولی در ادبیات عرب و حتی در زبان فارسی گاهی برای بیان عظمت چیزی ، از اسم اشاره به دور استفاده می‌شود ، یعنی آن‌چنان عظمت دارد که گویی در

آسمان‌ها در یک فاصله دوردست از ما قرار گرفته و این درست به آن می‌ماند که گاهی در حضور شخص بزرگی می‌گوییم: «اگر آن سرور اجازه دهند، ما دست‌به‌چنین اقدامی می‌زنیم»، کلمه «آن» در این جا برای بیان عظمت مقام او است، همان‌گونه که ذکر «قُرْآن» به صورت نکره نیز برای بیان عظمت آن است.

و به هرحال ذکر «قُرْآن» بعد از «کِتَاب» در حقیقت به عنوان تأکید است و توصیف آن به «مُبِین» برای این است که بیان‌کننده حقایق و روشنگر حق از باطل می‌باشد.

﴿ ۲ ﴾ رَبِّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ

کافران (هنگامی که آثار شوم اعمال را ببینند) چه بسا آرزو می‌کنند مسلمان بودند. منظور از «يَوَدُّ» (دوست می‌دارند) همان‌گونه که در تفسیر «المیزان» بیان شده، دوست داشتن به معنی تمنی و آرزو کردن است و ذکر کلمه «لَوْ» دلیل بر آن است که آن‌ها آرزوی اسلام رادر زمانی می‌کنند که قدرت بازگشت به سوی آن را ندارند و این خود قرینه‌ای خواهد بود بر این که این تمنی و آرزو در جهان دیگر و پس از مشاهده نتایج اعمالشان است.

از پیامبر بزرگ اسلام نقل شده ، هنگامی که دوزخیان در دوزخ گرد می آیند و گروهی از مسلمانان خطاکار را با آنها قرار می دهند ، کفار به مسلمین می گویند : « مگر شما مسلمان نبودید ؟ در پاسخ می گویند : « آری بودیم » و آنها در جواب می گویند : « پس اسلام شما نیز به حالتان سودی نداشت ، چون شما هم با ما یک جا هستید » ، آنها می گویند : « ما گناهان (بزرگی) داشتیم که به خاطر آن به این سرنوشت گرفتار شدیم » (این اعتراف به گناه و تقصیر و آن سرزنش دشمن سبب می شود که) خداوند دستور می دهد هر فرد با ایمان و مسلمانی را که در دوزخ است خارج سازید ، در این هنگام کفار می گویند : « ای کاش ما نیز اسلام آورده بودیم » .^(۱)

﴿ ۳ ﴾ نَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ

بگذار آنها بخورند و بهره گیرند و آرزوها آنان را غافل سازد ، ولی به زودی خواهند فهمید .

۱- در « تفسیر طبری » نیز چند حدیث به این مضمون نقل شده است .

این‌ها چون حیواناتی هستند که جز اصطبل و علف و جز لذت مادی چیزی نمی‌فهمند و هر حرکتی دارند، برای رسیدن به همین‌ها است.

اما آن‌گاه که سلی‌اجل به صورت آن‌ها نواخته شود و پرده‌های غفلت و غرور از مقابل چشمانشان کنار رود و خود را در آستانه مرگ و یا در عرصه قیامت ببینند، آری آن‌گاه می‌فهمند که چه اندازه در غفلت و تا چه حد زیان‌کار و بدبخت بوده‌اند و چگونه گرامی‌ترین سرمایه‌ها را برای هیچ از دست داده‌اند.

﴿۴﴾ **وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ**

ما (اهل) هیچ شهر و دیاری را هلاک نکردیم، مگر این‌که اجل معین (و زمان تغییرناپذیری) داشتند.

﴿۵﴾ **مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ**

هیچ گروهی از اجل خود پیشی نمی‌گیرد و از آن عقب نخواهد افتاد. سنت الهی همه‌جا این بوده که به‌قدر کافی مهلت برای تجدیدنظر و بیداری و آگاهی بدهد.

، حوادث دردناک و وسایل رحمت را یکی پس از دیگری می‌فرستد ، تهدید می‌کند ، تشویق می‌کند ، اخطار می‌نماید تا حجت بر همه تمام شود .

ولی هنگامی که این مهلت به پایان رسید ، سرنوشت قطعی دامنشان را خواهد گرفت ، دیر و زود به خاطر مصالح تربیتی ، ممکن است اما به اصطلاح سوخت و سوز ندارد . ضمناً ازدو آیه اخیر فلسفه بیان « تاریخ گذشتگان به‌طورمکرر » در آیات قرآن حتی در همین سوره‌ای که از آن بحث می‌کنیم ، روشن می‌شود .

﴿ ۶ ﴾ **وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ**

و گفتند : ای کسی که « ذکر » (قرآن) بر تو نازل شده ، مسلماً دیوانه‌ای . آری افراد لجوج و بی‌مایه هنگامی که در برابر یک عقل بزرگ و بی‌مانند قرار بگیرند ، یکی از نخستین وصله‌هایی که به او می‌چسبانند ، جنون است چراکه مقیاس را عقل کوچک و ناتوان خودشان قرار می‌دهند و هرچه به این مقیاس ننگند ، در نظر آن‌ها بی‌عقلی و دیوانگی است .

این افراد تعصب خاصی روی مسائل موجود محیطشان دارند ، هرچند گمراهی و ضلالت باشد ، لذا با هر دعوت تازه‌ای به عنوان دعوت غیرعقلانه مبارزه می‌کنند ، از نوآوری‌ها وحشت دارند و سخت به سنت‌های غلط پایبند هستند .

و عجیب این‌که این نابخردان وصله‌هایی به رهبران الهی می‌چسبانند که گاهی کاملاً باهم ضد و نقیض بود ، گاهی آن‌ها را « دیوانه » می‌خواندند و گاهی « ساحر » ، یا این‌که ساحر کسی است که باید از زیرکی و هوشیاری خاصی برخوردار باشد و درست در نقطه مقابل دیوانه است .

لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَايِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٧﴾

اگر راست می‌گویی ، چرا فرشتگان را برای ما نمی‌آوری ؟

مَا نُنَزِّلُ الْمَلَايِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ ﴿٨﴾

(اما این‌ها باید بدانند) ما فرشتگان را جز به حق نازل نمی‌کنیم و هرگاه نازل شوند ،

دیگر به این‌ها مهلت داده نمی‌شود (و در صورت انکار به عذاب الهی ، نابود می‌گردند) .

تقاضای نزول فرشتگان

منظور از جمله « مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ » این است که ما نازل کردن فرشتگان را به عنوان اعجاز تنها برای آشکار شدن حق انجام خواهیم داد ، نه به عنوان بهانه جویی که ببینند و باز هم ایمان نیاورند و به تعبیر دیگر اعجاز بازیچه نیست که جنبه اقتراحی داشته باشد ، بلکه برای اثبات حق است و این امر به قدر کافی برای آن‌ها که خواهان حقند ، ثابت شده چراکه پیامبر اسلام با در دست داشتن این قرآن و اعجازهای دیگر رسالت خود را به ثبوت رسانده است .

منظور از « حَقَّ » ، همان مجازات نهایی دنیوی و بلای نابودکننده و به تعبیر دیگر « عذاب استیصال » است ، یعنی اگر فرشتگان نازل شوند و آن‌ها هم ایمان نیاورند که با لجajتی که در آن‌ها هست ، نخواهند آورد ، توأم با نابودی آن‌ها خواهد بود ، به عبارت دیگر اگر بعد از این همه دلایل روشن بازهم به تقاضای آن‌ها دایر بر ارائه معجزه حسی ترتیب اثر داده شود ، دیگر به آن‌ها مهلت داده نخواهد شد ، زیرا در چنین حالتی به تمام معنی برای آن‌ها اتمام

حجت می‌گردد و تمام بهانه‌ها قطع می‌شود و چون مهلت زندگی به منظور اتمام حجت و احتمال تجدید نظر و بازگشت به سوی حق است و چنین چیزی در مورد این‌گونه افراد معنی ندارد، پایان عمر آن‌ها اعلام می‌گردد و به مجازاتی که استحقاق آن را دارند، می‌رسند.

﴿۹﴾ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ

ما قرآن را نازل کردیم و ما به طور قطع آن را پاسداری می‌کنیم.

بحثی پیرامون عدم تحریف قرآن

معروف و مشهور در میان همه دانشمندان شیعه و اهل تسنن این است که هیچ‌گونه تحریفی در قرآن روی نداده است و قرآنی که امروز در دست ما است، درست همان قرآنی است که بر پیامبر اکرم نازل شده و حتی کلمه و حرفی از آن کم و زیاد نگردیده است. در میان علمای بزرگ شیعه از قدما و متأخرین از جمله کسانی که به این حقیقت تصریح کرده‌اند، دانشمندان زیر را می‌توان نام برد:

✍ ۱ - مرحوم شیخ طوسی که به «شیخ الطائفه» معروف است، او در اول تفسیر

- معروفش (تبیان) بحث روشن و صریح و قاطعی در این زمینه دارد .
- ❧ ۲ - سیدمرتضی که از اعظم علمای امامیه در قرن چهارم هجری است .
- ❧ ۳ - رئیس‌المحدثین مرحوم صدوق محمد بن علی بن بابویه ، او در بیان عقاید امامیه می‌گوید : « اعتقاد ما این است که هیچ‌گونه تحریفی در قرآن رخ نداده است » .
- ❧ ۴ - مفسر بزرگ مرحوم طبرسی نیز در مقدمه تفسیرش بحث گویایی در این زمینه دارد .
- ❧ ۵ - مرحوم کاشف الغطاء که از بزرگان علمای متأخرین است .
- ❧ ۶ - مرحوم محقق یزدی در کتاب « عروة الوثقی » عدم تحریف قرآن را از جمهور مجتهدین شیعه نقل می‌کند.
- ❧ ۷ - و نیز این عقیده از بسیاری از بزرگان دیگر مانند شیخ مفید، شیخ بهایی، قاضی نورالله و سایر محققین شیعه نقل شده است.
- بزرگان و محققین اهل سنت نیز غالباً بر همین عقیده‌اند .
- هرچند وقوع تحریف در قرآن از بعضی از محدثین شیعه و اهل سنت که اطلاعات

ناقصی درباره قرآن داشته‌اند ، نقل شده که با روشنگری بزرگان دانشمندان دو مذهب این عقیده ابطال و به دست فراموشی سپرده شده است .

تا آن‌جا که مرحوم سید مرتضی در جواب «المَسَائِلُ الطَّرَائِفِيَّاتُ» می‌گوید :
«صحت نقل قرآن آن‌قدر واضح و روشن است که مانند اطلاع ما از شهرهای معروف دنیا و حوادث بزرگ تاریخی و کتب مشهور و معروف است» .

آیا به طور مثال هیچ‌کس می‌تواند در وجود شهرهایی همچون مکه و مدینه و یا همچون لندن و پاریس شک کند ، هرچند هرگز به هیچ‌یک از این شهرها مسافرت نکرده باشد و آیا کسی می‌تواند مسأله حمله مغول به ایران و یا انقلاب کبیر فرانسه و یا جنگ جهانی اول و دوم را منکر شود ؟

چرا نمی‌تواند به‌خاطر این‌که همه این‌ها به‌تواتر به‌ما رسیده‌است ، آیات قرآن نیز همین‌گونه است .

این عجیب نیست‌که فردی همچون «فخر رازی» که می‌دانیم در مسائل مربوط به شیعه

حساسیت و تعصب خاصی دارد ، در ذیل آیه مورد بحث ، بگوید : این آیه (إِنَّا نَحْنُ مُزِلُّنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) دلیل بر ابطال قول شیعه است که قائل به تغییر و زیاده و نقصان در قرآن شده‌اند .

صریحاً باید گفت : اگر منظور وجود قول ضعیفی در این زمینه در میان شیعه است ، نظیر آن در میان اهل سنت نیز وجود دارد که نه آن‌ها به آن اعتنا کرده‌اند و نه ما .

دعوت همه پیشوایان اسلام به قرآن موجود

قابل توجه این‌که بررسی کلمات پیشوایان بزرگ اسلام نشان می‌دهد که از همان آغاز اسلام همه یک‌زبان مردم را به تلاوت و بررسی و عمل به همین قرآن موجود دعوت می‌کردند و این خود نشان می‌دهد که این کتاب آسمانی به صورت یک مجموعه دست‌نخورده در همه قرون از جمله قرون نخستین اسلام بوده است . سخنان علی علیه السلام در «نهج البلاغه» گواه زنده این مدعا است ؛ در خطبه ۱۳۳ می‌خوانیم : « وَ كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ نَاطِقٌ لَا يَغْنَى لِسَانُهُ وَ بَيِّنٌ لَا تُهْدَمُ أَرْكَانُهُ وَ عَزِيزٌ لَا تُهْزَمُ أَعْوَانُهُ : كِتَابُ

خدا در میان شما است ، سخنگویی است که هرگز زبانش به کندی نمی گراید و خانه‌ای است که هیچ‌گاه ستون‌هایش فرو نمی‌ریزد و مایه عزت است آن‌چنان که یارانش هرگز مغلوب نمی‌شوند .

در خطبه ۱۷۶ می‌فرماید : « وَاعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَغُشُّ وَالْهَادِي الَّذِي لَا يُضِلُّ : بدانید که این قرآن نصیحت‌کننده‌ای است که هرگز در نصیحت خود غش و خیانت نمی‌کند و هدایت‌کننده‌ای است که هیچ‌گاه گمراه نمی‌سازد . و نیز در همین خطبه می‌خوانیم :

« وَ مَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نَقْصَانٍ ؛ زِيَادَةٍ مِنْ هُدًى أَوْ نَقْصَانٍ مِنْ غَمٍّ : هیچ‌کس با این قرآن هم‌نشین نمی‌شود مگر این‌که از کنار آن با فزونی یا نقصان برمی‌خیزد ؛ فزونی در هدایت و نقصان از گمراهی » .

در دنباله همین خطبه باز می‌خوانیم : « إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَعِظْ أَحَدًا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ فَإِنَّهُ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ وَ سَبَبُهُ الْأَمِينُ : خداوند پاک احدی را به مانند این قرآن اندرز نداده است ، چرا که این ریسمان محکم الهی و وسیله مطمئن او است » .

و در خطبه ۱۹۸ می‌خوانیم : « ثُمَّ أُنْزِلَ عَلَيْهِ الْكِتَابُ نُورًا لَا تُطْفَأُ مَصَابِيحُهُ وَ سِرَاجًا لَا

يُحِبُّوا تَوْفِيقَهُ... وَ مِنْهَا جَا لَا يُضِلُّ نَهْجَهُ... وَ قُرْآنًا لَا يَحْمَدُ بُرْهَانُهُ: سپس خداوند کتابی بر پیامبرش نازل کرد که نوری است خاموش نشدنی و چراغ پرفروغی است که به تاریکی نمی‌گراید، طریقه‌ای است که دهر و انش گمراه نمی‌شوند و مایه جدایی حق از باطل است که برهانش خاموش نمی‌گردد.»

آیا اگر فرض کنیم دست تحریف به دامن این کتاب آسمانی دراز شده بود، امکان داشت این‌گونه به سوی آن دعوت شود؟ و به عنوان راه و روش و وسیله جدایی حق از باطل و نوری که هرگز خاموش نمی‌شود و چراغی که به خاموشی نمی‌گراید و ریسمان محکم خدا و سبب امین و مطمئن او معرفی گردد؟

اصولاً پس از قبول خاتمیت پیامبر و این‌که آیین اسلام آخرین آیین الهی است و رسالت قرآن تا پایان جهان برقرار خواهد بود، چگونه می‌توان باور کرد که خدا این یگانه سند اسلام و پیامبر خاتم را پاسداری نکند؟ آیا تحریف قرآن با جادوانگی اسلام طی هزاران سال و تا پایان جهان مفهومی می‌تواند داشته باشد؟

روایات ثقلین که با طرق معتبر و متعدد از پیامبر نقل شده، خود دلیل دیگری بر

اصالت قرآن و محفوظ بودن آن از هرگونه دگرگونی است ، زیرا طبق این روایات ، پیامبر می‌فرماید : « من از میان شما می‌روم و دو چیز گرانمایه را برای شما به یادگار می‌گذارم ؛ نخست قرآن و دیگری اهل بیت من است که اگر دست از دامن این دو برندارید ، هرگز گمراه نخواهید شد » .

آیا این تعبیر در مورد کتابی که دست تحریف به دامن آن دراز شده ، می‌تواند صحت داشته باشد؟ علاوه بر همه این‌ها قرآن به عنوان یک معیار سنجش مطمئن اخبار صدق و کذب به مسلمانان معرفی شده و در روایات زیادی که در منابع اسلامی آمده ، می‌خوانیم که در صدق و کذب هر حدیثی شک کردید آن را به قرآن عرضه کنید ، هر حدیثی موافق قرآن است ، حق است و هر حدیثی مخالف آن است ، نادرست .

اگر فرضاً تحریفی در قرآن حتی به صورت نقصان رخ داده بود ، هرگز ممکن نبود به عنوان معیار سنجش حق از باطل و حدیث درست از نادرست معرفی گردد .

﴿ ۱۰ ﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شَيْعِ الْأَوَّلِينَ

ما پیش از تو (نیز) پیامبرانی در میان امت‌های نخستین فرستادیم .

« شِيعَ » جمع « شیعه » به جمعیت و گروهی گفته می شود که دارای خط مشترکی هستند . مرحوم « طبرسی » در « مجمع البیان » آن را از « مشایعت » به معنی متابعت دانسته و می گوید : « شیعه » به معنی پیرو و تابع می باشد و شیعه علی علیه السلام به پیروان او و آنهایی که اعتقاد به امامتش دارند ، گفته می شود و حدیث معروف « ام سلمه » از پیامبر ؛ « شِيعَةُ عَلِيٍّ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ : نجات یابندگان در قیامت ، پیروان علی علیه السلام هستند ، » نیز اشاره به همین معنی دارد .

و به هر حال چه اصل این کلمه را از « شیاع » به معنی انتشار و تقویت بدانیم ، یا از « مشایعت » به معنی متابعت ، دلیل بر وجود یک نوع همبستگی فکری و مکتبی در مفهوم شیعه و تشیع است .

ضمناً تعبیر به « شِيعَ » درباره اقوام گذشته ، دلیل بر این است که آن ها در مبارزه خود با پیامبران ، به صورت پراکنده عمل نمی کردند بلکه دارای خط مشترک و برنامه واحدی بودند که با عملکردهای هماهنگ تقویت می شد ، جایی که گمراهان برای خود چنین برنامه ای

داشته باشند ، آیا پیروان راستین راه حق نباید در مسیر خود از طرح‌های هماهنگ و مشترک پیروی کنند ؟

﴿ ۱۱ ﴾ وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ

هیچ پیامبری به سراغ آن‌ها نمی‌آمد ، مگر این که او را به باد استهزاء می‌گرفتند .

دلایل شگانه استهزاء پیامبران توسط گمراهان

این استهزاء و سخریه به خاطر اموری بود ؛

﴿ ۱ ﴾ - برای شکستن ابهت پیامبران و متفرق ساختن افراد حق‌جو و حق‌طلب از گرد آنان .
 ﴿ ۲ ﴾ - برای ضعف و ناتوانیشان در مقابل منطق نیرومند رسولان الهی ، چون نمی‌توانستند پاسخی به دلایل دندان‌شکن آنان بدهند ، متوسل به استهزاء یعنی حربۀ نادان‌های بی‌منطق می‌شدند .

﴿ ۳ ﴾ - برای این‌که پیامبران سنت‌شکن بودند و با وضع نابسامان محیط به مبارزه برمی‌خاستند ، اما جاهلان متعصب که این سنت‌های غلط را جاودانی و ابدی می‌پنداشتند ،

از این کار تعجب می‌کردند و به استهزاء برمی‌خاستند .

❧ ۴- برای این که سرپوشی بر وجدان خفته خود بگذارد ، مبدا بیدار شود و تعهد و مسئولیت بیافریند .

❧ ۵- برای این که بسیاری از پیامبران دستشان از مال دنیا تهی و زندگانشان بسیار ساده بود ، آن‌ها که شخصیت را بر اثر کوردلی در لباس نو و مرکب زیبا و زندگانی مجلل می‌دانستند ، تعجب می‌کردند که آیا یک انسان فقیر و تهی دست ممکن است رهبر و راهنمای این همه جمعیت ثروتمند و مرفه گردد ؟ و به دنبال آن به استهزاء برمی‌خاستند .

❧ ۶- و سرانجام برای این که می‌دیدند قبول دعوت پیامبران آن‌ها را در برابر شهواتشان محدود می‌سازد و آزادی‌های حیوانیشان را سلب می‌کند و برای آن‌ها وظایف و مسئولیت‌هایی ایجاد می‌نماید ، به استهزاء برمی‌خاستند تا خود را از این وظایف راحت کنند.

﴿ ۱۲ ﴾ كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ

ما این چنین (و با استفاده از تمام وسایل) قرآن را به درون دل‌های مجرمان راه می‌دهیم .

این جمله اشاره به آن می‌کند که خداوند آیات خود را از طرق مختلف آن‌چنان به مجرمان و مخالفان تفهیم می‌کند که گویی در دل آن‌ها وارد شده است ، اما متأسفانه عدم قابلیت و آمادگی محل ، سبب بیرون راندن آن و جذب نشدن در درون جانشان می‌گردد ، درست مانند غذای مقوی و مفیدی که معده ناسالم ، آن را جذب نکرده و به بیرون بازمی‌گرداند (و این حقیقت درست از ماده «سلوک» که ریشه اصلی «فَسَلُّكُهُ» می‌باشد ، فهمیده می‌شود) . ضمناً از جمله بالا استفاده می‌شود که وظیفه مبلغان تنها این نیست که مسائلی را به گوش مردم بخوانند ، بلکه باید از تمام وسایل استفاده کنند تا سخن حق را به دل آن‌ها نفوذ دهند ، آن‌چنان که دلنشین گردد ، حق طلبان ارشاد شوند و نسبت به لجوجان اتمام حجت گردد .

یعنی از تمامی وسایل سمعی و بصری ، برنامه‌های عملی ، داستان‌ها ، ادبیات شعر و هنر به معنی اصیل و سازنده باید استفاده کرد تا کلمات حق به دل‌ها راه یابد .

﴿۱۳﴾ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ

(اما با این حال) آن‌ها به آن ایمان نمی‌آورند و سنت اقوام پیشین نیز چنین بود .

سنت پیشینیان

موضع گیری های طرفداران باطل در برابر پیامبران و طرح نقشه های همه جانبه برای تحمیق مردم و پراکندن آن ها از اطراف مردان الهی ، نه چیز تازه ای است و نه منحصر به زمان و مکان خاصی بوده است.

بلکه همان گونه که از تعبیر بالا استفاده می شود ، از قدیم الایام و دورترین زمان ها ، این توطئه ها در میان اقوام گمراه بوده است. و به همین دلیل هرگز نباید از آن وحشت کرد و یا نومییدی و یأس به خود راه داد و یا از انبوه مشکلاتی که به دست دشمنان فراهم می شود ، ترسی به خود راه داد ، این یک دلداری مؤثر برای همه رهروان راه حق است .

﴿ ۱۴ ﴾ وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَاباً مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ

و اگر دری از آسمان به روی آنان بگشاییم و آن ها مرتباً در آن بالا روند...

﴿ ۱۵ ﴾ لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ

باز می گویند : ما را چشم بندی کرده اند، بلکه ما (سر تا پا) سحر شده ایم .

لجاجة و انكار محسوسات ، نتیجه رسوخ گناهان است

«ظَلُّوا» دلیل بر استمرار کاری در روز می باشد و عرب این تعبیر را در مورد شب به کار نمی برد، بلکه به جای آن «يَأْتُوا» که از ماده «بیتوته» است ، می گوید .
 «سُكِّرَتْ» از ماده «سُكِّر» به معنی پوشاندن است .
 منظور آن است اگر دری از آسمان بر آن ها گشوده شود (آسمان در این جا ظاهراً اشاره به جو متراکم اطراف زمین است که خارج شدن از آن به سادگی ممکن نیست) و مرتباً روز روشن در آن رفت و آمد کنند ، بازهم از شدت لجاجة می گویند : چشم بندی و سحر شده ایم .
 و چشم حقیقت بین ما گویی پوشانده شده و اگر می بینیم که به آسمان عروج می کنیم ، یک سلسله مسائل خیالی و توهمی است و این درست همان چیزی است که از آن در فارسی تعبیر به چشم بندی می کنیم که بر اثر تردستی طرف مقابل ، انسان نمی تواند حقیقت را درست ببیند ، بلکه خلاف آن را احساس می کند .
 و این که بعد از آن جمله «بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ» (بلکه ما گروهی هستیم که سحر شده ایم)

آمده با این که همین چشم‌بندی نیز از انواع سحر است ، شاید اشاره به این باشد که از چشم‌بندی هم فراتر رفته ، سر تا پای ما سحر شده نه تنها چشممان ، بلکه تمام وجودمان بر اثر سحر ، احساس واقعی خود را از دست داده است و آنچه حس می‌کند ، برخلاف واقعیت است .

یعنی اگر فرضاً این مشرکان را به آسمان ببریم ، نخست می‌گویند : چشم‌بندی شده‌ایم بعد که متوجه می‌شوند که این حالت با غیر چشم هم قابل احساس است ، می‌گویند : اصولاً ما سر تا پای وجودمان سحر شده است .

این جای تعجب نیست که انسان به چنین مرحله‌ای از عناد و لجاج برسد ، برای این که روح پاک و فطرت دست‌نخورده انسان که قادر به درک حقایق و مشاهده چهره اصلی واقعیات است ، بر اثر گناه و جهل و دشمنی با حق ، تدریجاً به تاریکی می‌گراید ، البته در مراحل نخستین ، پاک کردن آن کاملاً امکان‌پذیر است ، اما اگر خدای نکرده این حالت در انسان راسخ شود و به صورت «ملکه» درآید ، دیگر به آسانی نمی‌توان آن را شست و در

این جا است که چهره حق در نظر انسان دگرگون می شود تا آن جا که محکم ترین دلایل عقلی و روشن ترین دلایل حسی، در دل او اثر نمی گذارد و کار او به انکار معقولات و محسوسات، هر دو می رسد.

﴿١٦﴾ **وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ**

مادر آسمان برج هایی قرار دادیم و آن را برای بینندگان ترین کردیم.

« بُرُوجُ » جمع « بُرْج » در اصل به معنی ظهور است و به همین جهت آن قسمت مخصوصی از دیوار اطراف شهر یا محل اجتماع لشکر که بروز و ظهور خاصی دارد، برج نامیده می شود و نیز به همین جهت هنگامی که زن، زینت خود را آشکار سازد، « تَبَرَّجَتِ الْمَرْأَةُ » می گویند.

برج های آسمانی اشاره به منزلگاه های خورشید و ماه است و به تعبیر دقیق تر هنگامی که ما از کره زمین به ماه و خورشید نگاه می کنیم، در هر فصل و موقعی از سال، آن ها را در مقابل یکی از صورت های فلکی (صورت های فلکی مجموعه ستارگانی

است که شکل خاصی را به خود گرفته‌اند) می‌بینیم و می‌گوییم خورشید مثلاً در برج حمل یا ثور یا میزان و عقرب و قوس است .

بدیهی است وجود این برج‌های آسمانی و منزلگاه‌های ماه و خورشید و آن نظام خاصی که برای حرکت آن‌ها در این برج‌ها وجود دارد که تقویم مجسم جهان هستی ما را تشکیل می‌دهد ، دلیل روشنی است بر علم و قدرت آفریدگار ، این نظام شگرف با این حساب دقیق و مستمر ، بیانگر نقشه و هدفی است که در آفرینش این جهان بوده و هرچه در آن بیشتر بیندیشیم ، ما را به آفریننده جهان نزدیک‌تر می‌سازد .

سپس اضافه می‌کند : « ما آسمان و این صورت‌های فلکی را برای بینندگان زینت بخشیدیم » (وَ زَيَّنَّاها لِلنَّاظِرِينَ) .

در یک شب تاریک و پرستاره نظری به آسمان بیفکنید ، ستارگانی که در هر گوشه و کنار به صورت گروه‌گروه دور هم جمع شده‌اند ، گویی هر دسته برای خود انجمنی دارند و آهسته نجوی می‌کنند ، بعضی خیره‌خیره به ما نگاه کرده ، اصلاً چشمک نمی‌زنند و بعضی مرتباً

چشمک می زنند ، گویی ما را به سوی خود می خوانند ، بعضی آن چنان می درخشند که خیال می کنیم دارند به ما نزدیک می شوند و بعضی با نور کمرنگ خود گویی از آن اعماق آسمان های دور فریاد بی صدایی می کشند که ما هم این جاییم .

﴿۱۷﴾ وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِیمٍ

و آن را از هر شیطان مطرودی حفظ نمودیم .

﴿۱۸﴾ إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ مُبِینٌ

مگر آن ها که استراق سمع کنند که « شهاب مبین » آنان را تعقیب می کند (و می راند) .

چگونه شیاطین به وسیله شهاب از آسمان رانده می شوند ؟

کلمه « سَمَاء » (آسمان) در بسیاری از آیات قرآن به معنی همین آسمان مادی است ، در حالی که در بعضی دیگر از آیات قطعاً به معنی آسمان معنوی و مقام بالا است .

مثلاً در آیه ۴۰ سورة اعراف می خوانیم : « إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ : آن ها که آیات ما را تکذیب کردند و در برابر آن تکبر ورزیدند ، درهای

آسمان به رویشان گشوده نمی‌شود».

ممکن است منظور از «آسمان» در این جا کنایه از مقام قرب خدا بوده باشد، همان‌گونه که در آیه ۱۰ سوره فاطر می‌خوانیم: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ: سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌روند و عمل صالح را ترفیع می‌دهد».

روشن است که اعمال صالح و سخنان پاکیزه چیزی نیستند که به سوی این آسمان بالا روند، بلکه به سوی مقام قرب خدا پیش می‌روند و عظمت و رفعت معنوی می‌یابند. در تفسیر آیه ۲۴ سوره ابراهیم (أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ) خواندیم که: این درخت پاکیزه که خداوند آن را به عنوان مثال بیان کرده، پیامبر ریشه آن است و علی عليه السلام شاخه آن (همان شاخه‌ای که سر بر آسمان کشیده) و امامان شاخه‌های کوچک‌ترند. (۱)

۱- «تفسیر برهان»، جلد ۲، صفحه ۳۱۰.

مخصوصاً در یکی از آن احادیث می‌خوانیم : « كَذَلِكَ الْكَافِرُونَ لَا تَصْعَدُ أَعْمَالُهُمْ إِلَى السَّمَاءِ: کافران همین‌گونه هستند اعمال آنها به آسمان بالا نمی‌رود ». روشن است که آسمان در این‌گونه احادیث ، اشاره به این آسمان حسی نیست و از این‌جا نتیجه می‌گیریم که آسمان هم در مفهوم مادی آن استعمال می‌شود و هم در مفهوم معنوی آن .

« نُجُوم » (ستارگان) نیز یک مفهوم مادی دارد که همین ستارگانی هستند که در آسمان دیده می‌شوند و یک مفهوم معنوی که اشاره به دانشمندان و شخصیت‌هایی است که روشنی‌بخش جوامع انسانی هستند و همان‌گونه که مردم راه خود را در شب‌های تاریک در بیابان‌ها و بر صفحه اقیانوس‌ها به وسیله ستارگان پیدا می‌کنند، توده‌های جمعیت در اجتماعات انسانی نیز راه زندگی و سعادت و حیات را به کمک این دانشمندان و رهبران آگاه و باایمان می‌یابند .

حدیث معروفی که از پیامبر نقل شده : « مَثَلُ أَصْحَابِي فَيَكُم مَثَلُ النُّجُومِ بِأَيِّهَا أُخِذَ

اهْتَدَى... : یاران من همچون ستارگانند که به هر کدام اقتدا شود مایه هدایت است» (۱) نیز اشاره به همین معنی می‌کند.

در تفسیر علی بن ابراهیم در ذیل آیه «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ: او کسی است که ستارگان را برای شما قرارداد تا در تاریکی‌های خشکی و دریا به وسیله آنها هدایت شوید» (۷ / انعام) چنین نقل شده که امام فرمود: «النُّجُومُ أَلْ مُحَمَّدُ: منظور از ستارگان خاندان پیامبرند» (۲).

از روایات متعددی که در تفسیر آیات مورد بحث وارد شده استفاده می‌شود که ممنوع شدن شیاطین از صعود به آسمان‌ها و رانده شدنشان به وسیله نجوم هنگام تولد پیامبر بود و از بعضی از آنها استفاده می‌شود که به هنگام تولد عیسی تا حدی ممنوع شدند و پس از تولد

۱- «سفينة البحار»، جلد ۲، صفحه ۹. ۲- «نور الثقلین»، جلد ۱، صفحه ۷۵۰.

پیامبر به طور کامل ممنوع گشتند. ^(۱)

از مجموعه آن چه گفتیم چنین می توان حدس زد که «سما» در این جا به مفهوم معنوی اشاره می کند و کنایه از آسمان حق و ایمان و معنویت است .
و همواره شیاطین در تلاشند تا به این محدوده راه یابند و از طریق انواع وسوسه ها در دل مؤمنان راستین و حامیان حق نفوذ کنند .
اما مردان الهی و رهبران راه حق از پیامبران و امامان گرفته تا دانشمندان متعهد ، با امواج علم و تقوایشان برآن ها هجوم می برند و آنان را از نزدیک شدن به این آسمان می رانند .
و در این جا است که می توان رابطه و پیوندی میان تولد حضرت مسیح و از آن بالاتر تولد حضرت محمد و طرد این شیاطین از آسمان پیدا کرد .

۱- «نورالثقلین» ، جلد ۳ ، صفحه ۵ «تفسیر قرطبی» ، جلد ۵ ، صفحه ۳۶۲۶ .

و نیز این جا است که می توان ارتباط میان صعود به آسمان و آگاهی از اسرار را یافت - زیرا می دانیم در این آسمان مادی اخبار خاصی وجود ندارد جز شگفتی های خلقت که حتی از روی زمین نیز قابل مطالعه است ، امروز دیگر این مسأله قطعی شده است که این کرات آسمانی در این فضای بیکران پخش شده اند ، قسمتی از آن ها کرات مرده ای هستند و بعضی زنده اند و ساکنانی دارند ، ولی شاید زندگی آن ها با ما تفاوت بسیار داشته باشد . این موضوع نیز قابل ملاحظه است که پیدایش شهاب تنها در جو زمین است که بر اثر برخورد قطعات سنگ به هوای اطراف زمین و شعله ور شدن آن ها پیدا می شود و الا در بیرون جو زمین شهابی وجود ندارد البته در بیرون جو زمین سنگ های سرگردانی در حرکتند ولی به آن ها شهاب گفته نمی شود مگر زمانی که وارد جو زمین گردد به گونه ای که تصور می شود ستاره ای است در حال حرکت و این را نیز می دانیم که انسان امروز بارها از این جو زمین به خارج عبور کرده و بسیار از آن فراتر رفته و تا کره ماه رسیده است (توجه داشته باشید که جو زمین صد الی دویست کیلومتر بیشتر نیست ، درحالی که کره ماه بیش از

سیصد هزار کیلومتر با مافاصله دارد).

بنابراین اگر منظور همین شهاب مادّی و آسمان مادّی باشد، باید پذیرفت که این منطقه برای دانشمندان بشر کشف شده و مطلب اسرارآمیزی در آن وجود ندارد.

کوتاه سخن این که با قرائن و شواهد فراوانی که ذکر کردیم به نظر می‌رسد که منظور از آسمان، آسمان حق و حقیقت است و شیاطین همان وسوسه‌گران هستند که می‌کوشند به این آسمان راه یابند و استراق سمع کنند و به اغوای مردم پردازند، اما ستارگان و شهب یعنی رهبران الهی و دانشمندان با امواج نیرومند قلمشان آن‌ها را به عقب می‌رانند و طرد می‌کنند. ولی قرآن دریای بیکران است و ممکن است دانشمندان آینده در زمینه این آیات به حقایق تازه‌ای دست یابند که امروز به آن دست نیافته‌ایم.

﴿۱۹﴾ وَالْأَرْضُ مَدَدْنَاهَا وَالْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ
و زمین را گسترديم و در آن کوه‌های ثابتی افکندیم و از هر گیاه موزون در آن رویاندیم.
«مَدَدُ» در اصل به معنی گسترده ساختن و بسط دادن است و به احتمال قوی در این جا

اشاره به سربرآوردن خشکی‌های زمین از زیرآب است ، زیرا می‌دانیم در آغاز تمام سطح کره زمین بر اثر باران‌های سیلابی زیر آب پنهان بود و سالیان درازی بر این منوال گذشت ، باران‌های سیلابی فرونشستند ، آب‌ها در گودال‌های زمین جای گرفتند و خشکی‌ها تدریجاً از زیر آب نمایان گشتند ، این همان چیزی است که در روایات اسلامی عنوان «دَحْوُ الْأَرْضِ» معروف شده است .

تعبیر به «القاء» (افکندن) در مورد کوه‌ها با این‌که می‌دانیم کوه‌ها همان چین خوردگی‌های زمین هستند که بر اثر سردشدن تدریجی پوسته زمین و یا به‌خاطر مواد آتشفشانی به‌وجود آمده‌اند ممکن است از این نظر باشد که «القاء» به معنی ایجاد نیز آمده است ، در زبان روزمره خود نیز می‌گوییم که ما برای فلان زمین طرحی ریختیم و چند اطاق در آن انداختیم یعنی بنا کردیم و ایجاد نمودیم .

به هرحال این کوه‌ها علاوه بر این‌که از ریشه به هم پیوسته‌اند و همچون زرهی زمین را در برابر فشار درونی از لرزش‌ها حفظ می‌کنند و علاوه بر این‌که قدرت طوفان‌ها را در هم

شکسته و وزش باد و نسیم را به دقت کنترل می‌نمایند ، محل خوبی برای ذخیره آب‌ها به صورت برف و یا چشمه‌ها می‌باشند .

مخصوصاً تکیه روی کلمه « رَؤَاسِیْ » جمع « رَاسِیَّة » به معنی ثابت و پابرجا ، اشاره لطیفی است به آنچه در بالا بیان کردیم که آن‌ها هم خودشان ثابت هستند و هم مایه ثبات پوسته زمین و زندگی انسان‌ها می‌باشند .

سپس به سراغ مهم‌ترین عامل زندگی بشر و همه جانداران یعنی گیاهان می‌رود و می‌فرماید : « وَ أَنْبِئْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ » .

« مَّوْزُونٍ » در اصل از ماده « وزن » به معنی شناسایی اندازه هرچیز گرفته شده است ^(۱) و اشاره به حساب دقیق و نظم شگرف و اندازه‌های متناسب درهمه اجزای گیاهان است که

۱- «الوزن معرفة قدر الشيء» (مفردات راغب) .

هریک از آنها بلکه هریک از اجزاء آنها از ساقه و شاخه و برگ و گلبرگ و تخم و میوه حساب و کتاب معینی دارد .

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از انبات (رویاندن) در این جا معنی وسیعی است که همه مخلوقاتی را که خداوند در زمین ایجاد کرده است ، فرامی گیرد ، در سورة نوح از قول این پیامبر بزرگ می خوانیم که به مردم می گفت « وَاللّٰهُ اَنْبَتَكُمْ مِّنَ الْاَرْضِ نَبَاتًا : خداوند شما را همچون گیاهی از زمین رویاند » (۱۷ / نوح) .

به هر حال هیچ مانعی ندارد که آیه مفهوم گسترده ای داشته باشد که گیاهان و انسان ها و معادن و مانند آن را شامل شود .

﴿ ۲۰ ﴾ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَ مَنْ لَسْتُ لَهُ بِرَازِقٍ

و برای شما انواع وسایل زندگی در آن قرار دادیم و همچنین برای کسانی که شما نمی توانید به آنها روزی دهید .

« مَعَايِش » جمع « مَعِيشَة » و آن وسیله و نیازمندی های زندگی انسان است ، که گاهی خود

به دنبال آن می‌رود و گاهی آن به سراغ او می‌آید .
 منظور از جمله « مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِإِزْقِينَ » این است که خداوند می‌خواهد مواهب خویش را هم درباره انسان‌ها و هم درباره حیوانات و موجودات زنده‌ای که انسان توانایی تغذیه آن‌ها را ندارد بیان کند .
 در حدیثی که از تفسیر علی بن ابراهیم نقل شده نیز تأییدی برای این تفسیر می‌یابیم آن‌جا که در معنی جمله « مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِإِزْقِينَ » می‌گوید: « لِكُلِّ ضَرْبٍ مِنَ الْحَيَوَانِ قَدَرٌ شَيْئاً مُقَدَّراً: برای هر یک از حیوانات چیزی مقدر داشتیم » .^(۱)

﴿ ۲۱ ﴾ وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ
 خزائن همه چیز نزد ما است ولی ماجر به اندازه معین آن را نازل نمی‌کنیم .

« خَزَائِن » جمع « خَزَانَة » به معنی محلی است که انسان اموالش را برای حفظ در آن جمع‌آوری می‌کند و در اصل از ماده « خَزَن » به معنی حفظ و نگاهداری چیزی است . در این آیه در حقیقت به پاسخ سؤالی می‌پردازد که برای بسیاری از مردم پیدا می‌شود و آن این‌که چرا خداوند آن‌قدر از ارزاق و مواهب در اختیار انسان‌ها نمی‌گذارد که بی‌نیاز از هرگونه تلاش و کوشش باشند .

چنان نیست که قدرت خدا محدود باشد و از تمام شدن ارزاق وحشتی داشته باشد ، بلکه منبع و مخزن و سرچشمه همه‌چیز نزد او است و توانایی بر ایجاد هر مقدار در هر زمان دارد ، ولی همه‌چیز این عالم حساب دارد و ارزاق و روزی‌ها نیز به مقدار حساب‌شده‌ای از طرف خدا نازل می‌گردد .

لذا در جای دیگر از قرآن می‌خوانیم : « وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَ لَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ » اگر خداوند روزی را بی‌حساب برای بندگانش بگستراند از جاده حق منحرف می‌شوند و لکن به اندازه‌ای که می‌خواهد نازل می‌گرداند (۲۷ / شوری) .

کاملاً روشن است که تلاش و کوشش برای زندگی علاوه بر این که تنبلی و سستی و دل مردگی را از انسان‌ها دور می‌سازد و حرکت و نشاط می‌آفریند ، وسیله بسیار خوبی برای اشتغال سالم فکری و جسمی آن‌ها است و اگر چنین نبود و همه چیز بی حساب در اختیار انسان قرار داشت معلوم نبود دنیا چه منظره‌ای پیدا می‌کرد ؟
 بنابراین همان‌گونه که فقر و نیاز ، انسان را به انحراف و بدبختی می‌کشاند بی‌نیازی بیش از حد نیز منشأ فساد و تباهی است .

خزائن خداوند چیست ؟

در آیات متعددی از قرآن کریم می‌خوانیم که : خداوند خزاینی دارد ، خزائن آسمان‌ها و زمین از آن خدا است و یا خزائن هر چیز نزد او است .
 بدیهی است ، کسی اقدام به جمع‌آوری و اندوختن و حفظ چیزی می‌کند که قدرتش نامحدود باشد و نتواند در هر عصر و زمانی آن‌چه می‌خواهد فراهم سازد ، لذا در موقع توانایی ، آن‌چه لزومش را احساس می‌کند برای موقع ضرورت می‌اندوزد و در خزانه

گردآوری می‌کند .

ولی آیا این مفاهیم در مورد خداوند تصور می‌شود ؟ مسلماً نه ، به همین دلیل جمعی از مفسران مانند طبرسی در مجمع‌البیان و فخررازی در تفسیر کبیر و راغب در مفردات ، خزائن الله را به معنی «مقدورات الهی» تفسیر کرده‌اند ، یعنی همه چیز در خزانه قدرت خدا جمع است و هر مقدار از آن را لازم و صلاح بداند ایجاد می‌کند.

انتخاب تعبیراتی مانند «خزائن الله» با این که با مفهوم معمولیش در مورد خداوند صادق نیست ، به خاطر آن است که خداوند می‌خواهد با زبان خود مردم با آن‌ها سخن بگوید .

نزول مقامی و نزول مکانی

نزول همیشه به معنی نزول مکانی یعنی از بالا به پایین آمدن نیست بلکه گاهی به معنی نزول مقامی است ، مثلاً هرگاه نعمتی از شخص بزرگی به زیردستان می‌رسد از آن تعبیر به نزول می‌شود ، به همین جهت در قرآن مجید این کلمه در مورد نعمت‌های خداوند به کار رفته ، اعم از آنهایی که از آسمان نازل می‌شود ، مانند باران و یا در زمین پرورش پیدا می‌کند مانند

حیوانات همان‌گونه که در آیه ۶ سورة زمر می‌خوانیم : « وَأَنْزَلْ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ » و در مورد آهن در سورة حدید آیه ۲۵ می‌خوانیم : « وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ » و مانند اینها .
 « نُزُول » و « انزال » در این جابه معنی وجود و ایجاد و خلقت است ، منتها چون از ناحیه خداوند نسبت به بندگان می‌باشد چنین تعبیری از آن شده است .

﴿ ۲۲ ﴾ وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاسْقَيْنَا كُفُوهُ وَ مَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ
 ما بادهارا برای تلقیح (ابرها و بهم پیوستن و بارور ساختن آنها) فرستادیم و از آسمان آبی نازل کردیم با آن همه شمارا سیراب ساختیم ، درحالی که شما توانایی حفظ و نگهداری آن را نداشتید .

نقش باد و باران

« لَوَاقِح » جمع « لَاقِح » به معنی بارور کننده است و در این جا اشاره به بادهایی است که قطعات ابر را به هم پیوند می‌دهد و آنها را آماده باران می‌سازد .
 تعبیر فوق از زیباترین تعبیراتی است در مورد ابرها و تولد باران از آنها ممکن است

گفته شود. ابرها را به مادران و پدرانی تشبیه کرده که به کمک بادهای آمیزش می‌کنند و باردار می‌شوند و فرزندان خود، دانه‌های باران، را به زمین می‌نهند.

جمله: « مَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ » (شما توانایی حفظ و ذخیره کردن این آب‌ها را ندارید) ممکن است اشاره به ذخیره کردن آب باران قبل از نزولش باشد، یعنی شما نمی‌توانید این ابرها را که منابع اصلی باران هستند در اختیار بگیرید و نیز ممکن است اشاره به ذخیره کردن باران بعد از نزولش باشد، یعنی شما نمی‌توانید حتی بعد از نزول باران آن را به مقدار زیاد گردآوری و حفظ کنید، این خدا است که از طریق منجمد ساختن آن‌ها در قله کوه‌ها به صورت برف و یخ و یا فرستادن آن‌ها به اعماق زمین که بعداً به صورت چشمه‌ها و کاریزها و چاه‌ها ظاهر می‌شوند، آن‌ها را گردآوری و ذخیره می‌کند.

وَإِنَّا لَنَخُنُّ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ ﴿٢٣﴾

مایم که زنده می‌کنیم و می‌میرانیم و وارث (همه جهان) ما هستیم.

پدیده حیات شگرف‌ترین پدیده عالم هستی است و بررسی این پدیده به‌خوبی می‌تواند

ما را به آفریننده حیات آشنا سازد ، اصولاً نظام مرگ و زندگی نظامی است که بدون اتکاء بر یک قدرت و علم بی‌پایان امکان‌پذیر نیست .

از سوی دیگر وجود مرگ و زندگی خود دلیل بر این است که موجودات این عالم از خود چیزی ندارند و هرچه دارند از ناحیه دیگری است و سرانجام وارث همه آنها خدا است .

﴿ ۲۴ ﴾ وَ لَقَدْ عَلَّمْنَاهُ الْإِسْمَ الْكَبِيرَ مِنْكُمْ وَ لَقَدْ عَلَّمْنَاهُ الْإِسْمَ الْكَبِيرَ

ما هم پیشینان شما را دانستیم و هم متأخران را .

پیشینان و متأخران چه کسانی هستند؟

کلمه « مُسْتَقْدِمِينَ » و « مُسْتَأْخِرِينَ » معنی وسیعی دارد که هم شامل پیشگامان و متأخران در زمان می‌شود و هم شامل پیشگامان در اعمال خیر و یا جهاد و مبارزه با دشمنان حق و یا حتی صفوف نماز جماعت و مانند این‌ها .

در حدیثی می‌خوانیم که پیامبر تأکید فراوانی در زمینه شرکت در صف اول نماز جماعت فرمود و گفت : « خداوند و فرشتگان درود می‌فرستد بر آن‌هایی که پیشگامند در این

صفوف و به دنبال این تأکید مردم برای شرکت در صف اول فشار آوردند ، قبیله "بَنِي عُدْرَةَ" که خانه‌هایشان از مسجد دور بود گفتند ما خانه‌هایمان را می‌فروشیم و خانه‌هایی نزدیک مسجد پیامبر خریداری می‌کنیم تا به صف اول برسیم ، آیه فوق نازل شد (و به آن‌ها گوشزد کرد که خدا نیت شما را می‌داند حتی اگر در صف آخر قرار گیرید چون تصمیم بر این دارید که در صف اول باشید پاداش نیت خود را خواهید داشت) « (۱) .

مسلم است که محدودیت این شأن نزول هرگز سبب محدودیت مفهوم وسیع آیه نخواهد شد .

﴿۲۵﴾ **وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ**

پروردگار تو قطعاً همه را (در قیامت) جمع و محشور می‌کند چرا که حکیم و دانا است .

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیه مورد بحث .

« حکمت » او ایجاب می‌کند که مرگ پایان همه چیز نباشد ، زیرا اگر زندگی منحصر به همین چند روز حیات این جهان بود آفرینش جهان بیهوده و بی محتوا می‌شد و از خداوند حکیم دور است که یک چنین آفرینش بی نتیجه‌ای داشته باشد. ولی هنگامی که این آفرینش مقدمه‌ای برای آمادگی جهت یک سیر دائمی به سوی بی‌نهایت و یا به تعبیر دیگر مقدمه‌ای برای زندگانی ابدی و جاویدان باشد کاملاً مفهوم و معنی پیدا می‌کند و هماهنگ با حکمت او است. زیرا حکیم بی حساب کاری نمی‌کند. و علیم بودنش سبب می‌شود که در امر معاد و حشر ، مشکلی ایجاد نشود ، هر ذره خاکی که از انسانی به گوشه‌ای پرتاب شده جمع‌آوری می‌کند و حیات جدید به آن می‌بخشد و از سوی دیگر پرونده اعمال همگی هم در دل این جهان طبیعت و هم در درون جان انسان‌ها ثبت است و او از همه این‌ها آگاه است .

بنابراین حکیم و علیم بودن خدا دلیل فشرده و پرمغزی بر مسئله حشر و معاد محسوب می‌شود .

﴿ ۲۶ ﴾ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ

ما انسان را از گل خشکیده‌ای که از گل بدبوی (تیره رنگی) گرفته شده بود آفریدیم .

﴿ ٢٧ ﴾ وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ

و جن را پیش از آن از آتش گرم و سوزان خلق کردیم .

« سَمُوم » به معنی باد سوزانی است که گویی در تمام روزنه‌های پوست بدن انسان نفوذ می‌کند زیرا عرب به سوراخ‌های بسیار ریز پوست بدن ، مَسَامٌ ، می‌گویند و سموم نیز به همین مناسبت بر چنین بادی اطلاق می‌شود و ماده سم نیز از همان است چرا که در بدن نفوذ کرده و انسان را می‌کشد یا بیمار می‌سازد .

جان چیست ؟

کلمه « جَنٌّ » در اصل به معنی چیزی است که از حس انسان پوشیده باشد ، مثلاً می‌گوییم « جَنَّةُ اللَّيْلِ » یا « فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ » یعنی هنگامی که پردهٔ سیاه شب او را پوشاند و به همین جهت « مَجْنُونٌ » به کسی که عقلش پوشیده و « جَنِّينٌ » به طفلی که در رحم مادر پوشانده شده و « جَنَّتْ » به باغی که زمینش را درختان پوشانده‌اند و « جَنَانٌ » به قلب که در درون سینه پوشانده شده و « جُنَّةٌ » به معنی سپر که انسان را از ضربات دشمن می‌پوشاند ، آمده

است .

البته از آیات قرآن استفاده می‌شود که «جَنّ» یک نوع موجود عاقلی است که از حس انسان پوشیده شده و آفرینش آن در اصل از آتش یا شعله‌های صاف آتش است و ابلیس نیز از همین گروه است. و نیز از آیات قرآن برمی‌آید که آنها مؤمن و کافر دارند ، مطیع و سرکش دارند و آنها نیز دارای تکلیف و مسؤولیتند .

البته شرح این مسائل و همچنین هماهنگی آنها با علم امروز ، احتیاج به بحث بیشتری دارد که ما به خاطر رعایت تناسب - به خواست خدا - در تفسیر سورة جن که در جزء ۲۹ قرآن است بحث خواهیم کرد. نکته‌ای که در این جا اشاره به آن لازم است ، این است که در آیات فوق کلمه «جَانّ» آمده است که از همان ماده «جَنّ» است .

اگر آیات قرآن را که در این زمینه وارد شده در برابر هم قراردهیم روشن می‌شود که هر دو به یک معنی می‌باشد ، چرا که در قرآن گاهی «جَنّ» در مقابل انسان قرار داده شده و گاه «جَانّ» در مقابل انسان .

مثلاً در آیه ۸۸ سوره اسراء می خوانیم: «قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ» و یا در آیه ۱۵ سوره رحمان می خوانیم: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ» و باز در همین سوره ۳۹ می خوانیم: «فَيَوْمَئِذٍ لَا يَسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ». از مجموع آیات فوق و آیات دیگر قرآن به خوبی استفاده می شود که جان و جن هر دو به یک معنی است و لذا در آیات فوق گاهی «جن» در برابر انسان قرار گرفته گاهی «جان». البته «جان» به معنی دیگری نیز در قرآن آمده است، که آن نوعی از مار است، چنانکه در داستان موسی می خوانیم: «كَأَنَّهَا جَانٌّ» (۳۱ / قصص).

﴿۲۸﴾ وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ
به خاطر بیاور هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من بشر را از گِلِ خشکیده‌ای که از گِلِ بدبویی گرفته شده بود خلق می‌کنم.

﴿۲۹﴾ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ
هنگامی که کار آن را به پایان رسانیدم و در او از روح خود (یک روح شایسته و بزرگ)

دمیدم همگی برای او سجده کنید .

«گِل تیره» و «روح خدا»

جالب این‌که از آیه ۲۶ و این آیه به خوبی استفاده می‌شود که انسان از دو چیز مختلف آفریده شده که یکی در حدّ اعلای عظمت و دیگری ظاهراً در حدّ ادنی از نظر ارزش . جنبه مادی انسان را گِل بدبوی تیره رنگ (لجن) تشکیل می‌دهد و جنبه معنوی او را چیزی که به عنوان روح خدا از آن یاد شده است .

البته خدا نه جسم دارد و نه روح و اضافه روح به خدا به اصطلاح «اضافه تشریفی» است و دلیل بر این است که روحی بسیار پر عظمت در کالبد انسان دمیده شده ، همان‌گونه که خانه کعبه را به خاطر عظمتش «بَيْتُ اللَّهِ» می‌خوانند و ماه مبارک رمضان را به خاطر برکتش «شَهْرُ اللَّهِ» (ماه خدا) می‌نامند و همین دلیل قوس صعودی این انسان آن‌قدر بالا است که به جایی می‌رسد که جز خدا نبیند و قوس نزولیش آن‌قدر پایین است که از چهارپایان هم پایین‌تر خواهد شد «بَلْ هُمْ أَضَلُّ» و این فاصله زیاد میان «قوس صعودی» و «نزولی» خود

دلیل بر اهمیت فوق‌العاده این مخلوق است .

﴿۳۰﴾ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ

فرشتگان همگی و بدون استثناء سجده کردند .

﴿۳۱﴾ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ

جز ابلیس که ابا کرد از این که باسجده کنندگان باشد .

﴿۳۲﴾ قَالَ يٰۤإِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ

(خداوند) فرمود : ای ابلیس چرا با سجده کنندگان نیستی .

﴿۳۳﴾ قَالَ لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَءٍ مَسْنُونٍ

گفت : من هرگز برای بشری که او را از خاک خشکیده‌ای که از گِل بدبویی

گرفته شده است آفریده‌ای سجده نخواهم کرد .

آتش نورانی و فروزنده کجا و خاک تیره و متعفن کجا ؟ آیا موجود شریفی همچون من در

برابر موجود پست‌تری باید خضوع و تواضع کند ؟ این چه قانونی است ؟

﴿۳۴﴾ قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ

فرمود: از صف آنها (فرشتگان) بیرون رو که رانده درگاه مایی.

او که از اسرار آفرینش بر اثر خودخواهی و غرور بی خبر مانده بود و برکات خاک را که منبع هر خیر و برکتی است به دست فراموشی سپرده بود و از آن مهم تر آن روح شریف و عظیم الهی را که در آدم وجود داشت نادیده می گرفت ، ناگهان از اوج مقامی که داشت سقوط کرد و دیگر شایسته نبود که در صف فرشتگان باشد .

﴿۳۵﴾ وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

و لعنت (و دوری از رحمت حق) بر تو خواهد بود تا روز قیامت .

﴿۳۶﴾ قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ

گفت : پروردگارا! مرا تا روز رستاخیز مهلت ده (و زنده بگذار) .

ابلیس که در این هنگام خود را رانده درگاه خدا دید و احساس کرد که آفرینش انسان سبب بدبختی او شد ، آتش کینه در دلش شعله ور گشت، تا انتقام خویش را از فرزندان آدم

بگیرد ، هر چند مقصر اصلی خود او بود ، نه آدم و نه فرمان خدا ، ولی غرور و خودخواهی توأم با لجajتش اجازه نمی داد این واقعیت را درک کند .

﴿ ۳۷ ﴾ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ

فرمود : تو از مهلت یافتگانی .

﴿ ۳۸ ﴾ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ

(اما نه تا روز رستاخیز بلکه) تا روز و وقت معینی .

منظور از « إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ » پایان این جهان و برجیده شدن دوران تکلیف است ، چراکه بعد از آن ، طبق ظاهر آیات قرآن ، همه جهانیان از بین می روند و تنها ذات پاک خداوند باقی می ماند ، بنابراین تنها به مقداری از درخواست ابلیس موافقت شد . در بعضی از روایات که از امام صادق علیه السلام نقل شده نیز این معنی تصریح گردیده است .^(۱)

۱- «نور الثقلین» ، جلد ۳ ، صفحه ۱۳ ، حدیث ۴۵ .

﴿۳۹﴾ قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ

گفت: پروردگارا! به خاطر این که مرا گمراه ساختی من نعمت های مادی را در زمین در نظر آنها تزئین می دهم و همگی را گمراه خواهم ساخت.

﴿۴۰﴾ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ

مگر بندگان مخلصت.

«مُخْلَصِينَ» جمع «مُخْلَص» کسی است که به مرحله عالی ایمان و عمل پس از تعلیم و تربیت و مجاهده با نفس رسیده باشد که در برابر وسوسه های شیطان و هر وسوسه گر نفوذناپذیر شود. (۱)

بدیهی است که خدا هرگز شیطان را گمراه نساخته بود، بلکه این نسبت شیطنت آمیز بود

۱- به جلد ۹ تفسیر نمونه صفحه ۳۷۷ مراجعه کنید.

که از ابلیس صادر شد ، برای این که خود را به اصطلاح تبرئه کند و توجیهی برای اغواگری خود ترتیب دهد و این رسم همه ابلیس ها و شیاطین است که اولاً گناهان خویش را به گردن دیگران می افکنند و ثانیاً همه جا می کوشند تا اعمال زشت خود را با منطق های غلطی توجیه کنند ، نه تنها در برابر بندگان خدا ، حتی در برابر خود خدا که از همه چیز آگاه است ؟

ابلیس نخستین پایه گذار مکتب جبر

ابلیس نخستین پایه گذار مکتب جبر بود ، همان مکتبی که برخلاف وجدان هرانسانی است و یکی از دلایل مهم پیدایش آن ، تبرئه کردن انسان های گنهکار در برابر اعمالشان است ، در آیات فوق خواندیم ابلیس برای تبرئه خویش و اثبات این که حق دارد در گمراهی فرزندان آدم بکوشد به همین دروغ بزرگ متوسل شد و گفت : خداوندا ! تو مرا گمراه کردی و من هم به همین خاطر فرزندان آدم را جز مخلصان گمراه خواهم کرد .

شیطان بر چه کسانی تسلط می یابد ؟

نفوذ وسوسه های شیطانی در انسان یک نفوذ نا آگاه و اجباری نیست ، بلکه ما به میل

خویش و سوسه او را به دل راه می‌دهیم ، و گرنه حتی خود شیطان می‌داند که بر مخلصان - آن‌ها که خویشان را در پرتو تربیت خالص کرده‌اند و زنگار شرک را از روح و جان زدوده‌اند - راه ندارد .

به تعبیر رساتر - همان تعبیری که از آیات فوق استفاده می‌شود - رابطه شیطان و گمراهان ، رابطه « پیشوا » و « پیرو » است ، نه رابطه « اجبارکننده » و « اجبار شونده » .

﴿ ۴۱ ﴾ قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ

فرمود : این راه مستقیم من است (و سنت همیشگی من) ...

﴿ ۴۲ ﴾ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ

که بر بندگانم تسلط نخواهی یافت مگر گمراهانی که از تو پیروی می‌کنند .

این آیه اشاره‌ای است به آزادی اراده انسان‌ها و این‌که ابلیس و لشکر او هرگز نمی‌توانند کسی را اجباراً به راه فساد بکشانند ، بلکه این خود انسان‌ها هستند که دعوت او را لیبیک گفته و دریچه‌های قلب خویش را به روی او می‌گشایند و به او اذن دخول می‌دهند .

وسوسه‌های شیطان گرچه مؤثر است ولی تصمیم نهایی با شیطان نیست، با خود انسان‌ها هست، چراکه انسان می‌تواند در برابر وسوسه‌های او بایستد و دست رد بر سینه او بگذارد. در واقع خداوند می‌خواهد این خیال باطل و پندار خام را از مغز شیطان بیرون کند که او حکومت بلامنازعی بر انسان‌ها پیدا خواهد کرد.

﴿۴۳﴾ **وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ**
و جهنم میعادگاه همه آنها است.

گمان نکنند که آن‌ها از چنگال مجازات می‌توانند فرار کنند و یا به حساب آن‌ها رسیدگی نمی‌شود، حساب همه آن‌ها یک‌جا و در یک محل رسیدگی خواهد شد.

﴿۴۴﴾ **لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ**
هفت در دارد و برای هر دری گروه معینی از آن‌ها تقسیم شده‌اند.

این ابواب در حقیقت درهای گناہانی است که به وسیله آن، افراد وارد دوزخ می‌شوند، هرگروهی به وسیله ارتکاب گناهی و از دری، همان‌گونه که درهای بهشت، طاعات و اعمال

صالح و مجاهدت‌هایی است که به وسیله آن بهشتیان وارد بهشت می‌شوند .

درهای جهنم

در آیه فوق خواندیم ، جهنم هفت در دارد (بعید نیست عدد هفت در این جا عدد تکثیر باشد ، یعنی درهای بسیار و فراوان دارد ، همان‌گونه که در آیه ۲۷ سورة لقمان نیز عدد هفت به همین معنی آمده است). ولی واضح است این تعدّد درها (مانند تعدّد درهای بهشت) نه به خاطر کثرت واردان است به طوری که از یک در کوچک نتوانند وارد شوند و نه جنبه تشریفاتی دارد ، بلکه درحقیقت اشاره به عوامل گوناگونی است که انسان را به جهنم می‌کشاند ، هر نوع از گناهان دری محسوب می‌شود. در خطبه جهاد در نهج البلاغه می‌خوانیم : « إِنَّ الْجَهَنَّمَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِمَنْ لَخَصَّ أَهْلُهَا : جِهَادُ دَرِي الْجَهَنَّمَ بَهْشْتِ اسْتِ كِه آن را به روی بندگان خاصش گشوده است » .^(۱)

۱- « نهج البلاغه » ، خطبه ۲۷ .

قابل توجه این که در حدیث امام باقر علیه السلام می خوانیم : « بهشت ، هشت در دارد » ^(۱) در حالی که آیات فوق می گوید : جهنم هفت در دارد ، این تفاوت اشاره به این است که هر چند درهای ورود به بدبختی و عذاب فراوان باشد ، ولی با این حال درهای وصول به سعادت و خوشبختی از آن افزون تر است (در ذیل آیه ۲۳ سوره رعد نیز در این زمینه صحبت کردیم) .

﴿۴۵﴾ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ

پرهیزکاران در باغها (ی سرسبز بهشت) و در کنار چشمه های آن هستند .

نعمت های هشت گانه بهشت

طبق روش قرآن که از مسأله مقابله و تقارن ، برای تعلیم و تربیت ، بهره گیری می کند ، آیات ۴۵ تا ۴۸ سخن از « بهشت و بهشتیان » و نعمت های مادی و معنوی ، جسمی و

۱- « خصال صدوق » ، أبواب الثماتية .

روحانی به میان آمده است .

و در حقیقت هشت نعمت بزرگ مادی و معنوی به تعداد درهای بهشت در این آیات بیان شده است .

﴿ ۱ - در آغاز به یک نعمت مهم جسمانی اشاره می‌کند .

جالب این‌که از میان تمام صفات روی « تقوا » تکیه شده است ، همان تقوا و پرهیزکاری و تعهد و مسئولیت که جامع تمام صفات برجسته انسانی است .

ذکر جنات و عیون به صیغه جمع ، اشاره به باغ‌های متنوع و چشمه‌های فراوان و گوناگون بهشت است که هر کدام لذت تازه‌ای می‌آفریند و ویژگی خاصی دارد .

﴿ ۴۶ ﴾ اَدْخُلُوْهَا بِسَلَامٍ اٰمِنٍ

(فرشتگان الهی به آن‌ها می‌گویند) داخل این باغ‌ها شوید با سلامت و امنیت .

﴿ ۲ و ۳ - این آیه به دو نعمت مهم معنوی که « سلامت » و « امنیت » است اشاره می‌کند ، سلامت از هرگونه رنج و ناراحتی و امنیت از هرگونه خطر .

نعمت‌های مادی و معنوی

برخلاف آنچه بعضی تصور می‌کنند، قرآن در همه‌جا مردم را به نعمت‌های مادی بهشت بشارت نداده، بلکه از نعمت‌های معنوی نیز کراراً سخن به میان آورده است، که آیات فوق نمونه روشنی از آنها است، به‌طوری که نخستین خوش‌آمد و بشارتی را که فرشتگان به بهشتیان در هنگام ورود به این کانون بزرگ نعمت، می‌گویند بشارت سلامت و امنیت است.

شسته شدن کینه‌ها از سینه‌ها و صفات زشتی همچون حسد و خیانت و مانند آن که روح اخوت و برادری را به هم می‌زند و همچنین حذف امتیازات تشریفاتی غلط که آرامش فکر و جان را درهم می‌ریزد، نیز از نعمت‌های دیگر معنوی روحانی است که در آیات بالا به آنها اشاره رفته است.

این نکته نیز شایان توجه است که «سلامت» و «امنیت» که سرآغاز نعمت‌های بهشتی قرار داده شده پایه هر نعمت دیگری است، که بدون این دو هیچ نعمتی قابل بهره‌گیری نیست

، حتی در این دنیا نیز سرآغاز همه نعمت‌ها نعمت سلامت و امنیت می‌باشد .

﴿ ۴۷ ﴾ وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ

هرگونه غل (حسد و کینه و عداوت و خیانت) از سینه آن‌ها برمی‌کنی (و روحشان را پاک

می‌کنیم) درحالی که همه برادرند و بر سریرها رو بروی یکدیگر قرار دارند.

« غِلٌّ » در اصل به معنی نفوذ مخفیانه چیزی است و به همین جهت به حسد و کینه و دشمنی که به طرز مرموزی درجان انسان نفوذ می‌کند « غِلٌّ » گفته می‌شود ، بنابراین « غِلٌّ » مفهوم وسیعی که دارد بسیاری از صفات زشت و مزاحم اخلاقی را شامل می‌گردد . (برای توضیح بیشتر به جلد سوم تفسیر نمونه صفحه ۵۲ پاورقی مراجعه فرمایید) .

« سُورٌ » جمع « سریر » در اصل به معنی تخت یا صندلی و مانند آن است که روی آن می‌نشینند و مجالس پرسواری را برگزار می‌نمایند (توجه داشته باشید « سُورٌ » و « سرور » از یک ماده است) .

در این آیه سه نعمت مهم معنوی دیگر با صراحت بیان شده است:

- ﴿ ۴ - «ما هرگونه حسد و کینه و عداوت و خیانت را از سینه‌های آن‌ها می‌شوئیم و برمی‌کنیم: وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ»
- ﴿ ۵ - «در حالی که همه برادرند» و نزدیک‌ترین پیوندهای محبت در میان آن‌ها حکمفرما است «إِخْوَانًا» .
- ﴿ ۶ - «در حالی که بر سریرها روبروی یکدیگر قرار گرفته‌اند: عَلَى سُرُورٍ مُتَقَابِلِينَ» .
- آن‌ها در جلسات اجتماعیشان گرفتار تشریفات آزار دهنده این دنیا نیستند و مجلسشان بالا و پایین ندارد و از اصول زندگی طبقاتی رنج‌آور این دنیا در آن‌جا خبری نیست ، همه برادرند، همه روبروی یکدیگر و در یک صف، نه یکی بالای مجلس و دیگری در کفش کن . البته این منافات با تفاوت مقام آن‌ها از نظر درجات معنوی ندارد ، این مربوط به جلسات اجتماعی آن‌ها است وگرنه هرکدام برحسب درجه تقوا و ایمان مخصوص به خود دارد .
- کینه‌ها و حسادت‌ها دشمن برادری است**
- بعد از ذکر نعمت سلامت و امنیت در آیات فوق و قبل از بیان نعمت اخوت و برادری ،

مسأله ریشه کن شدن انواع صفات مزاحم ، همچون کینه و حسد و غرور و خیانت ذکر شده و با کلمه « غَلَّ » که مفهوم وسیعی دارد ، به همه آنها اشاره گردیده است .
در حقیقت اگر قلب انسان از این « غَلَّ » شستشو نشود ، نه نعمت سلامت و امنیت فراهم خواهد شد و نه برادری و اخوت ، بلکه همیشه جنگ است و ستیز و همیشه دعوا و کشمکش و به دنبال آن بریدن رشته های اخوت و سلب سلامت و امنیت .

﴿ ۴۸ ﴾ لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ

هرگز خستگی و تعب به آنها نمی رسد و هیچگاه از آن اخراج نمی گردند .

﴿ ۷ - سپس به هفتمین نعمت مادی و معنوی اشاره کرده می گوید : « هرگز خستگی و تعب به آنها نمی رسد : لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ » .

و همانند زندگی این دنیا که رسیدن به یک روز آسایش ، خستگی های فراوانی قبل و بعد از آن دارد که فکر آن ، آرامش انسان را بر هم می زند ، نیست .

﴿ ۸ - همچنین فکر فنا و نابودی و پایان گرفتن نعمت ، آنان را آزار نمی دهد ، چرا که

« آنها هرگز از این باغ‌های پر نعمت و سرور اخراج نمی‌شوند: وَ مَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ ».

پاداش کامل

به گفته بعضی از مفسران پاداش و ثواب در صورتی کامل می‌شود که چهار شرط در آن جمع گردد:

منفعت قابل ملاحظه‌ای باشد - با احترام مقرون باشد - از هرگونه ناراحتی خالی باشد و جاودانگی باشد. در آیات ۴۵ تا ۴۸ در زمینه نعمت‌های بهشتی به هر چهار قسمت اشاره شده است.

جمله « إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ » اشاره به قسمت اول است.

جمله « أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ أَمِينٍ » دلیل بر احترام و تعظیم است.

جمله « وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُورٍ مُّتَقَابِلِينَ » اشاره به نفی هرگونه ناراحتی و ضررهای روحانی و جمله « لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ » ، اشاره به نفی زیان‌های جسمانی است.

اما جمله «وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ» بیانگر آخرین شرط ، یعنی دوام و بقاء این نعمت‌ها است و به این ترتیب ، این پاداش از هر نظر کامل خواهد بود .^(۱)

﴿٤٩﴾ نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

بندگانم را آگاه کن که من غفور و رحیمم .

اکنون که نعمت‌های فراوان و دل‌انگیز بهشتی به طرز مؤثری بیان گردید و در بست در اختیار پرهیزکاران و متقین قرارداد شد ممکن است افراد گنهکار و آلوده در هاله‌ای از غم و اندوه فرو روند که ای کاش ما هم می‌توانستیم به گوشه‌ای از این همه موهبت دست یابیم ، در این جا خداوند رحمان و رحیم درهای بهشت را به روی آن‌ها نیز می‌گشاید ، اما به صورت مشروط .

تعبیر به «عِبَادِي» (بندگان من) تعبیری است لطیف که هر انسانی را بر سر شوق می‌آورد

۱- «تفسیر کبیر» ، فخر رازی ، جلد ۱۹ ، صفحه ۱۹۳ .

و دنبال آن توصیف خدا به آمرزنده مهربان این اشتیاق را به اوج می‌رساند .

﴿۵۰﴾ **وَ أَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ**

(و نیز آن‌ها را آگاه کن که) عذاب و کیفر من عذاب دردناکی است .

قرآن همیشه جلو سوءاستفاده از مظاهر رحمت الهی را با جمله‌های تکان‌دهنده‌ای که حاکی از خشم و غضب او است می‌گیرد ، تا تعادل میان خوف و رجاء که رمز تکامل و تربیت است برقرار گردد .

﴿۵۱﴾ **وَ نَبِّئُهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ**

و به آن‌ها (بندگانش) از میهمان‌های ابراهیم خبر ده .

﴿۵۲﴾ **إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ**

هنگامی که بر او وارد شدند و سلام گفتند (ابراهیم) گفت: ما از شما بیمناکیم .

میهمانان ناشناس؟

گرچه « ضیف » در این جا به صورت مفرد است ، ولی همان‌گونه که بعضی از مفسران

بزرگ گفته‌اند «ضَيْف» هم معنی مفرد دارد و هم معنی جمع (مهمان و مهمانان) .
 این مهمان‌های ناخوانده همان فرشتگانی بودند که «به هنگام وارد شدن
 بر ابراهیم ، به صورت ناشناس ، نخست بر او سلام گفتند» .
 ابراهیم آن‌گونه که وظیفه یک میزبان بزرگوار و مهربان است برای پذیرایی آن‌ها آماده شد
 غذای مناسبی فوراً فراهم ساخت، اما هنگامی که سفره غذا گسترده شد میهمان‌های ناشناس
 دست به غذا دراز نکردند، او از این امر وحشت کرد و وحشت خود را کتمان ننمود ، با
 صراحت به آنان «گفت ما از شما ترسایم : قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ» ^(۱) .
 این ترس به خاطر سستی بود که در آن زمان و زمان‌های بعد و حتی در عصر ما در میان
 بعضی از اقوام معمول است که هرگاه کسی نان و نمک کسی را بخورد به او گزند

۱- گرچه در آیات فوق اشاره‌ای به پذیرایی ابراهیم و دست نزدن مهمان‌ها به غذا نشده ولی همان‌گونه که در ذیل
 آیه ۶۹ و ۷۰ سوره هود خواندیم این دو مطلب وجود داشته است (تفسیر نمونه ، جلد ۹ ، صفحه ۱۶۸ و ۱۶۹) .

نخواهد رساند و خود را مدیون او می‌داند و به همین دلیل دست نبردن به سوی غذا دلیل بر قصد سوء و کینه و عداوت است .

﴿۵۳﴾ قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ

گفتند : نترس ما تو را به پسری دانا بشارت می‌دهیم .

در این که منظور از « غُلَامٍ عَلِيمٍ » (پسر دانا) کیست ؟ با توجه به آیات دیگر قرآن شک نیست که منظور ، « اسحاق » است چرا که هنگامی که فرشتگان این بشارت را به ابراهیم دادند ، همسر ابراهیم ، ساره که ظاهراً زن عقیمی بود حاضر بود و این بشارت به او نیز داده شد ، چنان‌که در آیه ۷۱ سوره هود می‌خوانیم : « وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَصَحَّكَتُ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ : همسر او ایستاده بود ، خندید و ما او را بشارت به اسحاق دادیم . »

این را نیز می‌دانیم ساره مادر اسحاق است و ابراهیم قبلاً از هاجر (همان کنیزی که به همسری انتخاب کرده بود) صاحب پسری به نام اسماعیل شده بود .

﴿ ۵۴ ﴾ قَالَ أَبَشِّرْ ثَمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فِيمَ تَبَشِّرُونَ

گفت: آیا به من بشارت می‌دهید با این که پیر شده‌ام؟ به چه چیز بشارت می‌دهید؟
تعبیر به «مَسَّنِيَ الْكِبَرُ» (پیری مرا لمس کرده است) اشاره به این است که آثار پیری از موی سپیدم و از چین‌های صورتم، نمایان است و آثار آن را در تمام وجود خود به خوبی لمس می‌کنم.

ممکن است گفته شود که ابراهیم از این نظر آدم خوش سابقه‌ای بود چرا که در همین سن پیری فرزندش اسماعیل متولد شده بود و با توجه به آن نباید دیگر در مورد مولود جدید یعنی اسحاق تعجب کند، ولی باید دانست که اولاً: در میان تولد اسماعیل و اسحاق به گفته بعضی از مفسران بیش از ده سال فاصله بود و با گذشتن ده سال آن هم در سن بالا، احتمال تولد فرزند بسیار کاهش می‌یابد، ثانیاً: وقوع یک مورد برخلاف موازین عادی که ممکن است جنبه استثنایی داشته باشد مانع از تعجب در برابر موارد مشابه آن نخواهد بود،

زیرا به هر حال تولد فرزند در چنین سن و سال امر عجیبی است . (۱)

﴿۵۵﴾ قَالُوا بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ

گفتند : تو را به حق بشارت دادیم ، از مأیوسان مباش .

﴿۵۶﴾ قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ

گفت : چه کسی جز گمراهان از رحمت پروردگارش مأیوس می شود .

ولی ابراهیم به زودی این فکر را از آن ها دور ساخت که یأس و نومیدی از رحمت خدا

بر او چیره شده باشد ، بلکه تنها تعجبش روی حساب موازین طبیعی است ، لذا با

صراحت گفت : « چه کسی از رحمت پروردگارش مأیوس می شود جز گمراهان ؟ » .

۱- بعضی از مفسران گفته اند ابراهیم به هنگام تولد نخستین فرزندش اسماعیل ۹۹

ساله بود و به هنگام تولد اسحاق ۱۱۲ سال داشت .

همان گمراهانی که خدا را به درستی نشناخته‌اند و پی به قدرت بی‌پایانش نبرده‌اند ، خدایی که از ذره‌ای خاک ، انسانی چنین شگرف می‌آفریند و از نطفه‌ ناچیزی فرزندی برومند به وجود می‌آورد ، درخت خشکیده خرما به فرمانش به بار می‌نشیند و آتش سوزانی را به گلستانی تبدیل می‌کند ، چه کسی می‌تواند در قدرت چنین پروردگاری شک کند یا از رحمت او مأیوس گردد؟

﴿۵۷﴾ قَالِ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ

(سپس) گفت: مأموریت شما چیست ای فرستادگان خدا؟

ابراهیم علیه السلام پس از شنیدن این بشارت ، در این اندیشه فرو رفت که این فرشتگان با آن شرایط خاص ، تنها برای بشارت فرزند نزد او نیامده‌اند ، حتماً مأموریت مهم‌تری دارند و این بشارت تنها گوشه‌ای از آن را تشکیل می‌دهد ، لذا در مقام سؤال برآمد « و از آن‌ها پرسید شما ای رسولان خداوند بگویید بیستم برای چه مأموریت مهمی فرستاده شده‌اید ؟ » .

﴿۵۸﴾ قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ

گفتند: ما به سوی قوم گنهکار مأموریت پیدا کرده‌ایم (تا آن‌ها را هلاک کنیم) .

﴿٥٩﴾ إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجِّوهُمْ أَجْمَعِينَ

مگر خاندان لوط که همگی آن‌ها را نجات خواهیم داد ...

﴿٦٠﴾ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ

به جز همسرش که مقدر داشتیم از بازماندگان (در شهر و هلاک شوندگان) باشد.

ولی از آن‌جا که تعبیر به آل لوط آن‌هم با تأکید به «اجمعین» شامل همه خانواده او حتی همسر گمراهش که با مشرکان هماهنگ بود می‌شد و شاید ابراهیم نیز از این ماجرا آگاه بود، بلافاصله او را استثناء کردند. تعبیر به «قَدَرْنَا» (ما مقدر ساختیم) اشاره به مأموریتی است که از ناحیه خداوند در این زمینه داشتند.

﴿٦١﴾ فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطِ الْمُرْسَلُونَ

هنگامی که فرستادگان (خدا) به سراغ خاندان لوط آمدند ...

﴿٦٢﴾ قَالِ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُّنْكَرُونَ

(لوط) گفت: شما گروه ناشناسی هستید.

مفسران می‌گویند این سخن را به این جهت به آن‌ها گفت که آنان به صورت جوانانی خوش صورت و زیبا نزداو آمدند، او که می‌دانست محیطش تا چه حد آلوده گناه انحراف جنسی است، فکر می‌کرد مبدا ورود این میهمانان مایه دردسر برای او گردد، از یک سو میهمان است و محترم و قدومش مبارک و از سوی دیگر محیطی است ننگین و آلوده و پراز مشکلات. لذا در آیات سورة هود که همین داستان به مناسبت دیگری در آن آمده است، تعبیر به «سعیء بهم» می‌کند، یعنی این موضوع بر لوط پیامبر بزرگ خدا سخت ناگوار آمد و از آمدنشان ناراحت شد، سپس گفت: امروز روز سختی در پیش دارم.

﴿۶۳﴾ قَالُوا بَلْ جِنَّاتِكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ

گفتند: ما همان چیزی را برای تو آورده‌ایم که آن‌ها (کافران) در آن تردید داشتند (ما مأمور عذابیم).

یعنی مأمور مجازات دردناکی هستیم که تو کراراً به آن‌ها گوشزد کرده‌ای ولی هرگز آن را جدی تلقی نکردند؟

﴿۶۴﴾ وَآتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ

ما واقعیت مسلمی را برای تو آورده‌ایم و راست می‌گوییم .

یعنی ما عذاب حتمی و مجازات قطعی برای آن قوم بی‌ایمان و منحرف آورده‌ایم زیرا آن‌ها تمام پل‌ها را پشت سر خود خراب کرده‌اند و جایی برای شفاعت و گفتگو در مورد آن‌ها باقی نمانده است ، تا لوط حتی به فکر شفاعت نیفتد و بداند این‌ها ابداً شایستگی این امر را ندارند .

﴿۶۵﴾ فَاسْرِبْ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أذْنَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ

بنابراین خانواده‌ات را در اواخر شب باخود بردار و از این جا ببر ، تو به دنبال سر آن‌ها

حرکت کن ، احدی از شما به پشت سر خویش ننگرد و به همان جا که مأمور هستید بروید .

منظور از " قِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ " چیست ؟

« قِطْع » به معنی تاریکی شب است .

اما بسیاری از مفسران این کلمه را به معنی اواخر شب و هنگام سحر گرفته‌اند ، شاید این تفسیر به خاطر بعضی دیگر از آیات قرآن است که صریحاً دربارهٔ آل لوط می‌گوید : «نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ : ما آنان را سحرگاهان نجات بخشیدیم» (۳۴ / قمر) .

یعنی در همان هنگام که شهوت پرستان آلوده دامان در خواب غفلت فرورفته بودند و مستی شراب و غرور و شهوت در وجودشان بهم آمیخته بود و شهر برای خارج شدن خاندان لوط کاملاً آماده بود خارج شدند .

و عجب این‌که شروع مجازات کوبندهٔ آن‌ها نیز در هنگام صبح ، وقت طلوع آفتاب بود و شاید انتخاب این وقت به‌خاطر آن بوده است که گروه مهاجم هنگامی که نابینا شدند و به خانه‌های خود بازگشتند کمی در فکر فرورفتند به همین جهت آن شب را به آن‌ها مهلت داد شاید توبه کنند و بازگردند و در مقام جبران برآیند .

از بعضی از روایات نیز استفاده می‌شود بعضی از آن‌ها هنگامی که به خانه‌های خود بازگشتند سوگند یاد کردند که ما صبحگاهان حتی یک‌نفر از خانوادهٔ لوط را زنده نخواهیم

گذارد ، اما پیش از آنکه بتوانند گامی در این راه بردارند عذاب الهی آنها را درو کرد .^(۱)

تفسیر جمله «وَأَمْضُوا حَيْثُ تُوِّعَـرُونَ»

فرشتگان به خاندان لوط توصیه کردند که در آخر شب به همان نقطه‌ای که به شما دستور داده شده است حرکت کنید ، ولی در آیات قرآن توضیح بیشتری درباره این نقطه دیده نمی‌شود ، به همین دلیل مفسران بیانات گوناگونی دارند : بعضی گفته‌اند آنها مأمور بودند به سوی سرزمین شام بروند که محیط آن نسبتاً پاک بود .

بعضی دیگر گفته‌اند که فرشتگان قریه معینی را مشخص کردند و به آنها توصیه نمودند به آنجا بروید و در تفسیر المیزان همین قدر از این جمله استفاده شده که آنها یک نوع هدایت الهی و راهنمای واقعی در مسیرشان با خود داشتند و طبق آن رفتار نمودند .

۱- «نورالتقلین» ، جلد ۲ ، صفحه ۳۸۵ .

﴿ ۶۶ ﴾ وَ قَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ

و ما به لوط این موضوع را وحی فرستادیم که صبحگاهان همه آنها ریشه کن خواهند شد .

﴿ ۶۷ ﴾ وَ جَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ

(از سوی دیگر) اهل شهر (باخبر شدند و به سوی خانه لوط) آمدند درحالی که به یکدیگر

بشارت می دادند .

سپس قرآن داستان را در این جا رها کرده و به آغاز باز می گردد و بخشی را که در آن جا

ناگفته مانده بود به مناسبتی که بعداً اشاره خواهیم کرد بیان می کند .

آنها در آن وادی گمراهی و ننگین خود فکر می کردند طعمه لذیذی به چنگ

آورده اند ، جوانانی زیبا و خوشرو ، آن هم در خانه لوط .

تعبیر به « أَهْلُ الْمَدِينَةِ » نشان می دهد که حداقل گروه زیادی از مردم شهر به سوی

خانه لوط حرکت کردند و این امر روشن می سازد که آنها تا چه حدّ وقیح و رسوا و جسور

شده بودند ، مخصوصاً که جمله « يَسْتَبْشِرُونَ » (یکدیگر را بشارت دادند) حکایت از عمق

آلودگی آن‌ها می‌کند، چراکه این عمل ننگین را اگر کسی هم انجام دهد، لااقل با کتمان و اختفاء و احساس شرمساری است اما این ملت زشت کار و فرومایه آشکارا به یکدیگر تبریک می‌گفتند.

﴿٦٨﴾ قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ

(لوط) گفت: این‌ها میهمانان منند، آبروی مرا نریزید.

﴿٦٩﴾ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ

و از خدا بپرهیزید و مرا شرمنده نسازید.

«فضیحت» در اصل لغت به معنی منکشف شدن چیزی است و سپس به معنی ظهور عیب آمده است و معادل آن در فارسی «رسوا کردن» است (گویا لوط می‌خواهد به آن‌ها بفهماند که این کار شما آبروی مرا در برابر این میهمانان می‌برد و می‌فهمند که اهل شهر من تا چه حد آلوده‌اند).

اما «خِزَى» در اصل به معنی دور ساختن است و سپس به معنی شرمندگی آمده است

(گویی لوط می خواهد بگوید مرا در برابر این میهمان ها شرمنده و از آن ها دور نسازید) .
 « لوط » که سر و صدای آن ها را شنید در وحشت عجیبی فرو رفت و نسبت به میهمانان خود بیمناک شد ، زیرا هنوز نمی دانست که این میهمانان مأموران عذابند و فرشتگان خداوند قادر قاهرند ، لذا در مقابل آن ها ایستاد و گفت : « این ها میهمانان من هستند ، آبروی مرا نریزید » .
 یعنی از مسأله خدا و پیغمبر و جزا و کیفر ، اگر صرف نظر کنیم ، حداقل این مسأله انسانی و سستی که میان همه افراد بشر اعم از مؤمن و کافر وجود دارد می گوید : که به میهمان احترام باید گذارد شما چگونه بشری هستید که حتی ساده ترین مسائل انسانی را نمی فهمید ، اگر دین ندارید لااقل آزاده باشید .

﴿ ۷۰ ﴾ قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ

گفتند: مگر ما تو را از جهانیان نهی نکردیم (و نگفتیم احدی را به میهمانی نپذیر) .
 و این به خاطر آن بود که قوم و جمعیت مزبور افرادی خسیس و بخیل بودند و هرگز کسی را به خانه خود میهمان نمی کردند و اتفاقاً شهرهای آن ها در مسیر قافله ها بود و می گویند

آن‌ها برای این‌که کسی در آن‌جا توقف نکند ، این عمل شنیع را با بعضی از واردین انجام داده بودند و کم‌کم برای آن‌ها عادت شده بود ، لذا گویا هرگاه لوط پیامبر باخبر می‌شد که شخص غریبی به آن دیار گام نهاده برای این‌که گرفتار چنگال آن‌ها نشود وی را به خانه خود دعوت می‌کرد ، اما آن‌ها پس از آن‌که از این جریان آگاه شدند خشمگین گشتند و به او صریحاً گفتند حق نداری بعد از این میهمانی به خانه خود راه دهی .

بنابراین به نظر می‌رسد که کلمه « غالمین » در آیه فوق اشاره به رهگذران و افرادی است که اهل آن شهر و دیار نبودند و گذارشان به آن‌جا می‌افتاد .

﴿ ۷۱ ﴾ قَالَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ

گفت : دختران من حاضرند اگر می‌خواهید کار صحیحی انجام دهید (با آن‌ها ازدواج کنید و از گناه و آلودگی پرهیزید) .

بدون شک دختران لوط تعداد محدودی بودند و آن جمعیت افراد زیادی ، ولی هدف لوط این بود که به آن‌ها اتمام حجت کند و بگوید من تا این حد نیز آماده فداکاری برای حفظ

حیثیت میهمانان خویش و نجات از منجلاب فساد هستم .

ناگفته پیدا است که لوط نمی‌خواست دختران خود را به ازدواج مشرکان گمراه درآورد بلکه هدفش این بود که بیاورد و ایمان بیاورد و بعد هم دختران خود را به ازدواج شما درمی‌آورم .

﴿۷۲﴾ لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ

به جانت سوگند این‌ها در مستی خود سرگردانند (و عقل و شعور خود را از دست داده‌اند) .

و در سورة هود به دنبال بحثی مشابه همین بحث خواندیم که فرشتگان پرده از روی کار خود برداشتند ، رو به سوی لوط کرده ، گفتند : ترس آن‌ها به تو آسیبی نمی‌رسانند و در آیه ۳۷ سورة قمر می‌خوانیم : « هنگامی که آن‌ها بر جسارت خویش افزودند و تصمیم بر تجاوز به میهمانان گرفتند چشمانشان را نابینا ساختیم : وَ لَقَدْ زَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ » و چنان‌که در بعضی از روایات آمده یکی از فرشتگان مثنی خاک به صورت آن‌ها پاشید ، همه نابینا شدند ، (و فریاد زنان بازگشتند) .

﴿۷۳﴾ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ

سرانجام به هنگام طلوع آفتاب صبحه (مرگبار، به صورت صاعقه یا زمین لرزه) آنها را فرو گرفت. این صبحه ممکن است صدای یک صاعقه عظیم و یا صدای یک زلزله وحشتناک بوده باشد و به هر حال فریادی بود که از وحشت آن همگی بیهوش شدند و یا جان خویش را از دست دادند و می دانیم امواج صوتی هنگامی که از حدّ معینی بگذرد، آزاردهنده و وحشت انگیز و از آن هم که فراتر برود انسان را مدهوش می کند و یا ارگان های حیاتی را به کلی از کار می اندازد و حتی ممکن است ساختمان ها را ویران سازد.

﴿۷۴﴾ فَجَعَلْنَا غَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ

سپس (شهر و آبادی آنها را زیر و رو کردیم) بالای آن را پایین قرار دادیم و بارانی از سنگ بر آنها فرو ریختیم.

سرنوشت گنهکاران قوم لوط

ریزش این باران سنگ، ممکن است برای هدف گیری کسانی بوده باشد که از آن صبحه

وحشتناک نابود نشده و یا زیر آوار نرفته بودند و نیز ممکن است برای محو اجساد پلید و آثار این قوم بوده است ، آنچنان که پس از این باران سنگ اگر کسی از آن دیار می‌گذشت نمی‌توانست به آسانی باور کند که روزی در این منطقه شهرهای آبادی بوده است . نازل شدن این عذاب‌های سه‌گانه (صیحه وحشتناک ، زیر و رو شدن ، بارانی از سنگ) هر کدام به تنهایی کافی بود که قومی را به هلاکت برساند ، اما برای شدت گناه و جسور بودن آن‌ها در تن دادن به آلودگی و ننگ و همچنین برای عبرت دیگران ، خداوند مجازات آن‌ها را مضاعف کرد .

درباره معنی « سجیل » و این که چرا بر این قوم آلوده ، بارانی از سنگ فرود آمد و چرا شهر آن‌ها زیر و رو شد و چرا لحظه نزول عذاب ، صبحگاهان بود و چرا به خانواده لوط دستور داده شد که به پشت سر خود نگاه نکنند و همچنین در زمینه تحریم هم‌جنس‌گرایی در ادیان آسمانی و فلسفه آن و نیز اخلاق قوم لوط ، در ذیل آیات سورة هود بحث کافی کردیم (به جلد ۹ تفسیر نمونه صفحه ۱۸۹ تا ۱۹۸ مراجعه فرمایید) .

﴿ ۷۵ ﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ

در این (سرگذشت عبرت انگیز) نشانه‌هایی است برای هوشیاران .
 «مُتَوَسِّم» از ماده «وَسَم» به معنی اثر گذاردن است و «مُتَوَسِّم» به کسی می‌گویند که از کمترین اثر، پی به واقعیت‌هایی می‌برد و معادل آن در فارسی، هوشیار و با ذکاوت است .
 آن‌ها که بافراست و هوشیاری و بینش مخصوص خود از هر علامتی جریانی را کشف می‌کنند و از هر اشاره‌ای حقیقتی و از هر نکته‌ای، مطلب مهم و آموزنده‌ای را .
 رابطه «مُتَوَسِّم» و «مُؤْمِن»

در آیه فوق دیدیم که گاهی می‌گوید «در سرگذشت عبرت انگیز قوم لوط، نشانه‌هایی برای مُتَوَسِّمین است» و گاه می‌گوید: «برای مؤمنین است» جمع میان این دو تعبیر به ما می‌فهماند که مؤمنان راستین، متوسم هستند یعنی بافراست، سریع الانتقال و کاملاً هوشیار .
 در روایتی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: که تفسیر «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ» را از آن حضرت سؤال کردند، فرمود: «منظور امت اسلام است» سپس اضافه کرد «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ

إِتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ، فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: پیامبر فرمود: از فراست مؤمن پرهیزید چرا که به نور خدا می بیند». (۱)

در روایت دیگری می خوانیم که امام صادق علیه السلام فرمود: «مُؤَسِّمِینَ، امامانند» (۲) و از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «متوسم پیامبر بود و من بعد از او و سپس امامان از دودمان من». (۳)

﴿۷۶﴾ وَ إِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ

و ویرانه های سرزمین آنها بر سر راه (کاروانها) همواره ثابت و برقرار است.
اگر باور ندارید برخیزید و بروید و ویرانه های این شهر بلا دیده را که بر سر راه

مسافران در طریق شام (از سوی مدینه) قرار دارد بنگرید و بیندیشید و عبرت گیرید و به سوی خدا بازگردید و راه توبه را پیش گیرید و آلودگی ها را از دل و جان خود بشوید .

﴿۷۷﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ

در این نشانه ای است برای مؤمنان .

چگونه ممکن است انسان ایمان داشته باشد و این سرگذشت تکان دهنده

را بخواند و عبرت ها نگیرد ؟

﴿۷۸﴾ وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لظَالِمِينَ

اصحاب الایکه (صاحبان سرزمین های پر درخت - قوم شعیب) مسلماً قوم ستمگری بودند .

﴿۷۹﴾ فَأَنتَقِمْنَا مِنْهُمْ وَانَّهُمَا لِبِأَمَامٍ مُّبِينٍ

ما از آنها انتقام گرفتیم و این دو (قوم لوط و اصحاب ایکه) شهرهای

ویران شده شان بر سر راه آشکار است .

اصحاب الایکه چه کسانی هستند؟

کلمه «إِمام» به معنی راه و جاده است زیرا از ماده «أَمَّ» به معنی قصدکردن گرفته شده ، چون انسان برای رسیدن به مقصد ، از راه‌ها عبور می‌کند .

بسیاری از مفسران و ارباب لغت گفته‌اند که «أَيُّكَة» به معنی درختان درهم پیچیده و یا بیشه است و «أَصْحَابُ الْأَيُّكَة» همان قوم شعیب هستند که در سرزمینی پر آب و مشجر در میان حجاز و شام زندگی می‌کردند .

آن‌ها زندگی مرفه و ثروت فراوانی داشتند و به همین جهت ، غرور غفلت آن‌ها را فراگرفته بود و مخصوصاً دست به کم‌فروشی و فساد در زمین زده بودند .

شعیب آن پیامبر بزرگ ، آن‌ها را از این کارشان برحذر داشت و دعوت به توحید و راه حق نمود ، اما آن‌ها تسلیم حق نشدند و سرانجام بر اثر مجازات دردناکی نابود گشتند ، گرمای شدیدی چندین روز پی‌درپی آن‌ها را فراگرفت و در آخرین روز ابر بزرگی در آسمان نمایان شد ، آن‌ها به سایه ابر پناه بردند ، اما صاعقه‌ای فرود آمد و آن بیدادگران را نابود کرد .

شرح بیشتر حالات آنها - با تصریح به نام شعیب - در سوره « شعراء » از آیه ۱۷۶ تا ۱۹۰ آمده است .

ضمناً باید توجه داشت که جمله « فَأَتَتْقُمْنا مِنْهُمْ » آنها را مجازات کردیم « ممکن است هم اشاره به قوم لوط باشد و هم اصحاب الایکه ، زیرا بلافاصله بعد از این جمله می خوانیم :

« وَ إِنَّهُما لِبِإِمامٍ مُّبِینٍ : سرزمین های این دو بر سر راه شما آشکار است » .

﴿ ۸۰ ﴾ وَ لَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ

اصحاب الحجر (قوم ثمود) پیامبران را تکذیب کردند .

« أَصْحَابُ الْحِجْرِ » قوم سرکشی بودند که در سرزمینی به نام « حِجْر » ، زندگی مرفهی داشتند و پیامبر بزرگشان « صالح » برای هدایت آنها مبعوث شد .

در این که این شهر در کجا واقع شده بود ، بعضی از مفسران و مورخان چنین نگاشته اند که شهری بود در مسیر کاروان مدینه و شام در یک منزلی « وادی القری » و در جنوب « تیمه » و امروز تقریباً اثری از آن نیست .

می‌گویند این شهر در گذشته یکی از شهرهای تجاری عربستان بوده و تا آن‌جا اهمیت داشته که « بطلمیوس » در نوشته‌هایش به عنوان یک شهر تجاری از آن نام برده است و « پلین » جغرافی‌دان رومی از آن به نام « حِجَرِی » یاد می‌کند .

در روایتی می‌خوانیم که در سال نهم هجرت که پیامبر برای دفع سپاه روم به تبوک لشکرکشی کرد ، سربازان اسلام می‌خواستند در این منزل توقفی کنند ، پیامبر مانع آن‌ها شد و فرمود : « این‌جا همان منطقه قوم ثمود است که عذاب الهی بر آن‌ها فرود آمد » .^(۱)

این نکته نیز قابل توجه است که قرآن در مورد اصحاب الحجر (و همچنین در مورد قوم نوح و قوم شعیب و قوم لوط در آیات سورة شعراء به ترتیب آیه ۱۰۵ و ۱۲۳ و ۱۶۰ و بعضی دیگر از اقوام پیشین) می‌گوید آن‌ها « پیامبران » را تکذیب کردند ، درحالی که ظاهر

۱- «اعلام القرآن خزائلی» ، صفحه ۲۹۲ .

امر چنین نشان می‌دهد که هر کدام یک پیامبر بیشتر نداشتند و تنها او را تکذیب نمودند .
این تعبیر شاید به خاطر آن است که برنامه و هدف پیامبران ، آن‌چنان با یکدیگر پیوستگی دارد که تکذیب یکی از آن‌ها تکذیب همه آن‌ها خواهد بود .

﴿ ۸۱ ﴾ وَ اتَّخِذْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ

ما آیات خود را برای آن‌ها فرستادیم ولی آن‌ها از آن روی گردانند .

تعبیر به اعراض (روی گرداندن) نشان می‌دهد که آن‌ها حتی حاضر نبودند این آیات را بشنوند و یا به آن نظر بیفکنند .

﴿ ۸۲ ﴾ وَ كَانُوا يَنْجِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتاً آمِنِينَ

آن‌ها خانه‌های امن و امانی در دل کوه‌ها می‌تراشیدند .

و این نشان می‌دهد که اولاً منطقه آن‌ها یک منطقه کوهستانی بوده و ثانیاً تمدن مادی پیشرفته‌ای داشتند که به آن‌ها امکان می‌داد در درون کوه‌ها خانه‌های امن تهیه کنند که در برابر طوفان‌ها و سیل و حتی زلزله‌ها کاملاً ، مقاومت داشته باشد .

﴿ ۸۳ ﴾ فَأَخَذَتْهُمْ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ

اما سرانجام صیحه (مرگبار) صبحگاهان آنها را فرا گرفت .
چه انتظاری درباره چنین قومی می توان داشت ، جز این که طبق قانون « انتخاب اصلح الهی » و ندادن حق ادامه حیات به اقوامی که به کلی فاسد و مفسد می شوند ، بلای نابودکننده ای بر سر آنها فرود آید و نابودشان سازد .
این صیحه صدای صاعقه مرگباری بوده که بر خانه های آنها فرود آمد و آن چنان کوبنده و تکان دهنده و وحشتناک بود که اجساد بی جان شان را به روی زمین افکند .

﴿ ۸۴ ﴾ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

و آنچه را به دست آورده بودند آنان را از عذاب الهی نجات نداد .
نه آن کوه های سر به آسمان کشیده و نه آن خانه های امن و امان و نه اندام نیرومند این قوم سرکش و نه آن ثروت سرشار ، هیچ کدام نتوانستند در برابر این عذاب الهی مقاومت کنند .
﴿ ۸۵ ﴾ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ

فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ

ما آسمان و زمین و آنچه میان آن دو است ، جز به حق نیافریدیم و ساعت موعود (قیامت) قطعاً فراخواهد رسید، از آنها (دشمنان) به‌خوبی صرف‌نظرکن (و آنها را به نادانی‌هایشان ملامت ننما) .

« صَفْح » به معنی روی هر چیزی است مانند صفحه صورت .

تو با داشتن دلیل روشن در راه دعوت و رسالتی که به آن مأموری ، برای تحکیم پایه‌های مبدأ و معاد در قلوب مردم ، نیازی به خشونت نداری ، چراکه منطق و عقل با تو است ، به‌علاوه خشونت در برابر جاهلان ، غالباً موجب افزایش خشونت و تعصب آنها است و به‌همین دلیل « فَاصْفَحِ » به معنی روی بگردان و صرف نظر کن آمده است و از آن‌جاکه روی گرداندن از چیزی گاهی به خاطر بی‌اعتنایی و قهر کردن و مانند آن است و گاهی به خاطر عفو و گذشت بزرگوارانه ، لذا در آیه فوق بلافاصله آن را با کلمه « جَمِيلَ » (زیبا) توصیف می‌کند تا معنی دوم را برساند .

در روایتی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود :
 «الْعَفْوُ مِنْ غَيْرِ عِتَابٍ : منظور ، عفو کردن خالی از مؤاخذه و سرزنش است » .^(۱)

﴿ ۸۶ ﴾ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ

پروردگار تو آفریننده آگاه است .

او می داند که همه مردم یکسان نیستند ، او از اسرار درون و طبایع و میزان رشد فکری و احساسات مختلف آنها باخبر است ، نباید از همه آنها انتظار داشته باشی که یکسان باشند بلکه باید با روحیه عفو و گذشت با آنها برخورد کنی تا تدریجاً تربیت شوند و به راه حق آیند .
 بعضی تصور کرده اند این دستور مخصوص دوران زندگی پیامبر در مکه بوده است و پس از آنکه به مدینه هجرت نمود و مسلمانان قدرت یافتند این

دستور نسخ شد و دستور جهاد جای آن را گرفت .
 ولی با توجه به این که این دستور در سوره های مدنی نیز آمده مانند سوره بقره و سوره نور و سوره تغابن و سوره مائده که در بعضی به پیامبر اسلام دستور صفح و عفو داده شده و در بعضی به مؤمنان ، روشن می شود که این یک دستور عمومی و ابدی است و اتفاقاً هیچ منافاتی با دستور جهاد ندارد ، زیرا هریک از این دو جای مخصوص به خود دارند ، درجایی باید با عفو و گذشت پیشرفت کرد و به هنگامی که عفو و گذشت سبب جرئت و جسارت و سوء استفاده طرف گردد چاره ای جز شدت عمل نیست .

﴿ ۸۷ ﴾ وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ

ما به تو سوره حمد و قرآن عظیم دادیم .

« سَبْعَ » در لغت به معنی « هفت » و « مَثَانِي » به معنی « دو تاها » است و بیشتر مفسران و روایات ، « سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي » را کنایه از سوره « حمد » گرفته اند ، زیرا سوره حمد بنا بر معروف ، هفت آیه است و از این نظر که به خاطر اهمیت این سوره و عظمت محتوایش

دوبار بر پیامبر نازل گردیده و یا این که از دو بخش تشکیل شده (نیمی از آن حمد و ثنای خدا است و نیمی از آن تقاضاهای بندگان است) و یا این که دوبار در هر نماز خوانده می شود، به این جهات، کلمه «مَثَانِي» یعنی دوتاها بر آن اطلاق شده است.^(۱) خداوند به پیامبرش این واقعیت را بازگو می کند که تو دارای چنین سرمایه عظیمی هستی، سرمایه ای همچون قرآن به عظمت تمام عالم هستی، سرمایه ای که تمامش نور است و برکت، درس است و برنامه، راهنما است و راهگشا، مخصوصاً سورة حمد که چنان محتوایش عالی است که در یک لحظه کوتاه انسان را به خدا پیوند داده و روح او را در

۱- در حدیثی از پیامبر اکرم می خوانیم که خداوند می فرماید: من نماز (سوره حمد) را بین خود و بنده ام به دو قسمت تقسیم کرده ام، نیمی مربوط به من و نیم دیگر از بندگان می باشد (مجمع البیان، جلد ۱، صفحه ۱۷).

آستانش به تعظیم و تسلیم و راز و نیاز وا می‌دارد .

لَا تَمُدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَخَفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿۸۸﴾

(بنابرین) هرگز چشم خود را به نعمت‌های (مادی) که به گروه‌هایی از آنها (کفار) دادیم می‌فکن و به‌خاطر آنچه آنها دارند غمگین مباش و بال و پر خود را برای مؤمنین فرود آر.

این نعمت‌های مادی نه پایدارند ، نه خالی از دردسر ، حتی در بهترین حالاتش نگاهداری آن سخت مشکل است ، بنابراین چیزی نیست که چشم تو را به سوی خود جلب کند و در برابر آن موهبت بزرگ معنوی (قرآن) که خدا به تو داده است ، قابل اهمیّت باشد ، سپس اضافه می‌کند « هرگز به خاطر این مال و ثروت و نعمت‌های مادی که دردست آنهاست ، غمگین مباش » .
در حقیقت دستور اول راجع به چشم دوختن به نعمت‌های مادی است و دستور دوم درباره غم نخوردن در برابر محرومیّت از آن است .

نظیر همین مضمون در سورة طه آیه ۱۳۱ به طور واضح تر آمده است : « وَ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِيَفْتَنَهُمْ فِيهِ وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰ : چشم خود را به نعمت‌هایی که به گروه‌هایی از آن‌ها داده‌ایم نیفکن ، این‌ها گل‌های زندگی دنیا است (گل‌هایی ناپایدار که زود پژمرده و پریز می‌شوند) این‌ها به خاطر آن است که می‌خواهیم آن‌ها را با آن بیازماییم ، آنچه خدا به تو روزی داده است برای تو بهتر و پایدارتر است ».

دستور سومی که به پیامبر می‌دهد در زمینه تواضع و فروتنی و نرمش در برابر مؤمنان است می‌فرماید : « وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ » .

این تعبیر کنایه زیبایی از تواضع و محبت و ملاطفت است همان‌گونه که پرندگان به هنگامی که می‌خواهند نسبت به جوجه‌های خود اظهار محبت کنند آن‌ها را زیر بال و پر خود می‌گیرند و هیجان‌انگیزترین صحنه عاطفی را مجسم می‌سازند ، آن‌ها را در مقابل حوادث و دشمنان حفظ می‌کنند و از پراکندگی نگه می‌دارند .

﴿ ۸۹ ﴾ وَ قُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ

و بگو من انذار کننده آشکارم .

﴿ ۹۰ ﴾ كَمَا أَنزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ

(ما بر آنها عذابی می فرستیم) همان گونه که بر « تجزیه گران » (آیات الهی) فرستادیم .

﴿ ۹۱ ﴾ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ

همان ها که قرآن را تقسیم کردند (آنچه به سودشان بود پذیرفتند و آنچه بر خلاف

هوس هایشان بود ترک نمودند) .

« عِضِينَ » جمع « عِصَّة » به معنی متفرق ساختن است و به هر بخش از چیزی

نیز گفته می شود بنابراین « عِضِينَ » یعنی بخش ها و قسمت ها .

آنچه به سودشان بود گرفتند و آنچه به زیانشان بود کنار گذاشتند ، در حقیقت به جای

این که کتاب الهی و دستورهایش رهبر و راهنمای آنها باشد به صورت آلت دست درآوردند

و آن را وسیله ای برای رسیدن به مقاصد شومشان ساختند ، اگر یک کلمه بنفعشان بود به آن

چسبیدند و اگر هزاران کلمه به زیانشان بود کنار گذاشتند .

مقتسمین چه اشخاصی هستند ؟

برنامه‌های الهی بدون شک عموماً حافظ منافع همه انسان‌ها است ولی در ظاهر و نظر ابتدایی معمولاً بعضی مطابق میل ما است و بعضی برخلاف میل ما است و این‌جا است که مؤمنان راستین از مدعیان دروغین شناخته می‌شوند ، گروه اول همه را درپست می‌پذیرفتند حتی آن‌جا که ظاهراً به سود آن‌ها نیست و می‌گویند : «كُلُّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا: همه از ناحیه خدا است» و هیچ‌گونه تجزیه و تقسیم و تبعیض درمیان احکام الهی قایل نیستند .

این افتخار نیست که همچون بعضی از اقوام گذشته نغمه «نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ» ساز کنیم چرا که همه دنیاپرستان همین‌کار را می‌کنند ، آن‌چه معیار شناخت پیروان حق از طرفداران باطل است ، همان تسلیم در مقابل آن بخش از فرمان‌ها است که با تمایلات و هوس‌ها و منافع ظاهری ما هماهنگ نیست ، این جاست که سره از ناسره و مؤمن از منافق، شناخته می‌شوند .

﴿۹۲﴾ فَوَرَّبُّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ

به پروردگارت سوگند از همه آنها سؤال خواهیم کرد.

﴿۹۳﴾ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ

از آنچه عمل می‌کردند.

روشن است که سؤال خداوند برای کشف مطلب پنهان و پوشیده‌ای نیست ، چرا که او از اسرار درون و برون آگاه است و ذره‌ای در آسمان و زمین از علم بی‌پایان او مخفی نیست ، بنابراین سؤال مزبور به خاطر تفهیم به خود طرف است تا به زشتی اعمالش پی ببرد و یا به عنوان یک نوع مجازات روانی است ، چرا که بازجویی از کارهای خلاف ، آن‌هم توأم با سرزنش و ملامت ، آن‌هم در جهانی که انسان به حقایق نزدیک‌تر و آگاه‌تر می‌شود ، دردناک و زجرآور است ، بنابراین در حقیقت این پرسش‌ها بخشی از مجازات آن‌ها است . ضمناً عمومیت « عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ » نشان می‌دهد که از همه اعمال آدمی بدون استثناء سؤال خواهد شد و این خود درسی است برای همه انسان‌ها که لحظه‌ای از اعمال خود غافل نمانند .

و اما این سؤال که چگونه در آیه فوق خداوند تأکید بر مسأله سؤال می‌کند در حالی که در سورة الرحمن آیه ۳۹ می‌خوانیم: «فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ» در آن روز از گناه هیچ‌کس نه انسان و نه جن سؤالی نمی‌شود» پاسخ این است که در قیامت مراحل است، در بعضی از مراحل، از مردم سؤال می‌شود و در بعضی از مراحل سؤال و جوابی درکار نیست و مسائل خود به خود روشن است و یا این‌که سؤال زبانی وجود ندارد، چرا که طبق آیه ۶۵ سورة یس بر دهان‌ها مهر گذارده می‌شود و تنها سؤال از اعضای پیکر و حتی پوست بدن می‌شود. (۱)

﴿۹۴﴾ فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ

آشکار آنچه را مأموریت داری بیان کن و از مشرکان روی گردان (و به آنها اعتنا نکن).

۱- برای توضیح بیشتر به جلد ۶، صفحه ۸۸ «تفسیر نمونه» مراجعه فرمایید.

«فَاصْدَعْ» از ماده «صَدَع» در لغت به معنی شکافتن به طور مطلق و یا شکافتن اجسام محکم است و از آنجا که با شکافتن چیزی درونش آشکار می‌شود، این کلمه به معنی اظهار و افشا و آشکار کردن آمده است.

اعراض از مشرکان در این جا یا به معنی بی‌اعتنایی است و یا ترک مبارزه و پیکار با آنها، زیرا در آن زمان هنوز قدرت مسلمانان به مرحله‌ای نرسیده بود که در مقابل خشونت دشمن دست به مبارزه مسلحانه بزنند.

﴿۹۵﴾ إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ

ما شراسته‌ها کنندگان را از تو دفع خواهیم کرد.

آغاز دعوت علنی اسلام

به طوری که از بعضی از روایات استفاده می‌شود آیات «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ» در مکه نازل شد، بعد از آن که پیامبر اسلام سه سال مخفیانه دعوت کرد و عده‌قلیلی از نزدیکان پیامبر به او ایمان آوردند که

نخستین آن‌ها از زنان ، خدیجه و از مردان ، علی علیه السلام بود .
 بدیهی است دعوت به توحید خالص و درهم ریختن نظام شرک و بت پرستی در آن زمان
 و در آن محیط کار عجیب و وحشتناکی بود و به همین جهت از همان آغاز این مسأله نمایان
 بود که گروهی به استهزاء برمی‌خیزند به همین جهت خداوند به پیامبرش قوت قلب می‌دهد
 که از انبوه دشمنان و استهزاءکنندگان نهراسد و دعوت خود را آشکارا و علنی سازد و به یک
 مبارزه پی‌گیر منطقی در این راه دست بزند .^(۱)

﴿۹۶﴾ الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ

آن‌ها که با خدا معبود دیگری قرار دادند اما به زودی می‌فهمند .

﴿۹۷﴾ وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ

ما می‌دانیم سینه تو از آن‌چه آن‌ها می‌گویند تنگ می‌شود (و تو را سخت ناراحت می‌کنند) .

۱- «تفسیر التقریب» ، جلد ۳ ، صفحه ۳۲ .

﴿ ۹۸ ﴾ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ

(برای دفع ناراحتی آنان) پروردگارت را تسبیح و حمد گو واز سجده کنندگان باش .

تأثیر توجه به خدادار قدرت روح

در زندگی انسان همیشه مشکلاتی بوده و هست و این طبیعت زندگی دنیا است و هر قدر انسان بزرگتر باشد این مشکلات بزرگتر است و از این رو می توان به عظمت مشکلاتی که پیامبر در آن دعوت بزرگش با آن روبرو بود پی برد .

ولی می بینیم خداوند به پیامبرش دستور می دهد که برای کسب نیرو و سعه صدر بیشتر در برابر انبوه این مشکلات ، به تسبیح پروردگار و نیایش و سجده بر آستانش روی آورد ، این نشان می دهد که عبادت اثر عمیقی در تقویت روح و ایمان و اراده آدمی دارد . از روایات مختلف نیز استفاده می شود که پیشوایان بزرگ هنگامی که با بحرانها و مشکلات عظیم روبرو می شدند به در خانه خدا می رفتند و در پرتو عبادتش آرامش و نیرو می یافتند .

﴿ ۹۹ ﴾ وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ

و پروردگارت را عبادت کن تا یقین (مرگ) فراسد .

منظور از « یَقِیْنُ » در این جا همان مرگ است و به این جهت مرگ ، یقین نامیده شده که یک امر مسلم و انسان در هر چیز شک کند در مرگ نمی تواند تردید به خود راه دهد . و یا این که به هنگام مرگ پرده ها کنار می رود و حقایق در برابر چشم انسان آشکار می شود و حالت یقین برای او پیدا می گردد .

در سورة مدثر آیه ۴۶ و ۴۷ از قول دوزخیان می خوانیم : « وَ كُنَّا نُكَذِّبُ بِیَوْمِ الدِّیْنِ حَتَّىٰ أَتَانَا الْیَقِیْنُ : ما همواره روز رستاخیز را تکذیب می کردیم تا این که یقین (مرگ ما) فراسید » . از این جا روشن می شود که آنچه از بعضی از صوفیه نقل شده که آیه فوق را دستاویزی برای ترک عبادت قرار داده اند و گفته اند آیه می گوید : « عبادت کن تا زمانی که یقین فراسد ، بنابراین بعد از حصول یقین نیازی به عبادت نیست » .

گفتار بی اساس و بی پایه ای است ، چرا که اولاً: به شهادت بعضی از آیات قرآن که در بالا اشاره کردیم یقین به معنی مرگ است ، که هم برای مؤمنان و هم برای دوزخیان ، برای همه خواهد بود .

ثانیاً: مخاطب به این سخن ، پیامبر است و مقام یقین پیامبر بر همه محرز است آیا کسی می تواند ادعا کند که دارای مقام یقین از نظر ایمان نبوده است .

ثالثاً: تواریخ متواتر نشان می دهد که پیامبر تا آخر ساعات عمرش عبادت را ترک نگفت و علی علیه السلام در محراب کشته شد و همچنین سایر امامان .

پایان سوره حجر

سورة نحل

فضیلت تلاوت سورة « نحل »

از پیامبر در فضیلت این سوره چنین نقل شده که فرمود: « کسی که این سوره را بخواند خداوند او را در برابر نعمت‌هایی که در این جهان به او بخشیده محاسبه نخواهد کرد ».^(۱)

روشن است تلاوت این آیات که قسمت مهمی از نعمت‌های الهی را برشمرده آن تلاوتی است که توأم با تفکر و سپس تصمیم‌گیری و عمل و گام نهادن در طریق شکرگزاری است و همین سبب می‌شود که هر نعمتی را درست در هدفی که برای آن آفریده شده است مصرف کنند و با چنین حالی دیگر چه محاسبه‌ای از او خواهند کشید مگر نعمت را به جا مصرف ننموده است.

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۶ ، صفحه ۳۴۷ .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِنام خداوند بخشنده بخشایشگر

آتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١﴾

فرمان خدا (دائر به مجازات مشرکان و مجرمان) فرا رسیده است برای آن عجله نکنید منزله و برتر است خداوند از این که شریک برای او قایل می شوند.

فرمان عذاب نزدیک است

قسمت مهمی از آیات آغاز این سوره در مکه نازل شده است ، در همان ایام که پیامبر درگیری شدیدی با مشرکان و بت پرستان داشت و هر روز در برابر دعوت حیات آفرین و آزادی بخش او به بهانه هایی متوسل می شدند ، از جمله این که هرگاه پیامبر آنها را تهدید به عذاب الهی می کرد بعضی از لجوجان می گفتند اگر این عذاب و کیفر که می گویی راست است پس چرا به سراغ ما نمی آید ؟

و شاید گاهی اضافه می‌کردند که اگر فرضاً عذابی در کار باشد ما دست به دامن بت‌ها می‌شویم تا در پیشگاه خدا شفاعت کنند تا این عذاب را از ما بردارد ، مگر نه این است که آن‌ها شفیعان درگاه اویند ؟

نخستین آیه این سوره، خط بطلان بر این اوهام کشیده است .
 بنابراین « أَمَرَ اللَّهُ » در آیه فوق اشاره به فرمان خداوند در مورد عذاب مشرکان است و کلمه « أَتَى » هرچند فعل ماضی است و به معنی تحقق این فرمان در گذشته است ، اما مفهوم آن مضارعی است که قطعاً تحقق می‌یابد و این در قرآن فراوان است که مضارع قطعی الوقوع با صیغه ماضی ذکر می‌شود .

﴿ ۲ ﴾ يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ

فرشتگان را با روح الهی به فرمانش بر هرکس از بندگانش بخواهد نازل می‌کند (و به

آنها دستور می‌دهد) که مردم را انذار کنید (و بگویید) معبودی جز من نیست بنابراین از مخالفت (دستور) من پرهیزید .

منظور از «رُوح» در این آیه وحی و قرآن و نبوت است که مایه حیات و زندگی انسانها است . «رُوح» در این جا جنبه معنوی دارد و اشاره به هر چیزی است که مایه حیات دلها است و سبب تربیت نفوس و هدایت عقلها می‌گردد ، همان‌گونه که در آیه ۲۴ سوره انفال می‌خوانیم : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ: ای کسانی که ایمان آورده‌اید اجابت کنید دعوت خدا و پیامبرش را هنگامی که شما را به چیزی فرامی‌خواند که مایه حیات و زندگی شما است » .

و در سوره شوری آیه ۵۲ چنین آمده : « وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ: این‌گونه ، روحی را به فرمان خود بر تو وحی فرستادیم ، تو پیش از آن ، از کتاب و ایمان آگاه نبودی » .

روشن است که «روح» در این آیات به معنی «قرآن» و «محتوای وحی» و «فرمان نبوت» است .

گرچه روح در سایر آیات قرآن به معانی دیگری نیز آمده است ولی با توجه به قرائنی که ذکر شد مفهوم روح در آیه مورد بحث ، قرآن و محتوای وحی می باشد .

ذکر این نکته نیز لازم است جمله « عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ » (بر هر کس از بندگانش بخواهد) هرگز به این معنی نیست که موهبت وحی و نبوت بی حساب و کتاب است ، زیرا « مشیت » الهی هرگز از « حکمت » او جدا نمی باشد و به مقتضای حکیم بودنش این موهبت را در محل شایسته و لایق قرار می دهد : « اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ : خداوند داناست که رسالت خود را در کجا قرار دهد » (۱۲۴ / انعام) .

﴿ ۳ ﴾ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ

آسمانها و زمین را به حق آفرید، او برتر است از این که شریک برای او می سازند .

آیا بت‌هایی که آن‌ها را شریک او قرار داده‌اند هرگز قادر به چنین خلقتی هستند؟ و یا حتی می‌توانند پشه کوچک و یا ذره غباری بیافرینند، با این حال چگونه آن‌ها را شریک او قرار می‌دهند؟ جالب این‌که خود مشرکان این نظام عجیب و خلقت بدیع را که بیانگر علم و قدرت خالق است تنها از «الله» می‌دانستند، ولی با این حال به هنگام عبادت در برابر بت‌ها به خاک می‌افتادند.

﴿۴﴾ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ

انسان را از نطفه بی‌ارزشی خلق کرد و سرانجام او موجودی فصیح و مدافع آشکار از خویش‌ن گردید.

«نُطْفَة» در اصل به معنی آب کم یا آب صاف است، سپس به قطرات آبی که از طریق «لِقَاح» سرچشمه پیدایش انسان می‌شود، اطلاق شده است، در حقیقت با این تعبیر می‌خواهد عظمت قدرت خدا را مجسم کند که از قطره آب بی‌ارزشی چه آفرینش عجیبی کرده است که میان قوس نزول و صعودی او این‌همه فاصله است.

این در صورتی است که «خَصِيم» را به معنی «مدافع و بیانگر درون خویش» بدانیم، همان‌گونه که در آیه ۱۰۵ سورة نساء می‌خوانیم: «وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيماً: ای پیامبر مدافع خائنان مباش».

در تفسیر علی بن ابراهیم نیز چنین می‌خوانیم: «خَلَقَهُ مِنْ قَطْرَةٍ مِنْ مَاءٍ مُنْتَنِ فَيَكُونُ خَصِيماً مُتَكَلِّماً بَلِيْغاً: خداوند انسان را از قطره آب بدبویی آفرید و سرانجام سخنگوی بلیغ پر خاشگری شد» (۱).

﴿۵﴾ وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنْفَعٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ

و چهارپایان را آفرید در حالی که برای شما در آنها وسیله پوشش و منافع دیگر است و از گوشت آنها می‌خورید.

منافع گوناگون حیوانات

در این آیه به مسأله خلقت چهارپایان که دلیلی بر علم و قدرت خدا است پرداخته ، سپس به بیان نعمت‌های مختلفی که در آن‌ها وجود دارد می‌پردازد و از میان این نعمت‌ها به سه قسمت اشاره کرده نخست مسأله « دِفْءٌ » که به معنی هرگونه پوشش است می‌باشد ، (با استفاده از پشم و پوست آن‌ها) مانند لباس و لحاف و کفش و کلاه و خیمه و دیگر « مَنَافِع » که اشاره به شیر و مشتقات آن است و سوم گوشت که با جمله « وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ » بیان شده است : جالب این که در میان این همه فواید ، قبل از هرچیز مسأله پوشش و مسکن را مطرح می‌کند ، زیرا بسیاری از مردم (به خصوص بادیه نشینان) هم لباسشان از پشم و مو یا پوست تهیه می‌شود و هم خیمه‌هایشان که آن‌ها را از سرما و گرما حفظ می‌کند و به هر حال این دلیل بر اهمیت پوشش و مسکن و مقدم بودن آن بر هرچیز دیگر است .

ممکن است کسانی که مخالف گوشت‌خواری هستند ، این استفاده را از آیه فوق نیز بکنند که خداوند مسأله خوردن گوشت حیوانات را جزء منافع آن‌ها نشمرد ، لذا بعد از

ذکر «مَنَافِعَ» با جمله «وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ» (از آن حیوانات می‌خورید) از آن یاد شده، حداقل این استفاده را از تعبیر فوق می‌توان کرد که اهمیتِ لَبَنَاتِ به مراتب بیشتر است.

﴿ ٦ ﴾ وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ

و در آن‌ها برای شما زینت و شکوه است به هنگامی که به استراحت‌گاهشان باز می‌گردانید و هنگامی که (صبحگاهان) آن‌ها را به صحرا می‌فرستید.

«تُرِيحُونَ» از ماده «إِرَاحَة» به معنی بازگرداندن حیوانات به هنگام غروب به آغل‌ها و استراحت‌گاهشان است، لذا محلی را که در آن استراحت می‌کنند «مُرَاح» می‌گویند. «تَسْرَحُونَ» از ماده «سُرُوح» به معنی بیرون کردن چهارپایان به هنگام صبح به سوی چراگاه است.

در این آیه به جنبه استفاده روانی از چهارپایان اشاره می‌کند و منظره جالب حرکت دستجمعی گوسفندان و چهارپایان به سوی بیابان و چراگاه، سپس بازگشتشان به سوی آغل و استراحت‌گاهشان که قرآن از آن تعبیر به «جَمَالٌ» کرده تنها یک مسأله ظاهری و تشریفاتی

نیست ، بلکه بیانگر واقعیاتی است در اعماق جامعه و گویای این حقیقت است که چنین جامعه‌ای خودکفا است ، فقیر و مستمند و وابسته به این و آن نمی‌باشد ، خودش تولید می‌کند و آنچه را خود دارد مصرف می‌نماید .

این در واقع جمال استغناء و خودکفایی جامعه است ، جمال تولید و تأمین فراآورده‌های مورد نیاز یک ملت است و به تعبیر گویاتر جمال استقلال اقتصادی و ترک هرگونه وابستگی است .

این واقعیت را روستاییان و روستازادگان بهتر از مردم شهرنشین درک می‌کنند که مشاهده رفت و آمد این چهارپایان سودمند چگونه به آن‌ها آرامش خیال می‌دهد ، آرامشی که از احساس بی‌نیازی برمی‌خیزد ، آرامشی که از انجام مؤثر یک وظیفه اجتماعی حاصل می‌شود .

و جالب این‌که در آیه فوق ، نخست به بازگشت آن‌ها از صحرا اشاره می‌کند چرا که در هنگام بازگشت پستان‌هایشان پرشیر ، شکم‌هایشان سیر و در چهره‌هایشان نشانه‌های رضایت‌مندی دیده می‌شود ، به همین دلیل از آن حرص و ولع و عجله‌ای که صبح به هنگام

حرکت به صحرا دارند در آن‌ها خبری نیست ، آرام و مطمئن گام برمی‌دارند و به استراحتگاه نزدیک می‌شوند و از مشاهده منظره پستان‌های پر شیرشان هرکس احساس بی‌نیازی می‌کند .

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود : « مَا فِي الْأَعْمَالِ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنَ الزَّرْعَةِ : هِيَ عَمَلِي نَزَدَ خُداَ مِنْ زِرَاعَةٍ مَحْبُوبَةٍ نِيسْت » ^(۱) و در حدیث دیگری می‌فرمایند : « الزَّارِعُونَ كُنُوزُ الْأَنْامِ تَزْرَعُونَ طَيْباً أَخْرَجَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحْسَنُ النَّاسِ مَقَاماً وَأَقْرَبُهُمْ مَنْزِلَةً يُدْعَوْنَ الْمُبَارَكِينَ : کشاورزان گنج‌های مردمند ، غذای پاکیزه را که خداوند ارزانی داشته زراعت می‌کنند و آن‌ها در روز قیامت برترین مقام را دارند و به خدا نزدیک‌ترند و آن‌ها را به نام "مبارک‌ها" صدامی‌زنند » ^(۲)

و تَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بِالْغِيَةِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَوْفٌ رَحِيمٌ ﴿٧﴾

آن‌ها بارهای سنگین شمارا به شهری که جز با مشقت زیاد به آن نمی‌رسید حمل

۱- «بحار الانوار» ، جلد ۲۳ ، صفحه ۲۰ . ۲- «وسائل الشیعه» ، جلد ۱۳ ، صفحه ۱۹۴ .

می‌کنند چرا که پروردگارتان رؤوف و رحیم است .

« شیق » از ماده « مَشَقَّت » به معنای زحمت طاقت‌فرسا است .

به این ترتیب این چهارپایان در درجهٔ اول ، پوشش و وسایل دفاعی برای انسان در برابر گرما و سرما تولید می‌کنند و در درجهٔ بعد از فرآورده‌های لبنیاتی آن‌ها استفاده می‌شود و سپس از گوشتشان و بعد آثار روانی که در دل‌ها می‌گذارند ، مورد توجه قرار گرفته و سرانجام باربری آن‌ها .

قابل توجه این‌که حتی در عصر و زمان ما که عصر ماشین و وسایل ماشینی است ، باز در بسیاری موارد تنها باید از همین چهارپایان استفاده کرد و راه دیگری ندارد .

وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨﴾

(و همچنین) اسب‌ها و استرها و الاغ‌ها را آفرید تا بر آن‌ها سوار شوید و هم مایهٔ زینت

شما باشد و چیزها (وسایل نقلیه دیگر) می‌آفریند که شما نمی‌دانید .

بدیهی است زینت در این‌جا باز یک مسألهٔ تشریفاتی نیست و برای کسی که با محتوای

تعلیمات قرآن آشنا است این مطلب روشن است ، بلکه یک نوع زینت است که اثر آن در زندگی اجتماعی ظاهر می‌گردد ، برای پی‌بردن به این حقیقت کافی است منظره و حال کسی را که با پای پیاده یک راه طولانی بیابانی را پیموده و خسته و کوفته و ناتوان به مقصد رسیده ، به‌طوری که تا مدتی هیچ کاری از او ساخته نیست و نشاطی در او دیده نمی‌شود ، با منظره کسی مقایسه کنیم که بر یک مرکب راهوار سوار شده زودتر به مقصد رسیده نیروی خود را از دست نداده، نشاط خود را کاملاً حفظ کرده و آماده انجام هدف‌های خود و استفاده از وقت و نیروی خویش است ، آیا این زینت نیست ؟

در پایان آیه به مسأله مهم‌تری اشاره کرده و افکار را به وسایل نقلیه و مرکب‌های گوناگونی که در آینده در اختیار بشر قرار می‌گیرد و بهتر و خوب‌تر از این حیوانات می‌تواند استفاده کند متوجه می‌سازد و می‌گوید : « خداوند چیزها (وسایل نقلیه دیگر) می‌آفریند که شما نمی‌دانید : وَ يَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ » .

همان‌گونه که در تفسیر « مراغی » و تفسیر « فی ظلال » آمده است درک مفهوم این جمله

برای ما که در عصر ماشین و وسایل و مرکب‌های سریع‌السیر زندگی می‌کنیم، ساده و آسان است. و اگر ملاحظه می‌کنید که تعبیر به یخلق (می‌آفریند) کرده است دلیلش واضح است، زیرا کار انسان در این اختراعات در حقیقت چیزی جز جفت و جور کردن و به هم پیوستن نیست، اساس آن‌ها که مواد اصلی را تشکیل می‌دهد، تنها با آفرینش خداوندی است، از این گذشته آن ابتکاری که بشر در طریق اختراع این وسایل به کار می‌برد آن هم مولود استعدادی است که خدا به او داده است.

﴿ ۹ ﴾ وَ عَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَ مِنْهَا جَائِرٌ وَ لَوْ شَاءَ لَهْدِيكُمْ أَجْمَعِينَ

و بر خداست که راه راست را به بندگان نشان دهد، اما بعضی از راه‌های پیراهه است و اگر خدا بخواهد همه شمارا (به اجبار) هدایت می‌کند (ولی اجبار سودی ندارد). «قَصْد» به معنی صاف بودن راه راست و بنابراین «قَصْدُ السَّبِيلِ» به معنی راه راست می‌باشد، راهی که انحراف و ضلالت در آن وجود ندارد. خداوند انسان را با نیروهای مختلفی مجهز ساخته و استعدادهای گوناگونی به او داده تا

در مسیر تکامل که هدف آفرینش است به او کمک کند و از این نظر همانند گیاهان و یا انواع جانداران است، که نیروها و غرایز لازم برای رسیدن به این هدف در اختیارشان گذاشته شده است، با این تفاوت که انسان با اراده خود و آزادانه تصمیم می‌گیرد، ولی حیوانات و گیاهان هدف‌دار به سوی هدفشان پیش می‌روند و قوس صعودی تکامل انسان نیز قابل مقایسه با جانداران دیگر نیست.

به این ترتیب از نظر خلقت و آفرینش و تکوین انسان را مجهز به عقل و استعداد و نیروهای لازم برای پیمودن این صراط مستقیم کرده است.

و از سوی دیگر، خدا پیامبران را با وحی آسمانی و تعلیمات کافی و قوانین مورد نیاز انسان فرستاده است، تا از نظر تشریع، راه را از چاه مشخص کرده و با انواع بیان‌ها او را تشویق به پیمودن این راه کنند و از مسیرهای انحرافی باز دارند.

و جالب این‌که خداوند در آیه فوق این امر را به عنوان فریضه‌ای بر خود لازم شمرده و با کلمه «عَلَى اللَّهِ» (بر خدا لازم است) از آن یاد کرده است که همانند آن را در آیات دیگر قرآن

نیز می‌خوانیم «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ: بر ما است که انسان را هدایت کنیم» (۱۲ / لیل). اگر ما، در وسعت مفهوم «عَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ» و مجموعه نیروهای مادی و معنوی که در آفرینش انسان و تعلیم و تربیت او به کار رفته دقیق شویم، به عظمت این نعمت بزرگ که از همه نعمت‌ها برتر است، آگاه خواهیم شد.

سپس از آن‌جا که راه‌های انحرافی فراوان است، به انسان‌ها هشدار می‌دهد و می‌گوید:

«بعضی از این راه‌ها منحرف و بیراهه است» (و مِنْهَا جَائِرٌ).

و از آن‌جا که نعمت اختیار و آزادی اراده و انتخاب، یکی از مهم‌ترین عوامل تکامل انسان می‌باشد با یک جمله کوتاه به آن اشاره می‌کند (وَلَوْ شَاءَ لَهْدِيكُمْ أَجْمَعِينَ).

ولی این کار را نکرد، چراکه هدایت اجباری، نه افتخار است و نه تکامل، بلکه به شما آزادی داد تا این راه را با پای خود بپیمایید و به بالاترین اوج تکامل برسید.

﴿۱۰﴾ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ

او کسی است که از آسمان آبی فرستاد که شرب شما از آن است و گیاهان و درختان

که حیوانات خود را به چرا می‌برید نیز از آن است .

« تُسَيِّمُونَ » از ماده « إِسَامَة » به معنی چراندن حیوانات است و حیوانات هم از گیاهان زمین استفاده می‌کنند هم از برگ‌های درختان و اتفاقاً « شَجَر » در لغت عرب معنی وسیعی دارد که هم به درخت گفته می‌شود و هم به گیاه .

بدون شک منافع آب باران تنها نوشیدن انسان و روئیدن درختان و گیاهان نیست ، بلکه شستشوی زمین‌ها ، تصفیه هوا ، ایجاد رطوبت لازم برای طراوت پوست تن انسان و راحتی تنفس او و مانند آن همه از فواید باران است ، ولی از آن‌جا که دو قسمت یاد شده ، از اهمیت بیشتری برخوردار بوده روی آن تکیه شده .

﴿ ۱۱ ﴾ يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

خداوند با آن (آب باران) برای شما زراعت و زیتون و نخل و انگور می‌رویانند و از همه میوه‌ها ، مسلماً در این نشانه روشنی است برای گروهی که تفکر می‌کنند .

« زَرْع » هرگونه زراعتی را شامل می‌شود ، « زیتون » هم نام آن درخت مخصوص است و هم نام میوه آن .

« نَخِيل » (درخت خرما) هم به معنی مفرد و هم به معنی جمع استعمال می‌شود و « اَعْنَاب » جمع « عِنْبَة » به معنی انگور است .

اهمیت مواد غذایی زیتون و خرما و انگور

ممکن است چنین به نظر آید که اگر قرآن از میان انواع میوه‌ها روی زیتون و خرما (نخل) و انگور تکیه کرده به خاطر وجود آن‌ها در محیط نزول قرآن بوده است ، ولی با توجه به جهانی و جاودانی بودن قرآن و عمق تعبیراتش روشن می‌شود که مطلب از این فراتر است .

غذاشناسان و دانشمندان بزرگی که سالیان دراز از عمر خود را در راه مطالعه خواص گوناگون میوه‌ها صرف کرده‌اند به ما می‌گویند کمتر میوه‌ای است که برای بدن انسان از نظر غذایی به اندازه این سه میوه ، مفید و مؤثر باشد .

همان‌ها می‌گویند: «روغن زیتون» برای تولید سوخت بدن ارزش بسیار فراوان دارد، کالری حرارتی آن بسیار بالا است و از این جهت یک نیروبخش است و آن‌ها که می‌خواهند همواره سلامت خود را حفظ کنند، باید به این اکسیر علاقمند شوند.

به‌همین دلیل در روایات اسلامی نیز از آن مدح و تمجید فراوان شده، در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام درباره زیتون چنین می‌خوانیم: «غذای خوبی است، دهان را خوشبو و بلغم را برطرف می‌سازد، صورت را صفا و طراوت می‌بخشد، اعصاب را تقویت نموده و بیماری و درد را از میان می‌برد و آتش خشم و غضب را فرومی‌نشاند».^(۱)

و از آن مهم‌تر این‌که درخود قرآن از درخت زیتون به عنوان شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ (درخت پربرکت) یاد شده‌است.

با پیشرفت دانش پزشکی و غذاشناسی اهمیت دارویی «خرما» نیز به ثبوت رسیده است. در خرما کلسیم وجود دارد که عامل اصلی استحکام استخوان‌ها است و نیز فسفر وجود دارد که از عناصر اصلی تشکیل دهنده مغز و مانع ضعف اعصاب و خستگی است و قوه بینایی را می‌افزاید.

و نیز پتاسیم دارد که فقدان آن را در بدن علت حقیقی زخم معده می‌دانند و وجود آن برای ماهیچه‌ها و بافت‌های بدن بسیار پرارزش است.

این سخن امروز در میان غذا شناسان معروف است که خرما از سرطان جلوگیری می‌کند، زیرا آمارهایی که در این زمینه تهیه شده نشان می‌دهد در مناطقی که خرما بیشتر می‌خورند ابتلای به سرطان کمتر است و اعراب و صحرائینانی که در فقر غذایی به‌سرمی‌برند به واسطه خوردن خرما هرگز مبتلا به سرطان نمی‌شوند، عامل این موضوع را وجود «منیزیم» می‌دانند.

به همین دلیل در روایات اسلامی نیز روی این ماده غذایی تأکید فراوان دیده می‌شود، از

علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «كُلِ الثَّمَرَ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنَ الْأَدْوَاءِ: خرما بخورید که شفای بیماری‌هاست».

و نیز روایت شده که بسیاری از اوقات غذای علی علیه السلام را نان و خرما تشکیل می‌داد. و در روایت دیگر می‌خوانیم: «خانه‌ای که در آن خرمایست اهل آن خانه در واقع گرسنه‌اند» (۱) در آیات سورة مریم نیز خواهد آمد که خداوند مریم را در آن بیابان که فاقد وسیله بود هنگامی که عیسی «عَلَىٰ نَبِيِّنَا وَآلِهِ وَعَلَيْهِ السَّلَامُ» را به دنیا آورده بود از رطب تازه روزی داد و این اشاره‌ای است به این که یکی از بهترین غذاها برای مادری که فرزند به دنیا آورده رطب تازه است و حتی در روایاتی که ذیل آیه آمده می‌خوانیم بهترین دارو برای چنین زنان همین میوه است. (۲)

و اما در مورد « انگور » به گفته دانشمندان غذاشناس به قدری عوامل مؤثر دارد که می‌توان گفت ، یک داروخانه طبیعی است ؟ علاوه بر این انگور از نظر خواص ، بسیار نزدیک به شیر مادر است ، یعنی یک غذای کامل محسوب می‌شود انگور دو برابر گوشت ، در بدن حرارت ایجاد می‌کند و علاوه بر این ضد سم است ، برای تصفیه خون ، دفع رماتیسم ، نقرس و زیادی اوره خون ، اثر درمانی مسلمی دارد ، انگور معده و روده را لایروبی می‌کند ، نشاط‌آفرین و برطرف‌کننده اندوه است ، اعصاب را تقویت کرده و ویتامین‌های مختلف موجود در آن به انسان نیرو و توان می‌بخشد .

انگور علاوه بر این که غذای بسیار پرازشی است قدرت میکرب‌کشی قابل ملاحظه‌ای دارد و حتی عامل مؤثری است برای مبارزه با بیماری سرطان .^(۱)

به همین دلیل در حدیثی از پیامبر : « خَيْرُ طَعَامِكُمُ الْخُبْزُ وَ خَيْرُ فَاكِهَتِكُمُ الْعِنَبُ :

۱- «اولین دانشگاه و آخرین پیامبر»، جلد ۷ ، صفحات ۱۰۱ و ۱۴۲ .

بهترین طعام شما نان و بهترین میوه شما انگور است» (۱)

﴿١٢﴾ وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

او شب و روز و خورشید و ماه را مسخر شما ساخت و نیز ستارگان به فرمان او مسخر شمایند ، در این نشانه‌هایی است (از عظمت خدا) برای گروهی که عقل خود را به کار می‌گیرند . مفهوم واقعی تسخیر موجودات برای انسان آن است که در خدمت منافع او باشند و به نفع او کار کنند و به او امکان بهره‌گیری دهند ، به همین جهت شب و روز و خورشید و ماه و ستارگان که هر کدام به نوعی در زندگی انسان اثر دارند و مورد بهره‌برداری او قرار می‌گیرند در تسخیر اویند . این تعبیر جالب (مسخر بودن موجودات برای انسان به فرمان خدا) علاوه بر این‌که

شخصیت و عظمت واقعی انسان را از دیدگاه اسلام و قرآن روشن می‌سازد و به او عظمتی می‌بخشد که در خور مقام خلیفه‌اللهی است ، نعمت‌های گوناگون خدا را به خاطرش می‌آورد ، حسّ قدردانی را در او برمی‌انگیزد و از نظام بدیعی که در چگونگی این تسخیر به کاررفته ، وی را به خدا نزدیک می‌سازد. به همین جهت در پایان آیه می‌گوید : « در این تسخیر نشانه‌هایی است برای آن‌ها که اندیشه می‌کنند » .

برای آگاهی بیشتر از اسرار این تسخیر به شرح مبسوطی که در سورة ابراهیم آیات ۳۲ و ۳۳ آورديم مراجعه فرمایید .

﴿ ۱۳ ﴾ **وَمَا ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ**
 (علاوه بر این) مخلوقات را که در زمین آفریده نیز مسخر (فرمان شما) ساخت ، مخلوقاتی با رنگ‌های مختلف ، در این نشانه روشنی است برای گروهی که متذکر می‌شوند .
 از انواع پوشش‌ها ، غذاها ، همسران پاک ، وسایل رفاهی گرفته تا انواع معادن و منابع مفید زیرزمینی و روی زمینی و سایر نعمت‌ها همه را مسخر فرمان شما ساخت .

نعمت‌های مادی و معنوی

جالب این‌که در آیات فوق نعمت‌های مادی و معنوی آن‌چنان به هم آمیخته شده است که نمی‌توان آن‌ها را از یکدیگر تفکیک کرد ، با این حال لحن آیات مزبور در زمینه نعمت‌های معنوی با مادی متفاوت است .

در هیچ مورد نمی‌گوید بر خدا است که فلان رزق و روزی را برای شما بیافریند ، اما در مورد هدایت به راه راست می‌گوید : « بر خداست که راه راست را به شما نشان دهد » و نیروهای لازم را برای پیمودن این راه از نظر تکوین و تشریع در اختیار تان بگذارد . اصولاً بحث‌های یک بعدی از روش قرآن دور است ، حتی آن‌جا که سخن از آفرینش درختان و میوه‌ها و تسخیر خورشید و ماه به میان می‌آورد باز آن را در مسیر یک هدف معنوی قرار می‌دهد و می‌گوید : « این نعمت‌های مادی نیز نشانه‌ای است از عظمت آفرینش و آفریدگار » .

﴿ ۱۴ ﴾ وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَبْلًا

تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

او کسی است که دریا را مسخر (شما) ساخت تا از آن گوشت تازه بخورید و وسایل زینتی برای پوشش از آن استخراج نمایید و کشتی‌ها را می‌بینید که سینه دریا را می‌شکافند تا شما (به تجارت پردازید) و از فضل خدا بهره گیرید ، شاید شکر نعمت‌های او را بجا آورید .

« فُلُك » به معنای کشتی است و هم به معنی مفرد آمده و هم به معنی جمع .
 « مَوَاجِر » جمع « مَاجِرَة » از ماده « مَجَر » به معنی شکافتن آب از چپ و راست است و به صدای وزش بادهای شدید نیز گفته می‌شود ، و از آن جا که کشتی‌ها به هنگام حرکت آب‌ها را با سینه خود می‌شکافند به آن‌ها « مَاجِر » یا « مَاجِرَة » می‌گویند .
 قسمت عمده روی زمین را دریاها تشکیل می‌دهند و نیز می‌دانیم نخستین جوانه حیات در دریاها آشکار شده و هم اکنون نیز دریا منبع مهمی برای ادامه حیات انسان و همه موجودات روی زمین است و قرارداد آن در خدمت بشر یکی از نعمت‌های بزرگ خدا است .

سپس به سه قسمت از منابع دریاها اشاره کرده می‌فرماید :

« تا از آن گوشت تازه بخورید: **لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا** » .

گوشتی که زحمت پرورش آن را نکشیده‌اید تنها دست قدرت خدا آن را در دل اقیانوس‌ها پرورش داده و رایگان در اختیارتان گذارده است .

مخصوصاً تکیه روی طراوت و تازگی این گوشت ، با توجه به این‌که در آن عصر و زمان از یک جهت و در عصر و زمان ما از جهت دیگر ، گوشت‌های کهنه فراوان بوده و هست ، اهمیت این نعمت را آشکارتر می‌سازد و هم اهمیت تغذیه از گوشت تازه را .

دیگر از منابع آن مواد زیتی است که از دریاها استخراج می‌شود لذا اضافه می‌کند: «**وَأَنْزَلْنَا مِنْهَا لَكُمْ مَاءً شَدِيدًا فَلْيَسْقُوا مِنْهُ** » .

انسان مانند چهارپایان نیست که ذوق نداشته باشد ، بلکه یکی از ابعاد معروف چهارگانه روح انسان را حسّ زیبایی تشکیل می‌دهد که سرچشمه پیدایش شعر و هنر اصیل و مانند آن‌ها است .

بدون شک این بعد از روح انسانی نقش مؤثری در حیات بشر دارد ، لذا باید به طرز صحیح و سالمی - دور از هرگونه افراط و تفریط و اسراف و تبذیر - اشباع گردد . آن‌ها که غرق در تجمل پرستی و انواع زینتند به همان‌گونه گمراهند که افراد خشک و مخالف هرگونه زینت چرا که یکی در طرف افراط و مایه نابودی سرمایه‌ها و ایجاد فاصله طبقاتی و کشتن معنویات است و دیگری در طرف تفریط و باعث خمودی و رکود .

به همین دلیل در اسلام ، استفاده از زینت به صورت معقول و خالی از هرگونه اسراف مانند بهره‌گیری از لباس‌های خوب ، انواع عطریات ، بعضی سنگ‌های قیمتی و مانند آن - مخصوصاً در مورد زنان - که نیاز روحیشان به زینت بیشتر است توصیه شده است ، ولی باز تأکید می‌کنیم که باید خالی از اسراف و تبذیر باشد .

بالاخره سؤمین نعمت دریا را حرکت کشتی‌ها به عنوان یک وسیله مهم برای انتقال انسان و نیازمندی‌های او ، ذکر می‌کند و می‌فرماید : « کشتی‌ها را می‌بینی که آب‌ها را بر صفحه

اقیانوس‌ها می‌شکافند: وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ».

اصولاً چه کسی این خاصیت را در ماده‌ای که کشتی را از آن می‌سازند قرارداد تا روی آب بایستد، آیا اگر همه چیز از آب سنگین‌تر بود و فشار مخصوص آب نیز نبود، هرگز می‌توانستیم بر صفحه بی‌کران اقیانوس‌ها حرکت کنیم؟

به علاوه چه کسی بادهای منظم را بر صفحه اقیانوس‌ها به حرکت درآورد؟ و یا چه کسی در بخار آن همه قدرت آفرید تا با نیروی آن کشتی‌های موتوری را بر صفحه اقیانوس‌ها به حرکت درآوریم؟ آیا هریک از این‌ها نعمت بزرگی نیست؟

توجه به این نکته که راه‌های دریایی از جاده‌های خشکی بسیار وسیع‌تر، کم‌خرج‌تر و آماده‌تر است و نیز توجه به این که کشتی‌های غول‌پیکر که گاهی به عظمت یک شهر می‌باشند، عظیم‌ترین وسیله نقلیه بشر را تشکیل می‌دهند عظمت نعمت دریاها را برای کشتیرانی واضح‌تر می‌کند.

﴿۱۵﴾ وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ أَنْهَاراً وَ سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

و در زمین کوه‌های ثابت و محکمی افکند تا لرزش آن را نسبت به شما بگیرد و نه‌رها ایجاد کرد و راه‌هایی تا هدایت شوید .

کوه‌ها از ریشه به هم پیوسته‌اند و همچون زرهی کره زمین را دربرگرفته‌اند و این سبب می‌شود که از لرزش‌های شدید زمین که بر اثر فشار گازهای درونی هر لحظه ممکن است رخ دهد تا حد زیادی جلوگیری شود .

از این گذشته وضع خاص کوه‌ها مقاومت پوسته زمین را در مقابل جاذبه ماه (جزر و مد) زیاد می‌کند و اثر آن را به حداقل می‌رساند .

از سوی سوم از قدرت طوفان‌های شدید و حرکت دائمی بادها بر پوسته زمین می‌کاهد چرا که اگر کوه‌ها نبودند سطح هموار زمین دائماً در معرض تندبادها قرار داشت و آرامشی متصور نبود .

و از آن‌جا که کوه‌ها یکی از مخازن اصلی آب‌ها (چه به صورت برف و یخ و چه به صورت آب‌های درونی) می‌باشند بلافاصله بعد از آن ، نعمت وجود نه‌رها را بیان کرده ،

می گوید : « و برای شما نهرهایی قرار دادیم : وَ أَنْهَاراً » .

و از آن جا که وجود کوه ها ممکن است این توهم را به وجود آورد که بخش های زمین را از یکدیگر جدا می کند و راه ها را می بندد ، چنین اضافه می کند : « و برای شما راه ها قرار داد تا هدایت شوید : وَ سُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ » .

این مسأله قابل توجه است که در میان بزرگ ترین سلسله جبال دنیا غالباً بریدگی هایی وجود دارد که انسان می تواند راه خود را از میان آنها پیدا کند و کمتر اتفاق می افتد که این کوه ها به کلی بخش های زمین را از هم جدا کنند .

﴿ ۱۶ ﴾ وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ

و (نیز) علاماتی قرار دارد و (شب هنگام) آنها به وسیله ستارگان هدایت می شوند .
این علامت ها انواع زیادی دارد : شکل کوه ها و درّه ها و بریدگی های آنها ، فراز و نشیب های قطعات مختلف زمین ، رنگ خاک ها و کوه ها و حتی چگونگی وزش بادهای هریک ، علامتی برای پیدا کردن راه ها است .

برای این که بدانیم وجود این علامات تا چه حدّ به رهروان کمک می کند و آن ها را از دور گشتن و گم شدن رهایی می بخشد ، کافی است وضع بعضی از بیابان های یکنواخت را که در پاره ای از مناطق وجود دارد در نظر بگیریم که عبور از آن ها فوق العاده مشکل و خطرناک است و چه بسیار کسانی که از آن ها رفتند و هیچ گاه بازنگشتند ، فکر کنید اگر همه روی زمین این چنین یکنواخت بود کوه ها به یک اندازه ، دشت ها یکرنگ ، درّه ها شبیه هم ، آیا انسان ها می توانستند به آسانی راه خود را پیدا کنند ؟

ولی از آن جا که در پاره ای از اوقات در بیابان ها ، در شب های تاریک ، یا هنگامی که انسان شبانه در دل اقیانوس ها سفر می کند از این علامات خبری نیست ، خداوند علامات آسمانی را به کمک فرستاده تا اگر در زمین علامتی نیست ، از علامت آسمان استفاده کنند و گمراه نشوند . لذا اضافه می کند « و به وسیله ستارگان ، مردم هدایت می شوند : **وَالنَّجْمُ هُمْ يَهْتَدُونَ** » . البته این یکی از فواید ستارگان است ، آن ها فواید بسیاری دارند ولی اگر تنها همین فایده بود باز مهم بود ، مخصوصاً پیش از آن که طبق نقشه ها راه خود را به سوی مقصد باز یابند ،

حرکت در روی دریاها بدون استفاده از ستارگان امکان‌پذیر ، نبود و به همین جهت شب‌هایی که ابر آسمان را می‌پوشانید کشتی‌ها از حرکت بازمی‌ماندند و اگر به راه خود ادامه می‌دادند خطر مرگ آن‌ها را تهدید می‌کرد .

البته می‌دانیم ستارگانی که در نظر ما در آسمان جابجا می‌شوند پنج ستاره بیشتر نیستند که آن‌ها را سیارات می‌گویند ، (البته سیارات بیش از این هستند ، اما بقیه با چشم کمتر دیده می‌شوند) باقی ستاره‌ها جای نسبی خود را حفظ می‌کنند ، گویی همچون مرواریدهایی هستند که به روی پارچه تیره‌رنگی دوخته شده‌اند این پارچه را از یک طرف افق می‌کشند و به سوی دیگر می‌برند و به تعبیر دیگر حرکت ثوابت حرکت گروهی و دسته‌جمعی است ، اما حرکت سیارات حرکت انفرادی می‌باشد به طوری که فاصله‌هایشان با بقیه ستاره‌ها تغییر می‌کند . علاوه بر این ، ستاره‌های ثوابت شکل‌های مخصوصی را تشکیل داده‌اند که به «اشکال فلکی» معروفند و شناخت آن‌ها برای پیدا کردن جهات چهارگانه (شمال و جنوب و مشرق و مغرب) بسیار مؤثر است .

﴿۱۷﴾ أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ

آیا کسی که می‌آفریند همچون کسی است که نمی‌آفریند؟ آیا متذکر نمی‌شوید. این یک روش مؤثر تربیتی است که قرآن در بسیاری از موارد از آن استفاده کرده است، مسائل را به صورت استفهامی طرح و پاسخ آن را بر عهده وجدان‌های بیدار می‌گذارد و حس خودجوشی مردم را به کمک می‌طلبد تا پاسخ از درون جانشان بجوشد و همچون فرزندشان به آن عشق ورزند و آن را پذیرا گردند.

اصولاً از نظر روانی ثابت شده که برای تعلیم و تربیت صحیح باید حداکثر کوشش را به کاربرد تا طرف مقابل، مطالب را از خود بدانند یعنی احساس کند از درون خودش جوشیده، نه چیزی که از بیرون به او القاء شده است تا با تمام وجودش آن را قبول کند و از آن دفاع نماید. تکرار این نکته نیز لازم است که مشرکانی که در برابر انواع بت‌ها به سجده می‌افتادند هرگز معتقد نبودند بت آفریننده و خالق است، بلکه آفرینش را مخصوص «الله» می‌دانستند، این جا است که قرآن می‌گوید آیا باید در برابر خالق این همه نعمت‌ها سجده کرد؟ یا

موجوداتی که خود مخلوق ناچیزی بیش نیستند و هرگز خلقتی نداشته و ندارند .
 ﴿۱۸﴾ **وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ**
 و اگر نعمت‌های خدا را بشمارید هرگز نمی‌توانید آن را احصا کنید ،
 خداوند غفور و رحیم است .

اصولاً ما از وجود همه نعمت‌ها ، آگاه نیستیم و هر قدر دامنه علم و دانش بشری گسترده‌تر می‌شود افق‌های تازه‌ای از این نعمت‌ها بر ما گشوده خواهد شد ، افق‌هایی که کرانه‌های آن‌ها همچنان ناپیدا است ، آیا با این حال قدرت احصای نعمت‌های خدا را داریم ؟
 اکنون این سؤال پیش می‌آید که پس ما چگونه می‌توانیم حق شکر او را ادا کنیم ؟ آیا با این حال در زمره ناسپاسان نیستیم ؟
 پاسخ این سؤال را قرآن در آخرین جمله این آیه بیان می‌کند و می‌گوید « خداوند غفور رحیم است : إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ » .
 آری خدا مهربان‌تر و بزرگوارتر از آن است که شما را به خاطر عدم توانایی

بر شکر نعمت‌هایش مؤاخذه یا مجازات کند ، همین قدر که بدانید سرتاپای شما غرق نعمت او است و از ادای حق شکرش عاجزید و عذر تقصیر به پیشگاهش برید ، نهایت شکر او را انجام داده‌اید .

(در زمینه شکر نعمت و عدم توانایی انسان بر احصای نعمت‌های پروردگار در ذیل آیه ۳۴ سورة ابراهیم نیز بحث شده است) .

﴿ ۱۹ ﴾ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّوْنَ وَ مَا تُعْلِنُوْنَ

خداوند آنچه را پنهان می‌دارید و آنچه را آشکار می‌سازید می‌داند .

﴿ ۲۰ ﴾ وَ الَّذِیْنَ یَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ لَا یَخْلُقُوْنَ شَیْئًا وَ هُمْ یُخْلَقُوْنَ

معبودهایی را که غیر از خدا می‌خوانند چیزی را خلق نمی‌کنند بلکه خودشان هم مخلوقند .

تاکنون بحث در این بود که بت‌ها خالق نیستند و به همین دلیل لایق عبادت نمی‌باشند اکنون می‌گویید آن‌ها خود مخلوقند ، نیازمند و محتاجند ، با این حال چگونه می‌توانند تکیه‌گاه انسان‌ها گردند و گرهی از کارشان بکشایند؟ این چه داوری ابلهانه‌ای است ؟

﴿ ۲۱ ﴾ اَمْوَاتٌ غَيْرُ اَحْيَاءٍ وَ مَا يَشْعُرُونَ اَيَّانَ يُبْعَثُونَ

آن‌ها موجودات مرده‌ای هستند که هرگز استعداد حیات ندارند و نمی‌دانند در چه زمانی عبادت‌کنندگان محشور می‌شوند.

معبودهای مرده و فاقد شعور

در آیات گذشته به سه قسمت از مهم‌ترین صفات خدا یعنی خالقیت موجودات، بخشیدن نعمت‌ها و علم و دانایی اشاره شد. در این آیه به چهارمین صفت خدای حقیقی اشاره می‌کند.

آیا نباید معبود حداقل موجود زنده‌ای باشد و از نیاز یا عبادت عابدانش آگاه گردد؟ بنابراین صفت چهارم یعنی «حیات» نیز در آن‌ها به کلی منتفی است:

سپس اضافه می‌کند: «وَ مَا يَشْعُرُونَ اَيَّانَ يُبْعَثُونَ».

اگر پاداش و جزا به دست آن‌ها بود حداقل باید از «رستاخیز بندگان خود» باخبر باشند، با این نادانی چگونه لایق عبادتند؟

و این پنجمین صفتی است که معبود به حق باید داشته باشد و آنها فاقد آنند . البته بت و بت پرستی در منطق قرآن مفهوم وسیعی دارد ، بسیار وسیع تر از خدایان ساختگی از سنگ و چوب و فلزات .

هر موجود و هرکسی را که تکیه گاه خود در برابر خدا قراردهیم و سرنوشت خود را دست او بدانیم او بت ما محسوب می شود ، به همین دلیل تمام آنچه در آیه فوق آمده درباره کسانی که امروز ظاهراً خداپرستند اما استقلال یک فرد مؤمن راستین را از دست داده و تکیه گاهی برای خود از بندگان ضعیف انتخاب کرده اند و به صورت وابسته زندگی می کنند ، شامل می شود .

آنهایی که تصور می کنند قدرت های بزرگ جهان می توانند تکیه گاه روزهای تاریکشان باشند ، هرچند این قدرت ها جهنمی هستند و بیگانه از خدا ، آنها نیز عملاً بت پرست و مشرکند و باید به آنها گفت آیا این معبودهای شما چیزی آفریده اند ؟ آیا سرچشمه نعمتی هستند ؟ آیا از اسرار درون و برون شما آگاهند ؟ و آیا می دانند شما چه زمانی مبعوث

می‌شوید تا جزا و کیفرتان بدهند؟ پس چرا آن‌ها را همچون بت می‌پرستید؟
 ﴿۲۲﴾ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ
 معبود شما خداوند یگانه است، اما آن‌ها که به آخرت ایمان ندارند دل‌هایشان حق را انکار می‌کند و مستکبرند.

دلایل توحید و معاد برای آن‌ها که حق‌جو و متواضع در مقابل حقیقت هستند آشکار است، ولی خوی استکبار و عدم تسلیم در برابر حق سبب می‌شود که آن‌ها دائماً حالت انکار و نفی به خود بگیرند، حتی حقایق حسی را نیز منکر شوند تا آن‌جا که این معنی به صورت حالت و ملکه‌ای درمی‌آید و باوجود آن هیچ سخن حق و دلیل و منطقی در آن‌ها نفوذ نمی‌کند.

آیا دلایل زنده‌ای که در آیات قبل در زمینه عدم شایستگی بت‌ها برای پرستش گذشت کافی نیست که هر ذی‌شعوری تصدیق کند بت لایق پرستش نیست؟ ولی باز می‌بینیم این جمعیت با کمال تعجب از پذیرفتن این حقیقت آشکار خودداری می‌کردند.

﴿۲۳﴾ لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ
قطعاً خداوند از آنچه پنهان می‌دارند و آنچه آشکار می‌سازند
باخبر است او مستکبران را دوست نمی‌دارد .

کلمه «لَا جَرَمَ» کلمه‌ای است مرکب از «لَا» و «جَرَمَ» که معمولاً برای تأکید و به معنی
«قطعاً» به کار می‌رود و گاهی به معنی «لَا بُدَّ» (ناچار) و حتی گاهی به معنی «قسم» استعمال
می‌شود ، مثل این که می‌گوییم «لَا جَرَمَ لَأَفْعَلَنَّ» : سوگند می‌خورم که این کار را انجام می‌دهم .
این آیه در واقع تهدیدی است در برابر کفار و دشمنان حق که خدا از حال آن‌ها هرگز
غافل نیست ، نه تنها برون بلکه درونشان را هم می‌داند و به موقع به حسابشان خواهد رسید .

﴿۲۴﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أُنْزِلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَأَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
و هنگامی که به آن‌ها گفته می‌شود پروردگار شما چه نازل کرده است ؟ می‌گویند
این‌ها (وحی الهی نیست) همان افسانه‌های دروغین پیشینیان است .

«أساطیر» جمع «أُسْطُورَة» به حکایات و داستان‌های خرافی و دروغین گفته می‌شود و

این کلمه ۹ بار در قرآن از زبان کفار بی ایمان در برابر انبیاء نقل شده است که غالباً برای توجیه مخالفت خود با دعوت رهبران الهی به این بهانه متوسل می شدند و عجب این که همیشه کلمه «أساطیر» را با «أولین» توصیف می کردند، تا ثابت کنند این ها تازگی ندارد و حتی گاه می گفتند: «این ها مهم نیست ما هم اگر بخوایم می توانیم مانند آن را بیاوریم» (۳۱ / انفال). جالب این که مستکبران امروز نیز غالباً موزیانه برای فرار از حق و همچنین برای گمراه ساختن دیگران متوسل می شوند، حتی در کتب جامعه شناسی شکل به اصطلاح علمی به آن داده اند و مذهب را زائیده جهل بشر و تفسیرهای مذهبی را اسطوره ها می نامند. آن ها می بینند قبول تعلیمات مذهبی که اصول عدل و انصاف را پیشنهاد می کند و با تبعیض و ستمگری و هرگونه خودکامگی می جنگد با نقشه های آن ها مخالف است. آنچه متأسفانه آن ها را در این برجسب زدن به مذهب تا حدی موفق می کند خرافاتی است که گاهی افراد نادان و بی اطلاع ساخته و پرداخته و به نام مذهب قالب می زنند، بر همه طرفداران مذهب راستین لازم است شدیداً با این گونه خرافات به مبارزه برخیزند و

دشمنان را خلع سلاح کنند ، این حقیقت را همه جا بنویسند و بگویند که این گونه خرافات هیچ گونه ارتباطی به مذاهب راستین ندارد و دشمن نباید آن را دستاویز قرار دهد ، وگرنه تعلیمات پیامبران زمینه اصول عقاید مذهبی و هم در زمینه مسائل عملی آن چنان با عقل و منطق هماهنگ است که جایی برای این گونه تهمت ها وجود ندارد .

﴿ ۲۵ ﴾ لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ
بِغَيْرِ عِلْمٍ إِلَّا سَاءَ مَا يَزِرُونَ

آنها باید روز قیامت بار گناهان خود را به طور کامل بر دوش کشند و هم سهمی از گناهان کسانی را که به خاطر جهل گمراهشان ساختند ، بدانید آنها بار سنگین بدی بر دوش می کشند .

آنها که بارگناه دیگران را بر دوش می کشند

« أَوْزَارُهُمْ » جمع « وِزْر » به معنی بار سنگین و نیز به معنی گناه آمده است و این که به وزیر ، « وزیر » گفته می شود برای این که مسئولیت سنگینی به دوش می کشد .

گاهی گفتار آن‌ها سبب گمراهی هزاران نفر می‌شود ، چقدر دشوار است که انسان هم بار گناهان خود را بر دوش کشد و هم بار گناهان هزاران نفر دیگر را و هرگاه سخنان گمراه‌کننده آن‌ها باقی بماند و سرچشمه گمراهی نسل‌ها شود بار آن‌ها نیز بر دوششان سنگینی می‌کند .

جمله « لِيَحْمِلُوا » (باید این بار را بر دوش کشند) به صورت امر است ، مفهومی بیان نتیجه و عاقبت کار است ، درست همانند این که به کسی می‌گوییم اکنون که این عمل خلاف را انجام دادی باید نتیجه آن را تحمل کنی و تلخی آن را بچشی .

سنت حسنه و سيئه

برای انجام یک عمل قطعاً مقدمات زیادی لازم است و در این میان نقش رهبران و ارشادکنندگان و یا وسوسه‌گران ، نقش مهمی است ، همچنین نقش سنت‌های خوب یا زشت و ننگین که زمینه فکری و اجتماعی را برای این‌گونه اعمال فراهم می‌کند نمی‌توان از نظر دور داشت ، بلکه گاه می‌شود که نقش رهبران و یا سنت‌گذاران بر همه عوامل دیگر پیشی می‌گیرد .

از این رو هیچ دلیلی ندارد که آن‌ها شریک جرم و یا شریک در نیکی‌ها نباشند .

روی همین منطق در آیات قرآن و روایات اسلامی به مسأله «دالت بر نیکی و بدی» و یا «سنت گذاردن، اعم از نیک و بد» تکیه فراوان شده است.

در آیه فوق خواندیم که مستکبران گمراه و اغواگر، هم بارگناهان خویش را بر دوش می‌کشند و هم سهمی از بارگناهان پیروانشان را (بی آن‌که از مسؤولیت پیروان کاسته شود). این موضوع تا آن‌جا مورد اهمیت است، که به گفته پیامبر اسلام: «الدُّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلِهِ: آن‌کس که دعوت به نیکی می‌کند همانند فاعل آن است» (۱).

در حدیثی که در ذیل آیات فوق، از پیامبر نقل شده می‌خوانیم: «أَيُّمَا دَاعٍ دَعَى إِلَى الْهُدَى فَاتَّبِعْ، فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِهِمْ، مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْئاً وَ أَيُّمَا دَاعٍ دَعَى إِلَى ضَلَالَةٍ فَاتَّبِعْ عَلَيْهِ، فَإِنَّ عَلَيْهِ مِثْلَ أَجْرِهِ مَنْ اتَّبَعَهُ، مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْئاً: هرکسی دعوت به

۱- «وسائل الشیعه»، جلد ۱۱، صفحه ۴۳۶.

هدایت کند و از او پیروی کنند ، پاداشی همچون پاداش پیروانش خواهد داشت ، بی آنکه از پاداش آنها چیزی کاسته شود و هرکس دعوت به ضلالت کند و از او پیروی کنند همانند کیفر پیروانش را خواهد داشت ، بی آنکه از کیفر آنها کاسته شود .^(۱)

در صحیح مسلم نیز حدیثی از پیامبر اسلام به مضمون زیر آمده است :
پیامبر در میان یاران نشسته بود ، جمعی پابرهنه و فاقد لباس خدمتش رسیدند درحالی که شمشیرها را بر کمر بسته بودند (و آماده جهاد بودند) از مشاهده فقر آنها، چهره پیامبر دگرگون شد ، به خانه رفت و سپس برگشت و به بلال دستور داد مردم را دعوت به اجتماع و نماز کند ، بعد از برگزاری نماز پیامبر خطبه ای خواند و فرمود : « ای مردم از خدا بترسید همان خدایی که همگی شما را از یک نفس آفرید و بداند خدا مراقب شما است ، مردم ! تقوا پیشه کنید

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیه مورد بحث .

و به فکر فردای قیامت باشید، هر کدام بتوانید از دینار، درهم، لباس، گندم، خرما، حتی بخشی از یک دانه خرما به نیازمندان کمک کنید»^(۱).

در این هنگام مردی از انصار، کیسه پولی آورد که در دستش جای نمی‌گرفت این امر سبب تشویق مردم شد و پشت سرهم کمک‌های مختلف فراهم کردند به حدی که دو کوپه از مواد غذایی و لباس جمع شد، آثار سرور در چهره پیامبر نمایان گشت در این هنگام فرمود: «مَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْءٌ وَ مَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً سَيِّئَةً كَانَ عَلَيْهِ وِزْرُهَا وَ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَوزَارِهِمْ شَيْءٌ»^(۲).

۱- «مجمع البيان»، ذیل آیه مورد بحث.

۲- «صحیح مسلم» جلد ۲ صفحه ۷۰۴ (باب الحث علی الصدقة و لویشق ثمره).

در این جا سؤالی پیش می‌آید که این احادیث با آیه ۱۶۴ انعام « وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرٰی: کسی گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد » چگونه سازگار است ؟

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته کاملاً روشن است و آن این که این‌ها مسؤول گناهان دیگری نیستند بلکه مسؤول گناهان خویش هستند ، زیرا در تحقق گناه دیگران شرکت داشتند و از یک نظر گناه خودشان محسوب می‌شود .

﴿ ۲۶ ﴾ قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَآتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَحَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ اتَّهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ

کسانی که قبل از ایشان بودند (نیز) از این توطئه‌ها داشتند، ولی خداوند به سراغ شالوده (زندگی) آن‌ها رفت و آن را از اساس ویران کرد و سقف بر سرشان از بالا فرو ریخت و عذاب (الهی) از آن‌جایی که نمی‌دانستند به سراغشان آمد .

خداوند برای برهم زدن توطئه‌های این مستکبران اقدام روبنایی نمی‌کند ، بلکه به سراغ ریشه و زیربنای کار آن‌ها رفته ، تشکیلاتشان را از اساس به هم می‌ریزد و سقف‌ها را بر سرشان.

آری چنین است مجازات الهی درباره این گونه افراد .
 مسلماً ریشه کن کردن ساختمان و فرود آمدن سقف ، ممکن است اشاره به ساختمان و سقف ظاهری آن‌ها باشد که بر اثر زلزله‌ها و صاعقه‌ها درهم کوبیده شد و بر سر آنان فرود آمد و ممکن است کنایه از سازمان و تشکیلات آن‌ها باشد که به فرمان خدا از ریشه برکنده شد و نابود گشت ، ضمناً مانعی ندارد که آیه اشاره به هر دو معنی باشد .
 این نکته نیز قابل ملاحظه است که قرآن بعد از ذکر کلمه «مَسْقُفٌ» تعبیر به «مِنْ فَوْقِهِمْ» می‌کند ، با این که مسلماً سقف همیشه در طرف بالا است ، این ممکن است به خاطر تأکید باشد و هم به خاطر بیان این نکته که گاهی ممکن است سقف فرود آید ولی صاحب خانه در آن جا نباشد اما در مورد تبهکاران سقف فرود آمد و آن‌ها زیر آن بودند و نابود شدند .
 تاریخ امروز و گذشته چقدر زنده و روشن صحنه‌های این مجازات الهی را نشان می‌دهد ، زورمندان و جبارانی بوده‌اند که دستگاه خویش را آن‌چنان مستحکم می‌پنداشتند که نه برای خود بلکه برای آینده فرزندان‌شان در آن دستگاه نقشه می‌کشیدند و طرح می‌ریختند و ظاهراً

تمام مقدمات برای حفظ قدرت و ثبات نظامشان را فراهم ساخته بودند ، ولی ناگهان از همان جا که آن‌ها هیچ فکرش را نمی‌کردند عذاب الهی به سراغشان آمد و سقف بارگاهشان را بر سرشان فرو ریخت ، آن‌چنان نابود یا پراکنده شدند که گویی هرگز بر صفحه زمین نبودند .

﴿ ۲۷ ﴾ ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقُّونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ

سپس روز قیامت خدا آن‌ها را رسوای می‌سازد و می‌گوید شریکانی که شما برای من ساختید و به‌خاطر آن‌ها با دیگران دشمنی می‌کردید کجا هستند ؟ (در این هنگام) عالمان می‌گویند: رسوایی و بدبختی ، امروز بر کافران است .

« تُشَاقُّونَ » از ماده شَقَّاق به معنی مخالفت و دشمنی است و اصل آن از ماده « شَقَّ »

به معنی نصف کردن (و شکاف ایجاد نمودن) آمده است .

از این جا روشن می‌شود که سخن گویان در قیامت ، عالمان و دانشمندان هستند چرا که در آن محضر بزرگ باید سخنی گفت که خلافتی در آن نباشد و این از کسی جز عالمان

با ایمان ساخته نیست .

و اگر می بینیم در بعضی از روایات اهل بیت تفسیر به امامان معصوم شده است ، به خاطر آن است که آنها مصداق اتم و اکمل عالمان با ایمان هستند .^(۱)

ذکر این نکته نیز لازم است که منظور از این سؤال و جواب که میان مشرکان و عالمان رد و بدل می شود کشف مطلب پنهان و مکتومی نمی باشد ، بلکه این خود یک نوع مجازات و کیفر روانی است ، به خصوص این که مؤمنان آگاه در این جهان همواره مورد ملامت و سرزنش این مشرکان مغرور بودند و در آن جا باید این مغروران کیفر خود را از همین راه ببینند و مورد ملامت و شماتت واقع شوند در جایی که هیچ راه انکار و نجات برای آنها نیست .

﴿ ۲۸ ﴾ الَّذِينَ تَتَوَفَّيْهُمْ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ

بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

همان‌ها که فرشتگان (قبض ارواح) روحشان را می‌گیرند در حالی که به خود ظلم کرده بودند ، در این هنگام آن‌ها تسلیم می‌شوند (و می‌گویند) ما کاربدی انجام نمی‌دادیم، آری خداوند به آن‌چه انجام می‌دادید عالم است .

﴿۲۹﴾ فَأَدْخُلُوا أَبْوََابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ

اکنون از درهای جهنم وارد شوید درحالی که جاودانه در آن خواهید بود ، چه جای بدی است جایگاه مستکبران؟

تسلیم حق شدن پس از ایمان اضطراری بیهوده است

کمتر کسی پیدا می‌شود که حقیقت را در مرحله شهود ببیند و بازهم آن را انکار کند ، به همین دلیل گنهکاران و ستمگران هنگامی که در آستانه مرگ قرار می‌گیرند و پرده‌های غفلت و غرور کنار می‌رود و چشم برزخی پیدا می‌کنند اظهار ایمان می‌کنند ، همان‌گونه که در آیه فوق خواندیم : « فَأَلْقُوا السَّلَامَ » .

متها در این هنگام سخنان مختلفی دارند ، بعضی اعمال زشت خود را حاشا می کنند و می گویند : ما عمل بدی انجام ندادیم (همان گونه که در آیات فوق آمده) یعنی آن قدر دروغ گفتند که دروغ جزء خمیره وجودشان شده و با این که می دانند جای دروغ نیست باز هم دروغ می گویند ، از بعضی آیات قرآن استفاده می شود که در رستاخیز نیز جمعی دروغ می گویند : « قَالُوا وَ اللَّهُ رَبُّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ : مشرکان می گویند سوگند به خداوندی که پروردگار ما است ما مشرک نبودیم » (۲۳ / انعام). بعضی دیگر اظهار ندامت می کنند و تقاضای بازگشت به دنیا (۱۲ / سجده). بعضی دیگر تنها ابراز ایمان می کنند مانند فرعون (۹۰ / یونس) .

ولی به هر حال هیچ یک از این سخنان پذیرفته نخواهد شد ، چرا که وقت آن گذشته است و این گونه ابراز ایمان جنبه اضطراری دارد و ایمان اضطراری بی اثر است .

وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ ﴿۳۰﴾

و هنگامی که به پرهیزکاران گفته می شود پروردگار شما چه نازل کرده است ؟

می گفتند: خیر (و سعادت) برای کسانی که نیکی کردند در این دنیا نیکی است و سرای آخرت از آن هم بهتر است و چه خوب است سرای پرهیزکاران. در تفسیر قرطبی می خوانیم در آن هنگام که پیامبر در مکه بود، در موسم حج که از اطراف جزیره عربستان مردم گروه گروه وارد مکه می شدند، چون جسته و گریخته مطالبی درباره پیامبر اسلام به گوششان رسیده بود، با افراد مختلف که روبرو می شدند از آن ها پیرامون این موضوع سؤال می کردند، هرگاه از مشرکان این سؤال را می کردند آن ها می گفتند: چیزی نیست، همان افسانه های خرافی و اسطوره های پیشینیان و هرگاه با مؤمنان روبرو می شدند و این سؤال را مطرح می کردند می گفتند پروردگار ما جز خیر و نیکی نازل نکرده است.

«خیر» آن هم خیر مطلق، که مفهوم گسترده اش همه نیکی ها، سعادت ها و پیروزی های مادی و معنوی را دربرمی گیرد، خیر در رابطه با دنیا، خیر در رابطه با آخرت، خیر برای فرد و خیر برای جامعه، خیر در زمینه تعلیم و تربیت و در زمینه سیاست و اقتصاد و امنیت و

آزادی خلاصه خیر از هر نظر (زیرا می دانیم هنگامی که متعلق یک کلمه را حذف کنیم مفهوم آن عمومیت پیدا خواهدکرد).

ذکر این نکته نیز لازم است که درباره قرآن تعبیّرات گوناگونی در خود قرآن وارد شده است ، تعبیر به نور ، شفاء ، هدایت ، فرقان (جداکننده حق از باطل) حق ، تذکره و مانند این ها ، ولی شاید این تنها آیه ای است که در آن تعبیر به « خیر » شده است و می توان گفت همه آن مفاهیم خاص ، در این آیه عام جمع است .

سپس همان گونه که در آیات گذشته ، نتیجه اظهارات مشرکان ، به صورت کیفی های مضاعف دنیوی و اخروی ، مادی و معنوی ، بیان شد ، در آیه مورد بحث نتیجه اظهارات مؤمنان به این صورت بیان شده است : « برای کسانی که نیکی کردند در این دنیا نیکی است : لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ » .

جالب این که « حسنة » که پاداش آن ها است همانند خیر که « اظهار » آن ها بوده ، مطلق گذاشته شده است و انواع حسنات و نعمت های این جهان را دربرمی گیرد .

این پاداش دنیای آن‌ها است ، سپس اضافه می‌کند «سرای آخرت از این هم بهتر است و چه خوب است سرای پرهیزکاران : وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَ لَنِعَمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ » .

باز در این تعبیر به کلمه « خَيْرٌ » و جمله « نِعَمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ » برخورد می‌کنیم که هر دو ، مطلقند با مفهوم گسترده‌شان و باید همچنین باشد چرا که پاداش‌ها ، بازتاب‌هایی هستند از اعمال انسان‌ها ، در کیفیت و کمیت آن‌ها .

﴿ ۳۱ ﴾ جَنَّاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا يُجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ

باغ‌هایی از بهشت جاویدان است که همگی وارد آن می‌شوند، نهرها از زیر آن جریان دارد و هر چه را بخواهند در آن جا هست خداوند پرهیزکاران را چنین پاداش می‌دهد . بعضی از مفسران از مقدم بودن « لَهُمْ فِيهَا » بر « مَا يَشَاءُونَ » انحصار استفاده کرده‌اند یعنی تنها در آن جا است که انسان هر چه را بخواهد می‌یابد و گرنه چنین امری در دنیا غیرممکن است .



الَّذِينَ تَتَوَفَّيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

همان‌ها که فرشتگان (قبض ارواح) روحشان را می‌گیرند در حالی که پاک و پاکیزه‌اند به آن‌ها می‌گویند سلام بر شما باد، وارد بهشت شوید به خاطر اعمالی که انجام می‌دادید.

سرنوشت پاکان و نیکان

آیه مورد بحث که توضیحی از چگونگی زندگی و مرگ پرهیزکاران است هماهنگ و هم‌قرینه با آیات گذشته است که از مشرکان مستکبر سخن می‌گفت، در آن‌جا خواندیم که فرشتگان مرگ آن‌ها را قبض روح می‌کنند درحالی‌که ستمگرند و مرگ آن‌ها آغاز دوران جدیدی از بدبختی آن‌ها است و سپس به آن‌ها فرمان داده می‌شود که به درهای جهنم ورود کنید.

اما در این‌جا می‌خوانیم که «پرهیزکاران کسانی هستند که فرشتگان قبض ارواح، روح آنان را

می گیرند در حالی که پاک و پاکیزه اند: الَّذِينَ تَتَوَفَّيْهُمْ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ .

پاکیزه از آلودگی شرک پاکیزه از ظلم و استکبار و هرگونه گناه .

در این جا فرشتگان « به آنها می گویند سلام بر شما باد: يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ » .

سلامی که نشانه امانت و سلامت و آرامش کامل است .

سپس می گویند: «وارد شوید به خاطر اعمالی که انجام می دادید: ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» .

تعبیر به تَتَوَفَّيْهُمْ « (روح آنها را دریافت می دارند) تعبیر لطیفی است درباره مرگ ،

اشاره به این که مرگ به معنی فنا و نیستی و پایان همه چیز نیست، بلکه انتقالی است از یک

مرحله به مرحله بالاتر .

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٣٣﴾

آیا آنها جز این انتظاری دارند که فرشتگان (قبض ارواح) به سراغشان بیایند یا فرمان

پروردگارت (دایره به مجاز ایشان) فرا رسد (آنگاه توبه کنند، که توبه آنها در آن زمان بی اثر

است ؟ آری) آن‌ها که پیش از ایشان بودند نیز چنین کردند، خداوند به آن‌ها ستم نکرد، ولی آنان به خویشتن ستم نمودند .

در این جا « ملائکه » گرچه به طور مطلق ذکر شده ولی با توجه به آیات گذشته که سخن از فرشتگان قبض ارواح می نمود اشاره به همین مطلب است .

و جمله « يَا أَيُّهَا الْمَرْءُ رَبِّكَ » (فرمان خدا فرارسد) گرچه احتمالات مختلفی را می پذیرد ، اما با توجه به این که این تعبیر در آیات مختلفی از قرآن به معنی نزول عذاب آمده است در این جا نیز همین معنی را می رساند و به هر حال مجموع این دو جمله تهدیدی است برای این مستکبران که اگر اندرزهای الهی و پیامبران او شما را بیدار نکند تازیانه های عذاب و مرگ بیدارتان خواهد ساخت ، اما در آن زمان دیگر بیدار شدن سودی ندارد. « وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ » .

چرا که آن‌ها در حقیقت تنها نتیجه اعمال خود را باز می یابند .

این جمله بار دیگر این حقیقت را تأکید می کند که هر ظلم و ستم و شرّی از انسان

سر می زند سرانجام دامن خودش را می گیرد، بلکه قبل از همه به آن‌ها می رسد، زیرا عمل بد، آثار شوم خود را در روح و جان فاعلش می پاشد، قلبشان تاریک و روحشان آلوده و آرامششان نابود خواهد شد.

﴿۳۴﴾ فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ
و سرانجام سیئات اعمالشان به آن‌ها رسید و آن‌چه را استهزاء می کردند (از وعده‌های عذاب) بر آن‌ها وارد شد.

جمله «حَاقَ بِهِمْ» به معنی «وارد شد بر آن‌ها» می باشد، اما بعضی مانند قرطبی در ذیل آیه مورد بحث و «فَرِئِدَ وَجْدِي» در تفسیرش به معنی احاطه کردن گرفته‌اند و می توان معنی جامعی برای آن ذکر کرد که هم وارد شدن را بگیرد و هم احاطه کردن را. و به هر حال تعبیر آیه فوق که می گوید «سیئات اعمالشان به آن‌ها رسید» باز این واقعیت را تأکید می کند که این اعمال انسان است که دامن او را در این جهان و آن جهان می گیرد و در چهره‌های مختلف تجسم می یابد و او را رنج و آزار و شکنجه می دهد نه چیز دیگر.



وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا
 آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ
 عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

مشرکان گفتند: اگر خدا می خواست نه ما و نه پدران ما غیر از او عبادت نمی کردند و
 چیزی را بدون اجازه او تحریم نمی نمودیم (آری) آنها که قبل از ایشان بودند نیز
 همین کارها را انجام دادند، ولی آیا پیامبران وظیفه‌ای جز ابلاغ آشکار دارند؟

وظیفهٔ پیامبران ابلاغ آشکار است

این جمله اشاره به قسمتی از چهارپایانی است که مشرکان در عصر جاهلیت، از پیش
 خود تحریم کرده بودند و به‌خاطر آن شدیداً مورد انتقاد از طرف پیامبر اسلام واقع شدند.
 آنها می‌خواستند ادعا کنند که آنچه ما انجام می‌دهیم، از پرستش بت‌ها و حرام و
 حلال کردن‌ها، همه مورد رضای خدا است و بدون اذن او نیست.
 آنها این سخن را به‌خاطر اعتقاد به جبر نمی‌دانستند بلکه می‌خواستند چنین استدلال

کنند که اگر اعمال ما مورد رضای خدا نیست پس چرا قبلاً پیامبرانی نفرستاده و از آن نهی نکرده است ، چرا از همان روز اول به نیاکان ما نگفت من به این کار راضی نیستم، این سکوت او دلیل بر رضای او است .

لذا بلافاصله می فرماید : « پیشینیان آنها نیز همین کارها را انجام دادند (و به همین بهانه ها متوسل شدند) ولی آیا پیامبران الهی وظیفه ای جز ابلاغ آشکار دارند؟ » « كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ » .

یعنی اولاً: این که می گوید خداوند سکوت کرده هرگز سکوت نکرده است و هر پیامبری آمده آشکارا دعوت به توحید و نفی شرک نموده است ، ثانیاً: وظیفه خدا و پیامبر مجبور ساختن نیست ، بلکه نشان دادن راه و ارائه طریق است و این کار انجام شده است .

بلاغ مبین چیست؟

در آیه فوق دیدیم که وظیفه اصلی همه پیامبران بلاغ مبین است « فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ » .

یعنی رهبران الهی نمی‌توانند مخفیانه به دعوت خود ادامه دهند مگر این‌که برای مدتی محدود و موقت باشد، برنامه مخفی‌کاری آن‌هم در عصر دعوت رسالت چیزی نیست که قابل قبول و نتیجه بخش باشد، صراحت توأم با رشادت و قاطعیت، همگام با تدبیر، شرط این دعوت است.

و این چنین است راه و رسم همه رهبران راستین (اعم از پیامبران و غیر آن‌ها) که در اصل دعوت هرگز به اصطلاح دندان روی حرف نمی‌گذارند و از سخنان دو پهلو استفاده نمی‌کنند، در بیان حقیقت چیزی فروگذار نمی‌نمایند و تمام عواقب این صراحت و قاطعیت را نیز به جان پذیرا هستند.

﴿۳۶﴾ **وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ**

ما در هر امتی رسولی فرستادیم که خدای یکتا را پرستید و از طاغوت اجتناب کنید

خداوند گروهی را هدایت کرد و گروهی ضلالت و گمراهی دامانشان را گرفت پس در

روی زمین سیر کنید و ببینید عاقبت تکذیب‌کنندگان چگونه بود؟

سرنوشت هرکس به دست خود اوست و اجباری در کار نیست

«أُمّت» از کلمه «أَمّ» به معنی مادر و یا به معنی هر چیزی که دیگری را به خود ضمیمه می‌کند آمده است و از این رو به هر جماعتی که در میان آن‌ها یک نوع وحدت، از نظر زمان یا مکان یا تفکر و یا هدف بوده باشد می‌گویند و از بررسی موارد استعمال آن در قرآن که به ۶۴ مورد بالغ می‌شود این واقعیت تأیید می‌گردد.

«طاغوت» صیغه مبالغه از ماده طغیان به معنی متجاوز و متعدی از حدّ و مرز است و به هر چیزی که وسیله تجاوز از حدّ گردد نیز گفته می‌شود، از این جهت به شیطان، بت، حاکم جبار و ستمگر و مستکبر و بالاخره مسیری که به غیر حق منتهی گردد، طاغوت گفته می‌شود. این کلمه هم به معنی مفرد و هم به معنی جمع استعمال می‌شود، هر چند گاهی آن را به «طواغیت» جمع می‌بندند.

دعوت به سوی «توحید» و «مبارزه با طاغوت» اساس دعوت تمام پیامبران را تشکیل می‌داده و نخستین چیزی بوده است که همه بدون استثناء به آن دعوت می‌کردند، چرا که اگر پایه‌های توحید محکم نشود و طاغوت‌ها از جوامع انسانی و محیط افکار طرد نگردند، هیچ برنامه اصلاحی قابل پیاده کردن نیست.

اکنون ببینیم نتیجه دعوت انبیاء به توحید به کجا رسید، در این جا قرآن می‌گوید:

«گروهی از آن امت‌ها کسانی بودند که خدایشان (آنها را) هدایت کرد: فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ.»

و گروهی از آنان ضلالت و گمراهی دامانشان را گرفت: وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ.»

گرچه باز در این آیه پیروان مکتب جبر سر و صدا بلند کرده‌اند که این هم دلیل دیگری بر مکتب ما ولی اگر آیات هدایت و ضلالت را در کنار هم بچینیم هیچ‌گونه ابهامی در آنها نیست و نه تنها اشاره‌ای به جبر نمی‌کند بلکه به وضوح مسأله اختیار و اراده و آزادی انسان را بیان می‌دارد، چرا که بسیاری از آیات قرآن می‌گویند هدایت و ضلال الهی به دنبال شایستگی‌ها یا ناشایستگی‌هایی است که در انسان‌ها بر اثر اعمالشان پیدا می‌شود.

خداوند ظالمان ، مسرفان ، دروغگویان و مانند آنها را ، طبق صریح آیات قرآن ، هدایت نمی کند ، ولی به عکس آنهایی که در راه خدا جهاد و تلاش و کوشش می کنند و آنهایی که دعوت پیامبران را می پذیرند ، همه را مشمول الطاف خود قرار داده و در مسیر پرفراز و نشیب تکامل و سیر الی الله هدایتشان می کند ، ولی گروه اول را به حال خود وامی گذارد ، تا نتیجه اعمالشان دامن آنها را بگیرد و در بیراهه ها سرگردان شوند .

و از آن جا که خاصیت اعمال اعم از نیک و بد از ناحیه خدا است ، نتایج آنها را می توان به خدا نسبت داد .

قرآن مجید درباره « سیر در ارض » و مطالعه آثار پیشینیان بحث های فراوان و جالبی دارد که در ذیل آیه ۱۳۷ سورة آل عمران مشروحاً بیان شده است .

هر امتی رسولی دارد

در آیه فوق خواندیم که خداوند می گوید : « در میان هر امتی ، رسولی مبعوث کردیم » و به دنبال آن این سؤال پیش می آید که اگر در هر امتی رسولی فرستاده شده باشد ، باید پیامبران

از تمام کشورهای جهان برخاسته باشند ، زیرا هریک از آنها حداقل امتی هستند ، درحالی که تاریخ چنین چیزی به ما نشان نمی‌دهد ؟

پاسخ به این سؤال با توجه به یک نکته روشن می‌شود و آن این‌که هدف از فرستادن پیامبران این است که دعوت الهی به گوش امت‌ها برسد ، وگرنه می‌دانیم مثلاً در زمانی که پیامبر اسلام در مکه یا مدینه قیام کردند ، در شهرهای دیگر حجاز پیامبری نبود ، ولی فرستادگان رسول‌الله به آن مناطق گسیل شدند و صدای پیامبر را به گوش همگان رساندند .

علاوه بر این خود پیامبر نامه‌هایی نوشت و با رسولانی به کشورهای مختلف مانند ایران و روم و حبشه فرستاد و پیام الهی را به آنها ابلاغ کرد .

هم اکنون ما امتی هستیم که دعوت پیامبر اسلام را از وراء اعصار و قرون به وسیله دانشمندان که پیام‌آوران آن پیامبرند شنیده‌ایم و منظور از مبعوث ساختن در هر امتی چیزی غیر از این نیست .

﴿ ۳۷ ﴾ اِنْ تَحَرَّضْ عَلَىٰ هُدْيِهِمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَّاصِرِينَ

هر قدر بر هدایت آن‌ها حریص باشی (سودی ندارد) چرا که خداوند کسی را که گمراه ساخت هدایت نمی‌کند و یاورانی نخواهند داشت .

« تَحْرِص » از ماده « حَرَص » به معنی طلب کردن چیزی با جدیت و کوشش است . بدیهی است این جمله در حق همه منحرفان نیست ، زیرا وظیفه پیامبر ﷺ تبلیغ و هدایت است و می‌دانیم و تاریخ نیز گواهی داده که این تبلیغ و هدایت در مورد بسیاری از گمراهان اثر می‌گذارد و به آیین حق می‌پیوندند و عاشقانه از آن دفاع می‌کنند .

بنابراین جمله فوق مخصوص آن گروه است که خیره سری و لجاجت را به حد اعلا رسانده و آن‌چنان در استکبار و غرور و غفلت و گناه غرق هستند که دیگر درهای هدایت به روی آن‌ها گشوده نخواهد شد ، این‌ها هستند که هر چند پیامبر برای هدایت آن‌ها بکوشد نتیجه‌ای ندارد ، زیرا به خاطر اعمالشان آن‌چنان گمراه شده‌اند که دیگر قابل هدایت نیستند .

طبیعی است چنین افرادی یار و یاوری نیز نمی‌توانند داشته باشند زیرا هر ناصر و یاور در زمینه مناسب اقدام می‌کند .

ضمناً این تعبیر خود دلیلی بر نفی جبر است ، چرا که «ناصر» مربوط به جایی است که جوششی از درون خود انسان باشد و نقش او نقش کمک و یاری باشد .

تعبیر به «ناصرین» به صورت جمع شاید اشاره به آن است که گروه مؤمنان برعکس این گروه نه یک یار بلکه یاران و یاوران متعدد دارند ، خدا یار آنهاست ، پیامبران و بندگان صالح خدا یار آنها هستند و فرشتگان رحمت نیز یاورشان محسوب می شوند .

در سوره مؤمن آیه ۵۱ می خوانیم : « إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ : مَا يَمِيرَانِ خَوْشٍ وَ هَمَجِينَ مُؤْمِنَانِ رَادِرِ زَنْدَگِیِ اِیْنِ جِهَانِ وَ دَرِ رَوْزِ قِیَامَتِ ، رَوْزِیْ کِه شَاهِدَانِ بَرای شَهَادَتِ قِیَامِ می کنند یاری خواهیم کرد » .

و در سوره فصلت آیه ۳۰ می خوانیم : « إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفْأَمُوا تَنْزِيلَ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ : کَسَانِیْ کِه بگویند پروردگار ما الله است و در راه اِیْنِ عَقِیدِه ، اسْتِقَامَتِ بِه خُرج دهند ، فَرِشتگانِ آسمانِ بَرِ آن ها نازل می شوند و می گویند تَرَسِیدِ وَ مَحْزُونِ نَباشِیدِ وَ بَشَارَتِ بادِ بَرِ شَمَا ، بَهشتِیْ کِه بِه آن وَعْدِه داده شده اید » .



وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

آن‌ها مؤکداً سوگند یاد کردند که خدا آن‌ها را که می‌میرند هرگز مبعوث نمی‌کند ، آری این وعده قطعی خدا است (که همه مردگان را به‌زندگی بازمی‌گرداند) ولی اکثر مردم نمی‌دانند .

تعبیر به « بلی » (آری) و « حَقًّا » و سپس ذکر وعده ، آن هم وعده‌ای که بر خدا است همگی نشانه تأکید و قطعیت مسأله معاد است .

اصولاً درمقابل کسی که حقیقتی را با قاطعیت انکار می‌کند باید با قاطعیت سخن گفت ، تا آثار سوء روانی آن نفی قاطع بااثبات قاطع برچیده‌شود و مخصوصاً باید روشن کرد که این نفی ، از بی‌اطلاعی و نادانی است تا اثر خود را به کلی از دست دهد .



لَيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَلَيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ

هدف این است که آن‌چه را در آن اختلاف داشتند برای آن‌ها روشن سازد تا کسانی

که منکر شدند بدانند دروغ می‌گفتند.

معاد روز پایان گرفتن اختلاف‌ها است

آن جهان ، جهان کشف غطاء و کنار رفتن پرده‌ها و آشکار شدن حقایق است ، چنان‌که در
سوره ق آیه ۲۲ می‌خوانیم : « لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ
حَدِيدٌ » به انسان گفته می‌شود تو در غفلت از چنین روزی بودی ، ولی ما پرده را از برابر
دیدگانت برداشتیم و امروز بسیار تیزبین هستی .

و در آیه ۹ سوره طارق می‌خوانیم : « يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ » : رستاخیز روزی است که اسرار درون
آشکار می‌گردد و در آیه ۴۸ سوره ابراهیم می‌خوانیم : « وَ يَبْرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ » : در آن روز
همگی در پیشگاه خداوند قهار ظاهر می‌شوند .

بالاخره آن روز ، روز شهود و کشف اسرار و آشکار شدن پنهانی‌ها و ظهور و بروز
است و در چنین شرایطی و محیطی اختلاف در عقیده معنی ندارد ، هرچند ممکن است
بعضی از منکران لجوج برای تبرئه خویش در بعضی از مواقف قیامت به دروغ متوسل شوند

، ولی آن یک امر استثنایی و زودگذر است .

این درست به آن می ماند که مجرمی را در پای میز دادگاه حاضر کنند ، او همه چیز را منکر شود ، ولی بلافاصله نوار ضبط صوت و دستخط او و سایر مدارک زنده و حسی را به او ارائه دهند و به اتفاق او تمام آثار جرم را از درون خانه و اطاقش بیرون بیاورند ، این جااست که دیگر جایی برای گفتگو باقی نمی ماند و تسلیم می شود ظهور حقایق در عالم قیامت حتی از این هم واضح تر و آشکارتر است .

گرچه حیات پس از مرگ و رستاخیز ، اهداف متعددی دارد که در آیات قرآن به طور پراکنده به آن ها اشاره شده است مانند : تکامل انسان ، اجرای عدالت ، هدف دادن به زندگی این جهان ، ادامه فیض خداوند ، ولی در آیه مورد بحث به هدف دیگری اشاره می کند و آن برطرف کردن اختلافات و بازگشت به توحید است .

و لذا ما معتقدیم که این اختلاف ها و جنگ ها و ستیزها روزی همگی پایان می گیرد و همه مردم جهان در زیر پرچم حکومت واحدی ، حکومت مهدی علیه السلام جمع می شوند ، چرا که

آنچه برخلاف روح عالم هستی یعنی توحید است باید سرانجام روزی برچیده شود . ولی اختلاف عقیده‌ها هرگز به‌طور کامل در این دنیا ، از بین نخواهد رفت چراکه عالم غطاء و پوشش است ، ولی سرانجام روزی فرا می‌رسد که این پوشش‌ها و پرده‌ها از میان خواهد رفت و **يَوْمُ الْبُرُوزِ وَ يَوْمُ الظُّهْرِ** است .

﴿۴۰﴾ **إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**

(معاد برای ما مشکل نیست چراکه) هنگامی که چیزی را اراده می‌کنیم فقط به آن

می‌گوییم موجود باش ، بلافاصله موجود می‌شود .

تعبیر به « کُنْ » (موجود باش) نیز به اصطلاح از ضیق بیان و عدم گنجایش الفاظ است ،

والّا حتی نیاز به جمله « کُنْ » نیست ، اراده خدا همان و تحقق یافتن همان .

اگر بخواهیم مثال کوچک و ناقصی برای این مسأله در زندگی خود بزنیم می‌توانیم آن را

تشبیه به ایجاد تصورات در مغز به مجرد اراده کنیم ، آیا هنگامی که ما تصمیم می‌گیریم

تصوری از یک کوه عظیم یا یک اقیانوس پهناور ، یا یک باغ وسیع با اشجار فراوان و مانند

این‌ها در مغز خود داشته باشیم هیچ‌گونه مشکلی برای ما وجود دارد؟ و اصلاً نیاز به جمله و کلمه‌ای داریم؟ بلکه به محض اراده تصویر این موجودات ذهنی در افق ذهن ما نمایان می‌گردد.

﴿۴۱﴾ **وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ لَآجِرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ**

آن‌ها که مورد ستم واقع شدند سپس برای خدا هجرت کردند در این دنیا جایگاه (و مقام) خوبی به آن‌ها می‌دهیم و پاداش آخرت، اگر بدانند، از آن هم بزرگ‌تر است.

﴿۴۲﴾ **الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ**

آن‌ها کسانی هستند که صبر و استقامت پیشه کردند و تنها توکلشان بر پروردگارشان است.

پاداش مهاجران

«لَنُبَوِّئَنَّهُمْ» در اصل از ماده «بَوَّأَ» به معنی صاف کردن مکان است، بنابراین جمله «بَوَّأْتُ لَهُ مَكَانًا» یعنی محل را برای او صاف کردم و سپس به معنی آماده ساختن محلی برای کسی آمده است.

هرچند مسلمانان دو هجرت داشتند که هجرت اول در محدوده نسبتاً کوچکی بود (هجرت گروهی از مسلمانان و در رأس آنها جعفر بن ابیطالب به حبشه) و هجرت دوم هجرت عمومی و همگانی پیامبر و مسلمین از مکه به مدینه، ولی ظاهر آیات فوق هجرت دوم را بیان می‌کند.

درباره اهمیت و نقش هجرت در زندگی و تاریخ مسلمانان در گذشته و حال و تداوم این مسأله در هر عصر و زمان، بحث مشروحی در ذیل آیه ۱۰۰ سوره نساء و همچنین ذیل آیه ۷۵ سوره انفال مطرح شده است.^(۱)

مقام مهاجران در اسلام مقام فوق‌العاده پرارجی است، هم خود پیامبر و هم مسلمانان بعد، همگی برای آنها احترام خاصی قایل بودند، چرا که آنها به تمام زندگی خویش،

۱- به جلد ۴ «تفسیر نمونه»، صفحه ۱۸۹ تا ۹۴ و جلد ۷ صفحه ۲۶۱ تا ۲۶۳ مراجعه فرمایید.

برای گسترش دعوت اسلام ، پشت پا زدند ، بعضی جان خود را به خطر انداختند و بعضی مانند صُهِیب از همه اموال خود چشم پوشیدند و جالب این که خود را در این معامله نیز برنده می دانستند .

اگر فداکاری آن مهاجران در آن روزها نبود ، محیط خفقان بار مکه و عناصر شیطانی که برآن حکومت می کردند هرگز اجازه نمی دادند صدای اسلام به گوش کسی برسد و این صدا را برای همیشه در گلوی مؤمنان خفه می کردند ، اما آن ها با این جهش حساب شده ، نه تنها مکه را زیر سیطره خود درآوردند ، بلکه صدای اسلام را به گوش جهانیان رساندند و این سستی است برای همه مسلمانان ، در چنین شرایطی و در همه تاریخ .

تعبیر به « هَاجِرُوا فِي اللَّهِ » که حتی کلمه « سبیل » هم در آن ذکر نشده اشاره به نهایت اخلاص این مهاجران است که تنها برای خدا و در مسیر الله و به خاطر رضای او و حمایت و دفاع از آیینش دست به چنین هجرتی زدند ، نه برای نجات جان خود و یا استفاده مادی دیگر .

جمله « مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا » نشان می دهد که نباید فوراً میدان را خالی کرد ، بلکه باید تا

آنجا که ممکن است ایستاد و تحمل نمود ، اما هنگامی که تحمل آزار دشمن جز جرأت و جسارت او و تضعیف مؤمنان ثمری نداشته باشد ، در این جا باید دست به هجرت زد ، تا با کسب قدرت بیشتر و فراهم ساختن سنگرهای محکم تر ، جهاد در تمام زمینه ها از موضع بهتری تعقیب شود و به پیروزی طرفداران حق در زمینه های نظامی ، فرهنگی ، تبلیغاتی منتهی گردد .

جمله « لَنُيَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً » که از ماده « بَوَّأْتُ لَهُ مَكَانًا » (مکانی برای او آماده ساختم و او را در آن جای دادم) گرفته شده ، نشان می دهد که مهاجران راستین اگر چه در آغاز کار ، امکانات مادی خود را از دست می دهند ، ولی سرانجام حتی از نظر زندگی دنیا پیروزی با آنها است .

در سورة نساء آیه ۱۰۰ همین مسأله با صراحت بیشتری بیان شده است : « وَ مَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَسَعَةً : کسانی که در راه الله هجرت کنند در این دنیای پهناور خدا ، نقاط فراوان امن و وسیعی پیدا می کنند که می توانند در آنجا بینی مخالفان را به خاک بمالند » .

انتخاب دو صفت « صبر » و « توکل » برای مهاجران ، دلیلش روشن است ، زیرا در چنین حوادث سخت و طاقت فرسا که در زندگی انسان پیش می آید در درجه اول شکیبایی و صبر و استقامت لازم است ، استقامتی به عظمت حادثه و یا برتر و بیشتر ، سپس توکل و اعتماد بر خدا و اصولاً اگر انسان در این گونه حوادث تکیه گاه محکم و مطمئن معنوی نداشته باشد ، صبر و استقامت برای او ممکن نیست .

و به هرحال هجرت در بیرون ، بدون هجرتی در درون ، ممکن نیست ، انسان نخست باید از علایق پست مادی درونی ببرد و به سوی فضایل اخلاقی هجرت کند تا بتواند در بیرون دست به چنین هجرتی بزند و از دارالکفر - با پشت پا زدن به همه چیز - به دارالایمان منتقل گردد .

﴿ ۴۳ ﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

ما پیش از تو جز مردانی که به آن ها وحی می کردیم نفرستادیم، اگر نمی دانید از اهل اطلاع سؤال کنید .

اگر نمی‌دانید پرسید

آری این مردان از جنس بشر بودند ، با تمام غرایز و عواطف انسانی ، دردهای آن‌ها را از همه بهتر تشخیص می‌دادند و نیازهای آن‌ها را به خوبی درک می‌کردند ، درحالی که هیچ فرشته‌ای نمی‌تواند از این امور به خوبی آگاه گردد و آنچه را در درون یک انسان می‌گذرد به وضوح درک کند .

مسلماً مردان وحی وظیفه‌ای جز ابلاغ رسالت نداشتند ، کار آن‌ها گرفتن وحی و رساندن به انسان‌ها و کوشش از طرق عادی برای تحقق بخشیدن به اهداف وحی بود ، نه این‌که با یک نیروی خارق‌العاده الهی و برهم زدن همه قوانین طبیعت ، مردم را مجبور به قبول دعوت و ترک همه انحرافات کنند، که اگر چنین می‌کردند ایمان آوردن افتخار و تکامل نبود .

سپس برای تأکید و تأیید این واقعیت اضافه می‌کند : «اگر این موضوع را نمی‌دانید بروید و از اهل اطلاع پرسید : فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» . «ذِكْر» به معنی آگاهی و اطلاع است و «أَهْلُ الذِّكْرِ» مفهوم وسیعی دارد که همه آگاهان و

اهل اطلاع را در زمینه‌های مختلف شامل می‌شود و اگر بسیاری از مفسرین اهل ذکر را در این جا به معنی علمای اهل کتاب تفسیر کرده‌اند نه به این معنی است که اهل ذکر مفهوم محدودی داشته باشد بلکه در واقع از قبیل تطبیق کلی بر مصداق است زیرا سؤال دربارهٔ پیامبران و رسولان پیشین و این که آن‌ها مردانی از جنس بشر با برنامه‌های تبلیغی و اجرایی بودند قاعدتاً می‌بایست از دانشمندان اهل کتاب و علمای یهود و نصاری بشود ، درست است که آن‌ها با مشرکان در تمام جهات هم عقیده نبودند ، ولی همگی در این جهت که با اسلام مخالفت داشتند، هماهنگ بودند ، بنابراین علمای اهل کتاب برای بیان حال پیامبران پیشین منبع خوبی برای مشرکان محسوب می‌شدند .

در هر موضوعی باید به متخصص همان موضوع مراجعه کرد

آیه فوق بیانگر یک اصل اساسی اسلامی در تمام زمینه‌های زندگی مادی و معنوی است و به همهٔ مسلمانان تأکید می‌کند که آنچه را نمی‌دانند از اهل اطلاعش بپرسند و پیش خود در مسایلی که آگاهی ندارند دخالت نکنند .

به این ترتیب «مسأله تخصص» نه تنها در زمینه مسائل اسلامی و دینی از سوی قرآن به رسمیت شناخته شده، بلکه در همه زمینه‌ها مورد قبول و تأکید است و روی این حساب بر همه مسلمانان لازم است که در هر عصر و زمان افراد آگاه و صاحب نظر در همه زمینه‌ها داشته باشند که اگر کسانی مسایلی را نمی‌دانند به آن‌ها مراجعه کنند. ولی ذکر این نکته نیز لازم است که باید به متخصصان و صاحب نظرانی مراجعه کرد که صداقت و درستی و بی‌نظری آن‌ها ثابت و محقق است، آیا ما هرگز به یک طبیب آگاه و متخصص در رشته خود که از صداقت و درست‌کاریش در همان کار خود، مطمئن نیستیم مراجعه می‌کنیم؟ لذا در مباحث مربوط به تقلید و مرجعیت، صفت عدالت را در کنار اجتهاد و یا اعلیّت قرار داده‌اند، یعنی مرجع تقلید هم باید عالم و آگاه به مسائل اسلامی باشد و هم با تقوا و پرهیزکار.

بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٤٢﴾

(از آن‌ها که آگاهند) از دلایل روشن و کتب (پیامبران پیشین) و ما این ذکر (قرآن) را بر

تو نازل کردیم تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آنها تبیین کنی ، شاید اندیشه کنند .

« بَيِّنَاتٍ » جمع « بَيِّنَةٌ » به معنی دلایل روشن است و ممکن است در این جا اشاره به معجزات و سایر دلایل اثبات حقایق انبیاء باشد ، « زُبُر » جمع « زَبُور » به معنی کتاب است ، در واقع « بَيِّنَاتٍ » دلایل اثبات نبوت را می گوید و « زُبُر » اشاره به کتاب هایی است که تعلیمات انبیاء در آن جمع بوده است .
سپس روی سخن را به پیامبر کرده و می گوید : « وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ ... » .

در واقع دعوت و برنامه رسالت تو از نظر اصولی چیز نوظهور و بی سابقه ای نیست همان گونه که بر رسولان پیشین ، کتب آسمانی نازل کردیم تا مردم را به وظائفشان در برابر خدا و خلق و خویشان آشنا سازند بر تو نیز این قرآن را نازل کردیم ، تا به تبیین مفاهیم و تعلیم آن پردازای و اندیشه انسان ها را بیدار سازی ، تا با احساس تعهد و مسئولیت (نه از طریق اجبار و قوه قهریه ناشناخته الهی) در راه حق گام بگذارند و به سوی تکامل پیش بروند .

﴿ ۴۵ ﴾ أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ

آیا توطئه گران از این عذاب الهی ایمن گشتند که ممکن است خدا آنها را در زمین فرو برد و یا مجازات (حق) از آنجا که انتظارش را ندارند به سراغشان بیاید . « يَخْسِفُ » از ماده « خَسَفَ » به معنی پنهان گشتن و مخفی شدن است ، لذا پنهان شدن نور ماه در زیر سایه زمین را خسوف می نامند و چاه « مَخْسُوف » به چاهی می گویند که آب در آن پنهان گردد و نیز پنهان شدن انسان ها و خانه ها را در شکاف زمین (شکافی که بر اثر زلزله ها پدید می آید) خَسَفَ می گویند .

آیا بعید است که در زمین لرزه و حشتناکی رخ دهد ، پوسته زمین بشکافد و دهان باز کند و آنها و همه زندگانشان را در خود فرو برد ، همان گونه که در تاریخ اقوام ، کراراً اتفاق افتاده است ؟

جمله « مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ » به معنی توطئه چینی و نقشه کشی برای مقاصد شوم و رسیدن به

هدف‌های نادرست می‌باشد، همانند توطئه‌هایی که مشرکان برای خاموش کردن نور قرآن و نابود کردن پیامبر اسلام و اذیت و آزارمؤمنان می‌چیدند.

﴿۴۶﴾ **أَوْ يَأْخُذْهُمْ فِي ثَقُلِبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ**

یا به هنگامی که (برای کسب مال و ثروت فزون‌تر) در رفت و آمدند دامنشان را بگیرد در حالی که قادر به فرار نیستند.

«ثَقُلِبَ» گرچه در لغت عرب به معنی هرگونه رفت و آمد است، ولی در این‌گونه موارد -

همان‌گونه که بسیاری از مفسران گفته‌اند و در بعضی از روایات اسلامی نیز تأکید شده - به معنی رفت و آمد در طریق تجارت و کسب مال است.

«مُعْجِزِينَ» از مادهٔ اعجاز به معنی ناتوان ساختن است و در این موارد به معنی

فرارکردن از چنگال عذاب و مقاومت در برابر آن می‌باشد.

﴿۴۷﴾ **أَوْ يَأْخُذْهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُوفٌ رَحِيمٌ**

یا به‌طور تدریجی با هشدارهای خوف‌انگیز آن‌ها را گرفتار سازد چرا که پروردگار

رؤوف و رحیم است .

انواع مجازات‌ها در برابر انواع گناهان

امروز همسایه آن‌ها گرفتار سانحه‌ای می‌شود ، فردا یکی از بستگانشان گرفتار حادثه‌ای و روز دیگر بعضی از اموالشان نابود می‌گردد و خلاصه هشدارها یکی بعد از دیگری به سراغ آن‌ها می‌آید اگر بیدار شدند چه بهتر ، وگرنه مجازات نهایی آن‌ها را فروخواهد گرفت .

﴿ ۴۸ ﴾ **أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَقَّهُوْا ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالْشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ ذَاخِرُونَ**

آیا آن‌ها مخلوقات خدا را ندیدند که چگونه سایه‌هایشان از راست و چپ حرکت دارند و با خضوع برای خدا سجده می‌کنند .

سجده همه جنبندگان حتی سایه‌هایشان برای خدا

« ذَاخِر » در اصل از ماده « دَخُر » به معنی تواضع و کوچکی است .

« يَتَفَقَّهُوْا » از ماده « فَتَّى » به معنی بازگشت و رجوع است .

بعضی گفته‌اند عرب سایه موجودات را به هنگام صبحگاهان ، « ظِل » می‌نامد و در عصرگاهان « فیء » و اگر می‌بینیم به قسمتی از غنایم و اموال فیء گفته می‌شود ، اشاره لطیفی به این حقیقت است که بهترین غنایم دنیا همچون سایه عصرگاه است که به زودی زایل و فانی می‌شود. ولی با توجه به این‌که در آیه فوق به سایه‌های راست و چپ اشیاء اشاره شده و کلمه « فیء » برای همه آن‌ها به کار رفته استفاده می‌شود که فیء در این‌جا معنی وسیعی دارد و هرگونه سایه را شامل می‌شود .

هنگامی که انسان در موقع طلوع آفتاب رو به طرف جنوب بایستد می‌بیند قرص خورشید از سمت چپ ، از افق مشرق ، سر برمی‌آورد و سایه همه اجسام به طرف راست او می‌افتند که همان طرف غرب است ، این امر همچنان ادامه دارد و سایه‌ها مرتباً به طرف راست جابجا می‌شوند ، تا زوال ظهر در این هنگام ، سایه‌ها به طرف چپ تغییر مکان می‌دهند تا هنگام غروب آفتاب که سایه‌های بزرگ و طولانی اجسام در طرف مشرق گسترده می‌شوند و با غروب آفتاب ، همه آن‌ها پنهان می‌گردند .

در این جا خداوند حرکت سایه‌های اجسام را در راست و چپ به عنوان نشانه‌ای از عظمتش معرفی می‌کند و آن‌ها را در حال سجده برای پروردگار و تواضع خضوع می‌داند .

نقش سایه‌ها در زندگی ما

بدون شک سایه‌های اجسام نقش مؤثری در زندگی ما دارند که شاید بسیاری از آن غافل باشند و انگشت گذاردن قرآن روی مسأله سایه‌ها برای توجه دادن به همین نکته است .

سایه‌ها با این که چیزی جز عدم نور نیستند فواید فراوانی دارند :

۱- همان گونه که نور آفتاب و اشعه حیات بخش آن مایه زندگی و رشد و نمو موجودات است ، سایه‌ها نیز برای تعدیل تابش اشعه نور ، نقش حیاتی دارند ، تابش یکنواخت آفتاب آن هم در یک مدت طولانی، همه چیز را پژمرده می‌کند و می‌سوزاند، ولی نوازش متناوب سایه‌ها آن را در حد متعادل و مؤثری نگاه می‌دارد :

۲- برای آن‌ها که بیابان گردند و یا گرفتار بیابان می‌شوند ، نقش مؤثر سایه‌ها در نجات انسان‌ها فوق العاده محسوس است ، آن هم سایه‌ای که متحرک است و در یک جا

متمرکز نمی‌شود و به هر سو حرکت می‌کند ، هماهنگ با خواسته‌ها و نیاز انسان .
 ۳- موضوع مهم دیگر این که برخلاف تصور عمومی تنها نور سبب رؤیت اشیاء نیست، بلکه همواره باید نور با سایه‌ها و نیم‌سایه‌ها توأم گردد ، تا مشاهده اشیاء تحقق پذیرد ، به تعبیر دیگر اگر در اطراف موجودی نور یکسان بتابد به طوری که هیچ‌گونه سایه و نیم‌سایه‌ای نداشته باشد هرگز چنین اشیا یی که غرق در نور هستند مشاهده نخواهند شد .
 یعنی همان‌طور که در تاریکی مطلق چیزی قابل مشاهده نیست ، در نور مطلق نیز چیزی قابل رؤیت نمی‌باشد ، بلکه دیدن اشیاء از آمیختن نور و ظلمت (نور و سایه‌ها) امکان پذیر می‌شود ، به این ترتیب ، سایه‌ها نقش مؤثری در مشاهده و تشخیص و شناخت اشیاء از یکدیگر دارند .

﴿ ۴۹ ﴾ وَلِلّٰهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ مَا فِي الْاَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَّ الْمَلٰٓئِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُوْنَ

(نه تنها سایه‌ها بلکه) تمام آنچه در آسمان‌ها و در زمین از جنبندگان وجود دارد و

همچنین فرشتگان، برای خدا سجده می‌کنند و هیچ‌گونه تکبری ندارند .
 « ذَابَّةٌ » به معنی موجودات جنبنده است و از آن مفهوم حیات و زندگی نیز استفاده می‌شود و این‌که آیه فوق می‌گوید تمام جنبندگانی که در آسمان و زمین هستند برای خدا سجده می‌کنند از آن استفاده می‌کنیم که موجودات زنده و جنبنده‌ای وجود دارد .
 حقیقت سجده نهایت خضوع و تواضع و پرستش است و آن سجده معمولی ما که بر هفت عضو انجام می‌دهیم مصداقی از این مفهوم عام است و منحصر به آن نیست .
 و از آن‌جا که همه موجودات و مخلوقات خدا ، در جهان تکوین و آفرینش ، تسلیم قوانین عمومی عالم هستی می‌باشند و از مسیر این قوانین منحرف نمی‌شوند و این قوانین همگی از ناحیه خدا است پس در حقیقت همه در پیشگاه او سجده می‌کنند ، همه بیانگر عظمت علم و قدرت او هستند همه نشانه بزرگی و بی‌نیازی او می‌باشند و بالاخره همه دلیل بر ذات مقدس اویند .
 و اما این‌که در آیه فوق ، ملائکه به‌طور جداگانه ذکر شده ، به‌خاطر آن است که دابه تنها

به جنبندگانی گفته می شود که جسمانی هستند و اگر فرشتگان رفت و آمدی دارند و حضور و غیابی ، نه به معنی جسمانی و مادی است تا در مفهوم دابّه داخل گردند .

در حدیثی از پیامبر می خوانیم : « خداوند فرشتگانی دارد که از آغاز آفرینش آنها تا روز رستاخیز برای خدا سجده می کنند و در آن روز سر از سجده برمی دارند و می گویند : " مَا عَبْدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ " : ما حق عبادت ترا انجام ندادیم » .

جمله « وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ » اشاره به وضع و حال فرشتگان است ، که آنها در خضوع و سجده در پیشگاه حق کمترین استکبار به خود راه نمی دهند .

يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴿٥٠﴾

آنها از (مخالفت) پروردگارشان که حاکم بر آنهاست می ترسند و آنچه را مأموریت دارند انجام می دهند .

از این آیه به خوبی استفاده می شود که نشانه نفی استکبار دوجیز است : ترس در برابر مسئولیت ها و انجام فرمان های خدا بدون چون و چرا که یکی اشاره به وضع روانی افراد غیر

مستکبر دارد و دیگری اشاره به طرز عمل آن‌ها و برخوردشان با قوانین و دستورها و دومی انعکاسی است از اولی و تحقق عینی آن است. مسلماً کلمه « مِنْ فَوْقِهِمْ » اشاره به بالا بودن حسی و مکانی نیست بلکه به برتری مقامی اشاره می‌کند، چرا که خدا از همه برتر و بالاتر است.

در آیه ۶۱ سوره انعام می‌خوانیم: « وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ: او بر فراز بندگان قاهر است » و حتی فرعون هنگامی که می‌خواست قدرت و قوت خود را نشان بدهد می‌گفت: « وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ: من بر فراز آن‌ها قاهرم » (۱۲۷ / اعراف).

در تمام این موارد، «فَوْق» همان برتری مقامی را بیان می‌کند.

﴿ ۵۱ ﴾ وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ فَإِذَا تَوَلَّيْتُمْ يَأْتِكُم مِّنْهُ يَكْفُرُ

و خداوند فرمان داده دو معبود انتخاب نکنید، معبود (شما) تنها یکی است، تنها از (کافر) من بترسید.

دین یکی و معبود هم یکی

در این آیه تنها نفی دو معبود شده است، درحالی که می‌دانیم مشرکان عرب، بت‌ها و

معبودهای بسیار زیادی داشته و بت‌خانه‌های آن‌ها مملو از انواع و اشکال بت‌های مختلف بود ، این تعبیر ممکن است اشاره به یکی از چند نکته و یا همه نکات زیر باشد :

﴿ ۱ - آیه می‌گوید حتی پرستش دو معبود غلط است تا چه رسد به پرستش معبودهای متعدد و به تعبیر دیگر حداقل را بیان کرده تا بقیه به‌طور مؤکدتری نفی شوند ، زیرا هر عددی را بخواهیم مافوق واحد انتخاب کنیم باید از دو بگذریم .

﴿ ۲ - در این جا همه معبودهای باطل ، یکی محسوب شده ، می‌گوید آن‌ها را در مقابل حق قرار ندهید و دو معبود (حق و باطل) را نپرستید .

﴿ ۳ - عرب‌های جاهلی در حقیقت دو معبود برای خود انتخاب کرده بودند : معبودی که خالق و آفریننده جهان است یعنی الله که به او اعتقاد داشتند و دیگر معبودی که او را واسطه میان خود و الله و منشأ خیر و برکت و نعمت می‌دانستند، یعنی بت‌ها .

﴿ ۴ - ممکن است آیه فوق ناظر به نفی عقیده « تَنَوَّيْنِ » (دوگانه پرستان) همان‌ها که قایل به خدای خیر و خدای شر بودند باشد ، چرا که آن‌ها منطقی هرچند

ضعیف و نادرست برای خود در این دوگانه پرستی داشتند ولی بت پرستان عرب حتی این منطق ضعیف را هم نداشتند .

مفسر بزرگ مرحوم طبرسی در ذیل همین آیه جمله لطیفی از بعضی از حکماء نقل می کند و آن این که « پروردگار به تو دستور داده است که دو معبود را مپرست ، اما تو آن همه معبود برای خود ساختی ، نفس سرکش تو بتی است و هوی و هوست بت دیگر و دنیا و هدف های مادّیت بت های دیگر ، تو حتی در برابر انسان ها سجده می کنی تو چگونه یگانه پرستی ؟ »

﴿ ۵۲ ﴾ وَلَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَلَهُ الدِّیْنُ وَاصْبِرْ اَفْعِیْرَ اللّٰهُ تَتَّقُوْنَ

آن چه در آسمان ها و زمین است از آن او است و همواره دین (و قوانین دینی) از او

می باشد و آیا از غیر او می ترسید ؟

« وَاصِب » در اصل از ماده « وُضُب » به معنی دوام گرفته شده است و بعضی آن را به معنی « خالص » تفسیر کرده اند (طبعاً تا چیزی خالص نباشد دوام پیدا نخواهد کرد) و ممکن

است تعبیر آیه فوق اشاره به هر دو جهت باشد ، یعنی همیشه و هر زمان دین خالص از آن خدا است. هنگامی که ثابت شد عالم هستی از آن او است و قوانین تکوینی را او ایجاد کرده مسلم است که قوانین تشریعی هم باید به وسیله او تعیین گردد و طبعاً اطاعت نیز مخصوص او است .

﴿ ۵۳ ﴾ **وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ**
آنچه از نعمت‌ها دارید همه از ناحیه خدا است ، سپس هنگامی که ناراحتی‌ها به شما می‌رسد او را می‌خوانید .

« تَجْتَرُونَ » در اصل از ماده « جَوَّار » به معنی آوای چهارپایان و وحوش است که بی‌اختیار به هنگام درد و رنج سر می‌دهند و سپس به عنوان کنایه در همه ناله‌هایی که بی‌اختیار از درد و رنج برمی‌خیزد به کار رفته است ، انتخاب این تعبیر در این جا مخصوصاً این نکته را می‌رساند که در آن زمان که مشکلات فوق‌العاده زیادی می‌شود و کاربرد استخوان می‌رسد و بی‌اختیار فریاد درد و رنج می‌کشید، آیا در آن زمان جز « الله » را می‌خوانید ؟

اگر پرستش بت‌ها به خاطر شکر نعمت است ، که بت‌ها به شما نعمتی نداده‌اند که شکرش لازم باشد ، بلکه سر تا پای وجود شما را نعمت‌های خدا فراگرفته است ، با این حال بندگی او را رها می‌کنید و به سراغ بت‌ها می‌روید ؟

علاوه بر این « هنگامی که ناراحتی‌های ، مصائب ، بلاها و رنج‌ها به سراغ شما می‌آید برای دفع آن‌ها تنها دست تضرع به درگاه او برمی‌دارید و او را می‌خوانید » (ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ) .

بنابراین اگر پرستش بت‌ها به خاطر دفع ضرر و حل مشکلات است ، آن هم که از ناحیه خدا است و شما نیز عملاً ثابت کرده‌اید که در سخت‌ترین حالات زندگی همه‌چیز را رها می‌کنید و تنها به درگاه او می‌روید .

﴿ ۵۴ ﴾ ثُمَّ إِذَا كُشِفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ

و هنگامی که ناراحتی و رنج را از شما برطرف ساخت گروهی از شما برای پروردگارشان شریک قائل شدند .

در حقیقت قرآن به این نکته باریک اشاره می‌کند که فطرت توحید در وجود همه شما هست ، ولی در حال عادی ، پرده‌های غفلت و غرور و جهل و تعصب و خرافات آن را می‌پوشاند ، اما به هنگامی که تندباد حوادث و طوفان‌های بلا می‌وزد این پرده‌ها کنار می‌روند نور فطرت آشکار می‌گردد و می‌درخشد ، درست در همین حال است که خدا را با تمام وجود و با اخلاص کامل می‌خوانید ، خدا نیز پرده‌های بلا و رنج و مصیبت را از شما دور می‌سازد که این گشودن پرده‌های رنج ، نتیجه گشوده شدن پرده‌های غفلت است (توجه داشته باشید در آیه تعبیر به كَشَفَ الضُّرِّ شده است که به معنی کنار زدن پرده‌های مشکلات است) .

ولی هنگامی که طوفان فرو نشست و به ساحل آرامش بازگشتید ، از نو همان غفلت و غرور و همان شرک و بت‌پرستی خودنمایی می‌کند .

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٥٥﴾

(بگذار) نعمت‌هایی را که به آن‌ها داده‌ایم کفران کنند و چند روزی (از این متاع دنیا)

بهره گیرند ، اما به زودی خواهید دانست (سر انجام کارتان به کجا خواهد کشید) .



وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتُسْئَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ

آنان برای بتهایی که هیچ‌گونه سود و زبانی از آنها سراغ ندارند سهمی از آنچه به

آنان روزی داده‌ایم قرار می‌دهند، به خدا سوگند (در دادگاه قیامت) از این دروغ و

تهمت‌ها بازپرسی خواهید شد .

این سهم ، قسمتی از شتران و چهارپایان و بخشی از زراعت بوده که در سورة

انعام آیه ۱۳۶ به آن اشاره شده که مشرکان در جاهلیت آنها را مخصوص بنان می‌دانستند و

در راه آنها خرج می‌کردند ، درحالی که نه از ناحیه این بته‌ها سودی به آنها می‌رسید و

نه از زیان آنها بیمناک بودند که بخواهند با این کار ، رفع خطر کنند و این

احتمالانه‌ترین معامله‌ای بود که آنها انجام می‌دادند .

سپس اضافه می‌کند : (تَاللَّهِ لَتُسْئَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ) .

و به دنبال این بازپرسی و اعتراف کردن که در آنجا چاره‌ای از اعتراف نیست ، مجازات

خواهید شد ، بنابراین عمل زشت و شوم شما هم زیان دنیا دارد زیرا قسمتی از سرمایه‌های شما را می‌بلعد و هم زیان در جهان دیگر .

﴿ ۵۷ ﴾ وَ يَجْعَلُونَ لِلّٰهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ

آن‌ها (در پندار خود) برای خداوند دخترانی قرار می‌دهند، منزّه است او (از این‌که فرزندی داشته باشد) ولی برای خودشان آنچه را میل دارند قایل می‌شوند .

چرا فرشتگان را دختران خدا می‌دانستند ؟

در آیات متعددی از قرآن کریم می‌خوانیم که مشرکان عرب ، فرشتگان را ، دختران خدا می‌پنداشتند ، یا بدون ذکر انتساب به خداوند آن‌ها را از جنس زن می‌دانستند ، در سورة زخرف آیه ۱۹ می‌خوانیم : « وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمٰنِ اِنَاثًا : فرشتگان را که بندگان خدا هستند زن می‌پنداشتند » و در سورة اسراء آیه ۴۰ می‌فرماید : « اَفَاَصْفٰكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِيْنَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ اِنَاثًا : آیا خداوند به شما پسری داده و از فرشتگان ، دخترانی انتخاب کرده است » .

این پندار ممکن است بقایای خرافاتی باشد که از اقوام گذشته به عرب جاهلی رسیده

بود و نیز ممکن است به خاطر این بوده که فرشتگان از نظرها مستورند و این صفت بیشتر در زنان وجود داشت و لذا به گفته بعضی این که عرب ، شمس (خورشید) را مؤنث مجازی و قمر (ماه) را مذکر مجازی می گوید به خاطر این است که قرص آفتاب در میان نور خیره کننده اش آن چنان پوشیده است که نگاه کردن به آن آسان نیست درحالی که قرص ماه کاملاً نمایان است .

این احتمال نیز وجود دارد که لطافت وجود فرشتگان ، سبب این توهم شده بود چرا که زن نسبت به مرد جنس لطیف تری است .

و به هر حال این یک خرافه و پندار غلط قدیمی است که متأسفانه هنوز رسوبات آن در اعماق فکری بعضی دیده می شود و حتی در ادبیات زبان های مختلف نیز وجود دارد ، از جمله این که گاهی که یک زن خوب را می خواهند توصیف کنند فرشته اش می گویند و عکس هایی که از فرشتگان می اندازند غالباً به صورت زن است درحالی که فرشتگان اصولاً جسم مادی ندارند که مرد و زن و مذکر و مؤنث داشته باشند .

﴿۵۸﴾

وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ

درحالی که هرگاه به یکی از آنها بشارت دهند دختری نصیب تو شده صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می شود و مملو از خشم می گردد.

﴿۵۹﴾

يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ

از قوم و قبیله خود به خاطر بشارت بدی که به او داده شده متواری می گردد (و نمی داند) آیا او را با قبول ننگ نگهدارد، یا در خاک پنهانش کند؟ چه بد حکمی می کند؟ «کَظِيمٌ» به کسی می گویند که مملو از اندوه و غضب شده و خویشتن داری می کند و به اصطلاح دندان بر جگر می فشارد.

نقش اسلام در احیای ارزش مقام زن

تحقیر و درهم شکستن شخصیت زن، تنها در میان عرب جاهلی نبود، بلکه در میان اقوام دیگر و حتی شاید متمدن ترین ملل آن زمان نیز، زن شخصیتی ناچیز داشت و غالباً با

او به صورت یک کالا و نه یک انسان رفتار می‌شد، ولی مسلماً عرب جاهلی این تحقیر را در اشکال زننده‌تر و وحشتناک‌تری انجام می‌داد.

تا آن‌جا که اصلاً نسب را به مرد مربوط می‌دانست و مادر را تنها ظرفی برای نگاهداری و پرورش جنین، محسوب می‌کرد. این را نیز می‌دانیم که آن‌ها برای زن حقی در ارث قایل نبودند و برای تعدد زوجات حد و مرزی قایل نمی‌شدند، به سادگی خوردن آب، ازدواج می‌کردند و به آسانی آن‌ها را طلاق می‌دادند.

ولی اسلام ظهور کرد و با این خرافه در ابعاد مختلفش سرسختانه جنگید، مخصوصاً تولد دختر را که ننگ می‌دانستند در احادیث اسلامی به عنوان گشوده شدن ناودانی از رحمت خدا به خانواده معرفی کرد.

و خود پیامبر آن‌قدر به دخترش بانوی اسلام فاطمه زهرا احترام می‌گذاشت که مردم تعجب می‌کردند، باتمام مقامی که داشت، دست دخترش را می‌بوسید و به هنگام مراجعت از سفر نخستین کسی را که دیدار می‌کرد، دخترش فاطمه بود و به عکس هنگامی

که می خواست به سفر برود آخرین خانه ای را که خداحافظی می کرد، باز خانه فاطمه بود .
 در حدیثی می خوانیم که به پیامبر خیر دادند خدا به او دختری داده است ، ناگهان
 نگاه به صورت یارانش کرد دید آثار ناخشنودی در آن ها نمایان گشت (گویی هنوز رسوبات
 افکار جاهلی از مغز آن ها برچیده نشده) پیامبر فوراً فرمود : « مَا لَكُمْ؟ رِيحَانَةٌ أَشْمُهَا، وَ
 رِزْقُهَا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: این چه حالتی است در شما می بینم؟ خداوند گلی به من داده آن را می بویم و اگر
 غم روزی او را می خورید ، روزیش با خدا است » . (۱)

در حدیث دیگری از پیامبر می خوانیم که فرمود : « نِعَمَ الْوَلَدُ الْبَنَاتُ، مُلَطَّفَاتٌ،
 مُجَهَّزَاتٌ، مُؤَنِّسَاتٌ مُفْلِيَّاتٌ: چه فرزند خوبی است دختر! هم پرمحبت است ، هم کمک
 کار ، هم مونس است و هم پاک و پاک کننده » . (۲)

در حدیث دیگری از پیامبر می خوانیم : « مَنْ دَخَلَ السُّوقَ فَأَشْتَرَى ثُخْفَةً فَحَمَلَهَا إِلَى

عِيَالِهِ كَانَ كَخَامِلِ الصَّدَقَةِ إِلَى قَوْمٍ مَخَاوِجٍ وَلْيَبْدَأْ بِالْإِنَاثِ قَبْلَ الذُّكُورِ ، فَإِنَّهُ مَنْ فَرَحَ ابْنَتَهُ فَكَأَنَّمَا أَعْتَقَ رَقَبَةً مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ : کسی که بازار می‌رود و تحفه‌ای برای خانواده خود می‌خرد همچون کسی است که می‌خواهد به نیازمندی کمک کند (همان پاداش را دارد) و هنگامی که می‌خواهد تحفه را تقسیم کند نخست باید به دختر و بعد به پسران بدهد ، چرا که هرکس دخترش را شاد و مسرور کند چنان است که گویی کسی از فرزندان اسماعیل علیه السلام را آزاد کرده باشد .^(۱)

در حقیقت این احترام به شخصیت زن سبب آزادی او در جامعه و پایان دادن به دوران بردگی زنان است .

﴿٦٠﴾ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

برای آن‌ها که ایمان به سرای آخرت ندارند صفات زشت است و برای خدا صفات

عالی است و او عزیز و حکیم است .

فراموش کردن خدا و همچنین فراموش کردن دادگاه عدل او انگیزه همه پستی ها و زشتی ها و انحراف ها و خرافات است و یادآوری این دو اصل اصیل منبع اصلی احساس مسئولیت و مبارزه با جهل و خرافات و عامل توانایی و دانایی است .

﴿٦١﴾ وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ ذَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ

و اگر خداوند مردم را به خاطر ظلمشان مجازات کند جنبنده ای را بر پشت زمین باقی نخواهد گذارد ، ولی آن ها را تا زمان معینی به تأخیر می اندازد ، اما هنگامی که اجلشان فرا رسد نه ساعتی تأخیر می کنند و نه ساعتی پیشی می گیرند .

گر حکم شود که مست گیرند ...!

« ذَابَّةٌ » به معنی هرگونه موجود زنده و جنبنده است ، در این جا ممکن است به قرینه «عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ» کنایه از انسان ها باشد . یعنی اگر خداوند ، انسان ها را به خاطر

ظلمشان مؤاخذه کند انسانی بر صفحه کره خاک باقی نخواهد ماند .
 در این جا این سؤال پیش می آید که اگر ما به عمومیت و وسعت مفهوم آیه بنگریم
 نتیجه اش آن خواهد بود که هیچ انسانی در روی زمین ، غیر ظالم وجود ندارد و هرکسی به
 سهم خود مرتکب ستمی شده است ، که اگر بنا بر مجازات سریع و فوری باشد ، دامن همه
 را خواهد گرفت ، با این که می دانیم نه تنها پیامبران و امامان که معصوم هستند مصداق چنین
 ظلمی نیستند ، بلکه در هر عصر و زمان گروهی از نیکان و پاکان و مجاهدان راستین هستند که
 حسنات آن ها مسلماً بر سیئات کوچکشان برتری دارد و قطعاً مستحق مجازات
 نابودکننده نیستند .

پاسخ این سؤال را چنین می توان گفت که آیه یک حکم نوعی را بیان می کند ، نه عمومی
 و همگانی و نظیر این تعبیر در ادبیات عرب و غیر عرب نیز دیده می شود ، این شعر معروف
 را غالباً شنیده ایم :

گر حکم شود که مست گیرند

در شهر هر آن چه هست گیرند

شاهد این استثناء آیه ۳۲ فاطر است که می فرماید: « ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذْنُ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ » طبق این آیه مردم سه گروهند: گروهی ستمگر و گروهی میانه‌رو که گناهان خفیفی دارند و گروهی پیشی‌گیرندگان به نیکی‌ها یعنی نیکان و پاکان، مسلماً از این سه گروه تنها گروه اول هستند که مشمول آیه مورد بحث هستند نه گروه دوم و سوم و از آن‌جا که گروه اول معمولاً اکثریت جوامع را تشکیل می‌دهند، ذکر چنین عمومی جای تعجب نخواهد بود. از آن‌چه گفتیم روشن می‌شود که آیه هیچ‌گونه دلالتی بر نفی عصمت انبیاء نمی‌کند و آن‌ها که چنین نوشته‌اند توجه به سایر آیات قرآن و قراین موجود در کلام ندارند.

اجل مسمی چیست؟

در اینکه منظور از اجل مسمی چیست؟ مفسران بیانات گوناگونی دارند، ولی با توجه

به سایر آیات قرآن از جمله آیه ۲ سورة انعام و آیه ۳۴ سورة اعراف به نظر می‌رسد که منظور همان فرارسیدن مرگ است ، یعنی خداوند مردم را برای اتمام حجت تا پایان عمرشان مهلت می‌دهد ، شاید ظالمان به فکر اصلاح خویش بیفتند ، در برنامه زندگی خود تجدید نظر به عمل آورند و به سوی خدا و حق و عدالت بازگردند .

هنگامی که این مهلت پایان گرفت ، فرمان مرگشان فرامی‌رسد و از همان لحظه مرگ مجازات‌ها و کیفرها شروع می‌شود .

برای توضیح بیشتر درباره اجل مسمی به جلد پنجم تفسیرنمونه صفحه ۱۴۸ و جلد ششم صفحه ۱۵۷ مراجعه فرمایید .

وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ السَّيِّئَاتُ إِنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ لَا جَرَمَ
 أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ ﴿٦٢﴾

آن‌ها بر خدا چیزهایی قرار می‌دهند که خودشان از آن کراهت دارند (یعنی فرزندان دختر) با این حال به دروغ می‌گویند سرانجام نیکی دارند ، ناچار برای آن‌ها آتش

است و آنها از پیشگامان (در آتش دوزخ) هستند .

«مُفَرِّطٌ» از ماده «فَرَطٌ» به معنی پیشگام و متقدم است .

این تناقض عجیبی است و همان گونه که در سورة نجم آیه ۲۲ آمده است «این یک تقسیم ناهنجار است» اگر فرشتگان دختران خدایند ، پس معلوم می شود دختر چیز خوبی است ، چرا شما از فرزندان دختر ناراحت می شوید و اگر بد است چرا برای خدا قایل هستید ؟ «و با این حال آنها دروغ می گویند که سرانجام نیک و پاداش خیر از برای آنها است» (وَ نَصِيفُ السِّنْتَةِ لَهُمُ الْكَذِبُ إِنَّ لَهُمُ الْحُسْنَی) .

با کدام عمل ، انتظار چنین پاداشی را دارند ؟ با زنده به گور کردن دختران معصوم و بی گناه و بی دفاع ؟ و یا با تهمت و افتراء به ساحت مقدس پروردگار ؟ با کدامین عمل ؟ کلمه «حُسْنِی» که مؤنث «أَحْسَن» است و به معنی نیکوتر یا نیکوترین می آید در این جا به معنی بهترین پاداش ها و یا بهترین عاقبت ها است که این قوم مغرور گمراه با همه جنایاتشان برای خود قایل بودند و در این صورت این سؤال پیش می آید : با این که عرب

جاهلی عقیده به معاد نداشت ، چگونه چنین سخنی را می گفتند ؟
 باید توجه داشت که همه آن ها منکر معاد به طور مطلق نبودند ، بلکه معاد جسمانی را
 نفی می کردند و از این که انسان باردیگر به حیات مادی بازگردد ، تعجب داشتند ؟ به علاوه
 این تعبیر ممکن است به صورت قضیه شرطیه بوده باشد یعنی آن ها می گفتند : « اگر جهان
 دیگری هم درکار باشد ما در آن جا بهترین پاداش را خواهیم داشت » و همین گونه است طرز
 تفکر بسیاری از جبّاران و منحرفان لجوج که در عین دوری از خدا خود را به خدا از همه
 نزدیک تر می دانند و ادعاهای پوچ و مسخره ای دارند .

﴿ ۶۳ ﴾ تَاللّٰهِ لَقَدْ اَرْسَلْنَا اِلٰی اُمَمٍ مِّنْ قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ اَعْمَالَهُمْ فَهُمْ
 وَلِيُّهُمْ الْيَوْمَ وَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ

به خدا سوگند، پیامبرانی به سوی امت های پیش از تو فرستادیم اما شیطان اعمالشان را
 در نظرشان زینت داد و امروز او ولی و سرپرستشان است و مجازات
 دردناک برای آنها است .

آری شیطان آن چنان در وسوسه های خود ، مهارت دارد که زشت ترین و بدترین جنایات را گاهی در نظر انسان چنان زینت می دهد که آن را یک افتخار می پندارد ، همان گونه که عرب جاهلی زنده به گور کردن دختران خود را سند افتخار می دانست و آن را به عنوان حمایت از ناموس و حفظ حیثیت و آبروی قبیله ! مدح و تمجید می کرد و می گفت : من امروز دخترم را به دست خود زیر خاک می فرستم تا فردا در یک جنگ به دست دشمن نیفتد .

و ما امروز نمونه های بسیاری از این تزئینات شیطانی را در اعمال بسیاری از افراد می بینیم که دزدی ها و غارتگری و تجاوزها و جنایات خود را با تعبیرات مختلفی توجیه می کنند و در زیر لفافه های فریبنده قرار می دهند .

﴿ ۶۴ ﴾ **وَمَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ**

ما قرآن را بر تو نازل نکردیم مگر برای این که آنچه را در آن اختلاف دارند برای آنها تبیین کنی و مایه رحمت است برای گروهی که ایمان دارند .

این آیه هدف بعثت پیامبران را بیان می‌کند تا روشن شود که اگر اقوام و ملت‌ها، هوی و هوس‌ها و سلیقه‌های شخصی خود را کنار بگذارند و دست به دامن راهنمایی پیامبران بزنند، اثری از این‌گونه خرافه‌ها، اختلاف‌ها و اعمال ضد و نقیض باقی نمی‌ماند.

قرآن وسوسه‌های شیطان را از دل آن‌ها می‌زداید، پرده‌های فریبنده نفس اماره و شیطان صفتان را از چهره حقایق کنار می‌زند، خرافات و جنایاتی که در زیر ماسک‌های فریبنده پنهان شده آشکار می‌سازد، اختلافاتی را که در سایه هوی و هوس پدید آمده برمی‌چیند، به قساوت‌ها پایان می‌دهد و نور هدایت و رحمت را در همه جا می‌پاشد.

﴿٦٥﴾ وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ

خداوند از آسمان آبی فرستاد و زمین را بعد از آن که مرده بود حیات بخشید در این نشانه درستی است برای جمعیتی که گوش شنوا دارند.

مسأله حیات و زندگی زمین به وسیله نزول آب باران از آسمان، در آیات متعددی از

قرآن ، بیان شده است ، زمین های خشکیده و خاموش و بی روح که گاهی خشکسالی آن ها را چنان از کار انداخته که انسان هرگز باور نمی کند در گذشته در آغوش گیاهی پرورش یافته و یا در آینده ، موجود زنده ای در دامانش تولد خواهد یافت ، اما چند باران پی در پی و به دنبال آن تابش اشعه حیات بخش آفتاب ، آن را به حرکت درمی آورد ، گویی خفته ای است که بیدار می شود و یا صحیح تر مرده ای است که با دم مسیحایی باران به حیات بازگردد ، انواع گل ها و گیاه ها در آن آشکار می شود و به دنبال آن حشرات و پرندگان و انواع حیوانات از هر طرف به سوی آن می آیند و زمزمه حیات و زندگی سرمی دهند .

خلاصه در آن سرزمین که سابقاً مرده و خاموش بود چنان غلغله ای برپا می شود که آدمی را مبهوت می کند و این راستی یکی از شاهکارهای آفرینش است .

هم نشانه ای است از قدرت و عظمت آفریدگار و هم دلیلی است بر امکان معاد چگونه مردگان باردیگر لباس حیات در تن می کنند و هم نعمت بزرگی است از نعمت های خداوند ، مخصوصاً نعمتی مانند باران که بندگان کمترین زحمتی برای ایجاد آن متحمل نمی شوند .



وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ
فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ

و در وجود چهارپایان برای شما (درس‌های) عبرتی است، از درون شکم آن‌ها از میان غذاهای هضم شده و خون، شیر خالص و گوارا به شما می‌نوشانیم.

«فَرْث» در لغت به معنی غذاهای هضم شده درون معده است که به مجرد رسیدن به روده‌ها ماده حیاتی آن جذب بدن می‌گردد و تفاله‌های آن به خارج فرستاده می‌شود، در آن حال که این غذای هضم شده در درون معده است به آن «فَرْث» می‌گویند و هنگامی که تفاله‌های آن خارج شد «رَوْث» (سرگین) گفته می‌شود.

می‌دانیم که مقدار کمی از غذا مانند بعضی از مواد قندی و همچنین آب از همان دیواره‌های معده جذب بدن می‌شود، اما قسمت عمده هنگامی که غذای هضم شده منتقل به روده‌ها شد وارد خون می‌گردد و نیز می‌دانیم که شیر از غده‌های مخصوصی که درون پستان است تراوش می‌کند و مواد اصلی آن از خون و غده‌های چربی‌ساز گرفته می‌شود.

به این ترتیب این ماده سفید رنگ تمیز خالص ، این غذای نیروبخش گوارا ، از میان غذاهای هضم شده مخلوط با تفاله‌ها و از لابلای خون به دست می‌آید و این به راستی عجیب است ، سرچشمه‌ای آن‌چنان آلوده و تنفرآمیز ، اما محصولش این چنین خالص و زیبا و دل‌انگیز و گوارا .

مواد غذایی مهم شیر

شیر سرشار از مواد مختلف حیاتی که روی هم رفته یک مجموعه کامل غذایی را تشکیل می‌دهد .

مواد معدنی شیر عبارت است از سدیم ، پتاسیم ، کلسیم ، منیزیم ، روی ، مس و کمی آهن و همچنین فسفر و کلر و ید و گوگرد .
در شیر گازهای اکسیژن و ازت و اسیدکربنیک نیز وجود دارد .
مواد قندی شیر به قدر کافی و به صورت «لاکتوز» می‌باشد .
ویتامین‌های محلول در شیر ویتامین «ب» و «پ» و «آ» و «د» می‌باشد ، امروز ثابت

شده است که اگر حیوان خوب چرا شده باشد تمام اقسام ویتامین‌ها در شیر آن وجود دارد که شرح همه آن‌ها در این مختصر نمی‌گنجد و این مسأله نیز تقریباً مورد اتفاق است که شیر تازه یک غذای کامل محسوب می‌شود. و شاید به همین دلیل است که در حدیثی از پیامبر می‌خوانیم: «لَيْسَ يُجْزَى مَكَانَ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ إِلَّا اللَّبَنُ: تنها چیزی که می‌تواند جای آب و غذا را کاملاً بگیرد شیر است». و نیز در روایات می‌خوانیم شیر عقل انسان را زیاد می‌کند و ذهن انسان را صفا می‌بخشد روشنایی چشم را می‌افزاید و نسیان و فراموشکاری را برطرف می‌کند، قلب را تقویت کرده و پشت را محکم می‌گرداند (و می‌دانیم هریک از این آثار ارتباط نزدیکی با مواد حیاتی موجود در شیر دارد). (۱)

﴿٦٧﴾ وَ مِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ

۱- از «کتاب اولین دانشگاه و آخرین پیامبر»، جلد ۶ استفاده شده است.

لَا يَهْدِي الْقَوْمَ يَعْقِلُونَ

و از میوه‌های درختان نخل و انگور مسکرات (ناباک) و روزی خوب و پاکیزه می‌گیرید در این نشانه‌روشنی است برای جمعیتی که اندیشه می‌کنند.

«سکر» گرچه در لغت معانی مختلفی دارد، ولی در این‌جا به معنی مسکرات و مشروبات الکلی است و معنی مشهور آن همین است.

روشن است که قرآن در این آیه هرگز اجازه شراب سازی از خرما و انگور نداده بلکه با توجه به این‌که «مسکرات» را در مقابل «رزق حسن» قرارداده اشاره کوتاهی به تحریم خمر و نامطلوب بودن آن نموده است، بنابراین نیاز به این نداریم که بگوییم این آیه قبل از نزول تحریم شراب نازل شده و اشاره‌ای به حلال بودن آن است، بلکه به عکس آیه، اشاره به حرام بودن آن می‌کند و شاید اولین اخطار در زمینه تحریم خمر باشد.

در حقیقت گویی در یک جمله معترضه و در میان پرانتز قرآن مجید می‌خواهد ضمن برشمردن نعمت‌های الهی به سوء استفاده از آن نیز اشاره کند.



وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ

پروردگار تو به زنبور عسل وحی (الهام غریزی) فرستاد که از کوه‌ها و درختان و داریست‌هایی که مردم می‌سازند خانه‌هایی برگزین .

معانی چهارگانه وحی

کلمه وحی در اصل چنان‌که راغب در مفردات می‌گوید : به معنی اشاره سریع است سپس به معنی القا کردن مخفیانه سخنی آمده است ، ولی در قرآن مجید وحی چهار معنا به شرح زیر به کار رفته ، که همه بازگشت به همان معنی اصلی می‌کند :

❧ ۱- از آن جمله وحی نبوت است که در قرآن ، فراوان از آن یاد شده است ، در آیه ۵۱ سوره شوری می‌خوانیم : « وَ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا ... » : خداوند با هیچ انسانی جز از طریق وحی سخن نمی‌گوید ... » .

❧ ۲- و نیز وحی به معنی الهام است ، خواه الهام خودآگاه باشد (در مورد انسان‌ها) مانند

« وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقَاهُ فِي الْقَيْمِ: ما به مادر موسی الهام کردیم که نوزادت را شیر ده و هرگاه از دستیابی دشمنان بر او ترسیدی او را به آغوش امواج دریا بسپار » (۷/قصص). و خواه به صورت ناآگاه و الهام غریزی باشد ، چنانکه در مورد زنبور عسل در آیات فوق خواندیم ، زیرا مسلم است ، وحی در این جا همان فرمان غریزه و انگیزه های ناخود آگاهی است که خداوند در جانداران مختلف آفریده است .

﴿ ۳ - و نیز وحی به معنی اشاره است چنانکه در داستان زکریا می خوانیم : « فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا: زکریا به مردم با اشاره گفت صبح و شام ، تسبیح خدا گوید » (۱۱/مریم). ﴿ ۴ - و نیز به معنی رساندن مخفیانه پیام و خبر آمده است ، چنانکه در آیه ۱۱۲ سورة انعام می خوانیم : « يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا: شیاطین انسانی و غیر انسانی مطالب فریبنده و گمراه کننده را به طور مرموز به یکدیگر می رسانند » .

آیا الهام غریزی مخصوص زنبوران عسل است ؟

در این جا این سؤال پیش می آید که غرایز و یا الهام غریزی منحصر به زنبوران عسل

نیست و در همه حیوانات وجود دارد، چرا تنها در این جا این تعبیر آمده است؟
 اما با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می شود و آن این که : امروز که زندگی
 زنبوران عسل دقیقاً از طرف دانشمندان مورد بررسی عمیق قرار گرفته ثابت شده است که این
 حشره شگفت انگیز آن چنان تمدن و زندگی اجتماعی شگفت انگیزی دارد که از جهات
 زیادی بر تمدن انسان و زندگی اجتماعی او پیشی گرفته است .
 البته کمی از زندگی شگرفش در گذشته روشن بوده ، ولی هرگز مثل
 امروز ابعاد مختلف آن که هر یک از دیگری عجیب تر است شناخته نشده بود ،
 قرآن به طرز اعجاز آمیزی که با کلمه «وحی» به این موضوع اشاره کرده است ،
 تا این واقعیت را روشن سازد که زندگی زنبوران عسل را هرگز نباید با انعام و
 چهارپایان و مانند آنها مقایسه کرد و شاید همین انگیزه ای شود که به درون جهان
 اسرار آمیز این حشره عجیب گام بگذاریم و به عظمت و قدرت آفریدگارش آشنا شویم و
 این است رمز دگرگون شدن لحن کلام در این آیه نسبت به آیات گذشته .

قبل از هر چیز خانه سازی

نخستین مأموریت زنبوران عسل در این آیه مأموریت خانه سازی ذکر شده و این شاید به خاطر آن است که مسأله مسکن مناسب نخستین شرط زندگی است و به دنبال آن فعالیت های دیگر امکان پذیر می شود و یا به خاطر آن که ساختمان خانه های شش ضلعی زنبوران عسل که شاید میلیون ها سال است به همین شکل در شرق و غرب جهان ادامه دارد از عجیب ترین برنامه های زندگی آنها است ^(۱) و حتی شاید از ساختن خود عسل عجیب تر است ، چگونه این خانه های شش ضلعی را با ظرافت و مهندسی فوق العاده دقیقی می سازد ؟ خانه هایی که نقشه آن بسیار حساب شده و زوایای آن کاملاً دقیق و یکسان است ، اساساً

۱- تابه حال ۴۵۰۰ نوع زنبور عسل وحشی شناخته شده ولی شگفتی در این است که همه آنها یک نوع مهاجرت و کندوسازی و مکیدن و خوردن از گل ها را دارند (اولین دانشگاه ، جلد ۵ ، صفحه ۵۵) .

برای استفاده کامل از یک سطح به گونه‌ای که هیچ قسمتی از آن، هدر نرود و یا زوایای تنگ و تاریکی پیدا نکند، راهی بهتر از انتخاب خانه‌های شش ضلعی با زوایای مساوی نیست، به اضافه این نوع خانه از استحکام خاصی برخوردار است.

انتخاب این خانه‌ها، چنان‌که قرآن در آیه فوق می‌گوید: گاهی در کوه‌ها است، در لابلای صخره‌های غیرقابل عبور و شکاف‌های مخصوص سنگ‌هایی که آمادگی برای این هدف دارند و گاهی در لابلای شاخه‌های درختان و گاهی در کندوهای که انسان‌ها بر فراز داربست‌ها در اختیارشان می‌گذارند.

ضمناً از این تعبیر استفاده می‌شود که لانه و کندوی عسل باید در نقطه مرتفعی از کوه و درخت و داربست باشد تا به خوبی بتواند از آن استفاده کند.

﴿٦٩﴾ ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

سپس از تمام ثمرات تناول کن و راهایی را که پروردگارت برای تو تعیین کرده به

راحتی بیما ، از درون شکم آنها نوشیدنی خاصی خارج می شود ، به رنگ های مختلف ، که در آن شفای مردم است در این امر نشانه روشنی است برای جمعیتی که اهل فکر هستند .

« ذُلُل » جمع ذُلُول به معنی تسلیم و راه باشد و توصیف راه ها به « ذُلُل » به خاطر آن است که این جاده ها آن چنان دقیقاً تعیین شده که در برابر زنبوران عسل کاملاً رام و تسلیم هستند که بعداً به چگونگی آن اشاره خواهیم کرد.

عسل از چه ساخته می شود ؟

زنبوران عسل معمولاً از ماده قندی مخصوصی که در ریشه گل ها قرارداد شده است می کنند و آن را جمع آوری می کنند ، ولی زنبورشناسان می گویند کار زنبوران تنها استفاده از این ماده قندی بن گل ها نیست ، بلکه احیاناً از تخمدان گل ها و دمبرگ ها و میوه ها نیز استفاده می کنند که قرآن از همه این ها تعبیر به « مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ » (همه میوه ها) کرده است .
جمله عجیبی که از « مترلینگ » دانشمند زیست شناس نقل شده ، اهمیت تعبیر قرآن را

آشکار می‌سازد آن‌جا که می‌گوید: «همین امروز اگر زنبور عسل (اعم از وحشی و اهلی) از بین برود یکصد هزار نوع از گیاه‌ها و گل‌ها و میوه‌های ما از بین خواهد رفت و از کجا که اصولاً تمدن ما از بین نرود؟» (زیرا نقش زنبوران عسل در جابجا کردن گرده‌های نر گل‌ها و بارور ساختن گیاهان ماده و به دنبال آن پرورش یافتن میوه‌ها آن‌قدر عظیم است که بعضی از دانشمندان حتی آن را از عسل سازی زنبوران هم مهم‌تر می‌دانند). در حقیقت آن‌چه را زنبوران عسل از آن می‌خورند، بالقوه انواع میوه‌هایی است که به کمک آن‌ها، شکل می‌گیرد و با این حال چه پرمعنی است کلمه «مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ».

عسل در کجا ساخته می‌شود؟

شاید هنوز بسیاری از افراد فکر می‌کنند که برنامه کار زنبوران عسل این است که شیره گل‌ها را مکیده و در دهان خود جمع و در کندو ذخیره می‌کنند، درحالی‌که چنین نیست آن‌ها شیره‌های گل‌ها را به بعضی از حفره‌های درون بدن خود که زنبورشناسان به آن، چین‌دان می‌گویند می‌فرستند و در آن‌جا که حکم یک کارخانه کوچک مواد شیمیایی دارد تغییر و

تحول‌های مختلفی پیدا کرده ، شهد گل‌ها به عسل تبدیل می‌گردد و مجدداً زنبور ، عسل ساخته‌شده را از بدن خود بیرون می‌فرستد .

عجیب این‌که سورة نحل ، از سوره‌های مکی است و می‌دانیم در منطقه مکه نه گل و گیاهی وجود دارد و نه زنبوران عسل ، ولی قرآن با این دقت و ظرافت از آن سخن می‌گوید و با تعبیر جالبی مانند : « یَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ : از درون زنبوران مایعی خارج می‌شود به رنگ‌های مختلف » حتی به ریزه‌کاری‌های ساختن عسل نیز اشاره کرده است .

رنگ‌های مختلف عسل

رنگ عسل ، برحسب آن‌که زنبور بر چه گل و ثمره‌ای نشسته و از آن بهره‌گیری کرده باشد تفاوت می‌کند ، به همین جهت در پاره‌ای از مواد قهوه‌ای تیره و گاهی نقره‌ای سفید و گاهی زرد رنگ، گاهی شفاف، زمانی تیره ، گاهی زرد طلایی ، زمانی خرمایی و حتی گاهی ، مایل به سیاهی است .

این تنوع رنگ‌ها علاوه بر این که گویای تنوع سرچشمه‌های به‌دست آوردن عسل است ،

تنوعی برای ذوق‌ها و سلیقه‌ها نیز محسوب می‌شود زیرا امروز ثابت شده است که رنگ غذا در تحریک اشتهای انسان مؤثر است ، قدیمی‌ها نیز گویا این مسأله روانی را شناخته بودند که غذاهای خود را با زعفران و زردچوبه و رنگ‌های دیگر رنگین می‌ساختند ، تا از طریق بصری نیز میهمانانشان را به خوردن غذا تشویق نمایند ، درکتب غذاشناسی در این زمینه بحث فراوان کرده‌اند که نقل همه آن‌ها مناسب با بحث فشرده تفسیری ما نیست .

عسل یک ماده فوق‌العاده شفا بخش

می‌دانیم در گل‌ها و گیاهان ، داروهای حیات‌بخشی نهفته شده است که هنوز معلومات ما ، با اطلاعات وسیعی که از داروهای گیاهی داریم ، نسبت به آن ناچیز است و جالب این‌که دانشمندان از طریق تجربه به این حقیقت رسیده‌اند که زنبوران به هنگام ساختن عسل آن‌چنان ماهرانه عمل می‌کنند که خواص درمانی و دارویی گیاهان کاملاً به عسل منتقل شده و محفوظ می‌ماند. روی همین جهت عسل دارای بسیاری از خواص درمانی گل‌ها و گیاهان روی زمین به‌طور زنده است. دانشمندان برای عسل ، خواص بسیار زیادی گفته‌اند که هم

جنبه درمانی دارد و هم پیشگیری و نیروبخش .
عسل زود جذب خون می شود و به همین جهت نیروبخش است
و در خون سازی فوق العاده مؤثر .
عسل از ایجاد عفونت در معده و روده جلوگیری می نماید. عسل برطرف کننده یبوست
است. عسل برای کسانی که دیر به خواب می روند اثر بسیار مطلوبی دارد (مشروط بر
این که کم نوشیده شود زیرا زیاد آن خواب را کم می کند) .
عسل برای رفع خستگی و فشردگی عضلات اثر قابل ملاحظه ای دارد .
عسل اگر به زنان باردار داده شود ، شبکه عصبی فرزندان شان قوی خواهد شد .
عسل میزان کلسیم خون را بالا می برد .
عسل برای کسانی که دستگاه گوارش ضعیفی دارند نافع است ، مخصوصاً برای
کسانی که به نفخ شکم مبتلا هستند توصیه می شود .
عسل به علت این که زود وارد مرحله سوخت و ساز بدن می شود، می تواند به فوریت

انرژی ایجاد کند و ترمیم قوا نماید .

عسل در تقویت قلب مؤثر است .

عسل برای درمان بیماری‌های ریوی کمک‌کننده خوبی است .

عسل به خاطر خاصیت میکروب‌کشی‌اش برای مبتلایان به اسهال مفید است .

عسل در درمان زخم معده و اثنی عشر عامل مؤثری شمرده شده است.

عسل به عنوان داروی معالجات رماتیسم ، نقصان قوه نمو عضلات و

ناراحتی‌های عصبی شناخته شده .

عسل برای رفع سرفه مؤثر است و صدا را صاف می‌کند .

خلاصه خواص درمانی عسل بیش از آن است که در این مختصر بگنجد .

علاوه بر این از عسل داروهایی برای لطافت پوست و زیبایی صورت ، طول عمر ، ورم

دهان و زبان ، ورم چشم ، خستگی و ترک خوردگی پوست و مانند آن می‌سازند .

مواد و ویتامین‌های موجود در عسل بسیار مؤثر است ، از مواد معدنی : آهن، فسفر،

پتاسیم، ید، منیزیم، سرب، مس، سولفور، نیکل، روی، سدیم و غیر آن است، از مواد آلی: صمغ، پولن، اسید لاکتیک، اسید فورمیک، اسید سیتریک، اسید تارتاریک و روغن های معطر و از ویتامین ها دارای ویتامین های شش گانه آ، ب، ث، د، کا، ا می باشد، بعضی نیز قایل به وجود ویتامین پ ب در عسل هستند. عسل در خدمت درمان، بهداشت و زیبایی انسان ها است.

در روایات اسلامی نیز روی خاصیت درمانی عسل تکیه شده است، در روایات متعددی از امام علی علیه السلام و امام صادق علیه السلام و بعضی دیگر از معصومین نقل شده که فرمودند: «مَا اسْتَشْفَى النَّاسُ بِمِثْلِ الْعَسَلِ: مردم به چیزی مانند عسل استشفاء نمی کنند»^(۱) و به تعبیر دیگر: «لَمْ يَسْتَشْفَ مَرِيضٌ بِمِثْلِ شَرْبَةِ عَسَلٍ: هیچ بیماری به مانند شربت عسل درمان نکرده است»^(۲).

و نیز در احادیث عسل برای درمان دل درد توصیه گردیده و از پیامبر اسلام نقل

۱ و ۲ - «وسائل الشیعه»، جلد ۱۷، صفحه ۷۳ تا ۷۵.

شده : « مَنْ شَرَبَ الْعُسْلَ فِي كُلِّ شَهْرٍ مَرَّةً يُرِيدَ مَا جَاءَ بِهِ الْقُرْآنُ عُوفِيَ مِنْ سَبْعٍ وَ سَبْعِينَ ذَاً : کسی که (لا اقل) هر ماه یک بار عسل بنوشد و شفایی را که قرآن از آن یاد کرده بطلبد ، خدا او را از ۷۷ نوع بیماری شفا می بخشد » . (۱)

ولی البته از آن جا که هر حکم عامی ، استثنایی دارد ، موارد نادری وجود دارد که نوشیدن عسل در آن نهی شده است .

﴿ ۷۰ ﴾ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّيْكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ

خداوند شما را آفرید ، سپس شما را می میراند ، بعضی از شما به سنین بالای عمر می رسند ، به طوری که بعد از علم و آگاهی چیزی نخواهند دانست (و همه چیز را

فراموش می‌کنند) خداوند عالم و قادر است .

«أَزْدَلُ» از مادهٔ رَزَلْ به معنی چیز پست و نامطلوب است و منظور از «أَزْدَلِ الْعُمُرِ» ، سنین بسیار بالا است که ناتوانی و نسیان وجود انسان را فرامی‌گیرد به حدی که قادر به انجام حوائج ابتدایی خود نیست و به همین دلیل قرآن آن را سال‌های نامطلوب عمر شمرده است ، بعضی از مفسران آن را سن ۷۵ سالگی و بعضی ۹۰ سالگی و بعضی ۹۵ سالگی شمرده‌اند ، ولی حق آن است که سن معینی ندارد و نسبت به اشخاص متفاوت است .

هم حیات از ناحیهٔ او است و هم مرگ، تا بدانید این شما نیستید که آفرینندهٔ مرگ و حیاتید . مقدار طول عمر شما نیز در اختیار تان نیست ، بعضی در جوانی یا نزدیک به پیری از دنیا می‌روند ولی « بعضی از شما به بالاترین و بدترین سالیان عمر یعنی نهایت پیری بازمی‌گردند » (قَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَزْدَلِ الْعُمُرِ) .

« و نتیجهٔ این عمر طولانی آن خواهد شد که بعد از علم و دانش و آگاهی چیزی نخواهد داشت » و همه چیز را به دست فراموشی می‌سپارند (لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا) .

درست مانند آغاز عمر و سنین کودکی که یک پارچه نسیان بود و فراموش کاری و ناآگاهی، آری « خداوند آگاه و قادر است » (إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ) .
 همه قدرت‌ها در اختیار او است و به هر مقدار که صلاح بداند می‌بخشد و به هر موقع که لازم ببیند می‌گیرد .

﴿ ۷۱ ﴾ **وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ**

خداوند بعضی از شما را بر بعضی دیگر از نظر روزی برتری داد (چرا که استعدادها و تلاش‌هایتان متفاوت است) اما آن‌ها که برتری داده شده‌اند حاضر نیستند، از روزی خود به بردگانشان بدهند و همگی مساوی گردند، آیا آن‌ها نعمت خدا را انکار می‌کنند؟

آیا ایجاد تفاوت با عدالت سازگار است؟

در این جا این سؤال پیش می‌آید که آیا ایجاد تفاوت و اختلاف از نظر رزق و روزی در میان مردم با اصول عدالت پروردگار و مساواتی که باید بر نظام جوامع بشری حاکم باشد،

سازگار است ؟

در پاسخ این سؤال باید به دو نکته دقیقاً توجه داشت :

۱- بدون شک اختلافی که در میان انسان‌ها از نظر بهره‌های مادی و درآمدها وجود دارد قسمت مهمش مربوط به تفاوت استعدادهای آنها است ، این تفاوت استعدادهای جسمانی و روحانی که سرچشمه تفاوت در کمیت و کیفیت فعالیت‌های اقتصادی می‌شود بهره بعضی را بیشتر و درآمد بعضی را کمتر می‌کند .

البته تردیدی نیست که گاهی صرفاً حوادثی که از نظر ما جنبه تصادف دارد سبب می‌شود که بعضی به مواهب بیشتری دست یابند ، ولی این‌ها را می‌توان امور استثنایی شمرد ، آنچه پایه و ضابطه اصلی در غالب موارد است ، همان تفاوت در کمیت یا کیفیت تلاش‌ها است (البته موضوع بحث ما یک جامعه سالم و خالی از استثمار و بهره‌کشی‌های ظالمانه است ، نه جوامع منحرف که از قوانین آفرینش و نظام انسان برکنارند) .

حتی کسانی را که گاهی ما آنها را انسان‌های بی‌دست و پا و بی‌عرضه‌ای می‌پنداریم و از

این که درآمدهای قابل ملاحظه‌ای دارند تعجب می‌کنیم اگر با دقت بیشتری در جسم و روان و اخلاق آن‌ها بیندیشیم و قضاوت‌هایی که از مطالعات سطحی سرچشمه می‌گیرد دور بینکنیم خواهیم دید که آن‌ها غالباً نقطه قوتی داشته‌اند که به جایی رسیده‌اند .

به هر حال این تفاوت درآمدها از تفاوت استعدادهایی سرچشمه می‌گیرد که آن هم نیز از مواهب الهی است ، ممکن است در پاره‌ای از موارد اکتسابی باشد ولی در پاره‌ای از موارد قطعاً غیراکتسابی است ، بنابراین حتی در یک جامعه سالم از نظر اقتصادی نیز تفاوت درآمدها غیرقابل انکار است ، مگر این که بتوانیم انسان‌های قالبی هم شکل و هم رنگ و هم استعداد بسازیم که هیچ‌گونه تفاوتی باهم نداشته باشند و تازه اول دردسر و مشکلات است .

۲- بدن یک انسان ، یا اندام یک درخت ، یا یک بوته گل را در نظر بگیرید ، آیا امکان دارد این ساختمان موزون با تساوی میان اعضاء و اندام‌ها از هر نظر پیدا شود ؟ آیا قدرت مقاومت و استعداد ریشه درختان می‌تواند با گلبرگ‌های لطیف شکوفه‌ها و استخوان پاشنه پا با پرده‌های ظریف شبکیه چشم از هر نظر یکسان باشد و اگر ما بتوانیم آن‌ها را

یکسان کنیم آیا فکر می‌کنید کار صحیحی انجام داده‌ایم؟

اگر از «شعارهای» کاذب و خالی از «شعور» بگذریم، فرض کنید ما یک روز بتوانیم همان انسان‌های قالبی و خیالی از هر نظر بسازیم و کره زمین را از پنج هزار میلیون نفر انسان هم شکل و هم قواره و هم ذوق و هم فکر و همسان از هر نظر، درست مانند سیگارهایی که به یک کارخانه سفارش داده‌اند، پر کنیم.

آیا آن روز زندگی خوبی نصیب انسان‌ها خواهد شد؟ مسلماً نه، جهنمی پیدا می‌شود که همه در آن در زحمت خواهند بود، همه به یک سو حرکت می‌کنند، همه یک چیز می‌خواهند همه یک پست می‌طلبند، همه یک نوع غذا را دوست دارند و همه می‌خواهند یک کار واحد انجام دهند.

بدیهی است خیلی زود عمر چنین زندگی پایان می‌یابد و به فرض باقی بماند زندگی خسته کننده بی‌روح و یکنواختی خواهد بود که چندان تفاوتی با مرگ ندارد. بنابراین وجود تفاوت در استعدادها و آنچه لازمه این تفاوت است، برای حفظ نظام و

حتی برای پرورش استعدادهای مختلف، نهایت لزوم را دارد و شعارهای کاذب هرگز نمی‌تواند جلو این واقعیت را بگیرد.

اما مبدا این سخن را چنین تفسیر کنید که ما جامعه طبقاتی و نظام استثمار و استعمار را با این سخن می‌پذیریم، نه هرگز، منظور تفاوت‌های طبیعی است و نه مصنوعی و تفاوت‌هایی است که در عین حال مکمل یکدیگر و معاون یکدیگر بوده باشند، نه سدی بر سر راه پیشرفت یکدیگر ایجاد کنند و به تجاوز و تعدی پردازند.

و به تعبیر دیگر، تفاوت‌های استعدادها باید در مسیر سازنده به کارافتد، درست مانند تفاوت ساختمان اعضاء یک بدن، یا اندام یک گل، آن‌ها در عین تفاوت معاون یکدیگرند، نه مزاحم یکدیگر.

کوتاه سخن این‌که: نباید تفاوت‌های استعدادها و درآمدها باعث سوء استفاده در راه ایجاد

جامعه طبقاتی گردد. (۱)

و به همین دلیل در پایان آیه مورد بحث می‌فرماید: «آیا آن‌ها نعمت خدا را انکار می‌کنند: أَفَبِغَمَةٍ مِنَ اللَّهِ يَجْحَدُونَ».

اشاره به این‌که این تفاوت‌ها در صورت طبیعی (نه صورت مصنوعی و ظالمانه) از نعمت‌های خدا است که برای حفظ نظام مجتمع بشری ایجاد شده است. **اسباب و سرچشمه‌های روزی**

بدون شک انسان‌ها از نظر استعدادها و مواهب خداداد با هم متفاوتند، ولی با این حال آنچه مایه اصلی پیروزی‌ها را تشکیل می‌دهد تلاش و سعی و کوشش آدمی است، آن‌ها که

۱- در زمینه فلسفه تفاوت/استعدادها و بهره‌های ناشی از آن، در جلد ۳ تفسیر نمونه صفحه ۳۶۵ به بعد نیز مشروحاً بحث شده است.

سختکوش ترند ، پیروز ترند و آن‌ها که تنبل ترند و کم تلاش ترند ، محروم ترند .
به همین دلیل قرآن ، بهره انسان را متناسب با سعی او می‌شمرد و صریحاً می‌گوید: «
وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (۳۹ / نجم) .

و در این میان به کار بستن اصول تقوی و درستکاری و امانت و نظامات و قوانین الهی و
اجرای اصول عدل و داد ، اثر فوق‌العاده عمیقی دارد ، چنان که قرآن می‌گوید : « وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ
الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ : اگر مردمی که در شهرها و آبادی‌های
روی زمین زندگی می‌کنند ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند ، درهای برکات از آسمان و
زمین را به روی آن‌ها می‌گشاییم » (۹۶ / اعراف) .

و نیز می‌گوید : « وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ : کسی که تقوا را
پیشه کند خداوند گشایشی برای او می‌دهد و از آن‌جا که گمان ندارد به او روزی می‌بخشد » (۲ و ۳ / طلاق) .
و نیز به همین دلیل ، نقش انفاق را در وسعت روزی یادآور شده و می‌گوید : « اِنْ
تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً يُّضَاعِفْهُ لَكُمْ : اگر به خدا قرض الحسنه دهید یعنی در راه او انفاق کنید آن را

برای شما مضاعف می‌گرداند» (۱۷ / تغابن) .

خلاصه این‌که اگر نظام حاکم بر اقتصاد جامعه ، نظام تقوا و درستی و پاکی و تعاون و همکاری و انفاق باشد بدون شک چنین جامعه‌ای نیرومند و سربلند خواهد شد ، اما اگر به عکس نظام استثمار و تقلب و چپاول و تجاوز و فراموش کردن دیگران باشد چنین جامعه‌ای از نظر اقتصادی نیز عقب مانده خواهد بود و رشته زندگی مادی آن‌ها نیز متلاشی می‌گردد . لذا در روایات اسلامی ، فوق‌العاده به مسأله تلاش و کوشش توأم با تقوا برای کسب روزی اهمیت داده شده است ، تا آن‌جا که امام صادق علیه السلام می‌فرماید : « لَا تَكْسَلُوا فِي طَلَبِ مَعَايِشِكُمْ فَإِنَّ أَبَائَنَا كَانُوا يَرْكُضُونَ فِيهَا وَ يَطْلُبُونَهَا : در تحصیل روزی تنبلی نکنید زیرا پدران ما در این راه می‌دویدند و آن را طلب می‌کردند » .^(۱)

و نیز از همان امام بزرگوار می‌خوانیم: «الْكَاذُ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ: کسی که برای خانواده خود، تلاش روزی می‌کند، مانند مجاهدان راه خدا است»^(۱)

حتی دستور داده شده است که مسلمانان صبح هرچه زودتر از خانه خارج شوند و به دنبال تلاش برای زندگی بروند^(۲) و از جمله کسانی که دعایشان هرگز به استجاب نمی‌رسد، کسانی‌اند که تنی سالم دارند و گوشه خانه نشسته و تنها برای گشایش روزی دعا می‌کنند. در این‌جا این سؤال پیش می‌آید پس چرا در آیات و روایات بسیاری، روزی به دست خدا معرفی شده است و تلاش در راه آن مذموم است؟

در پاسخ این سؤال باید به دو نکته توجه داشت:

۱ و ۲- «وسائل»، جلد ۱۲، صفحه ۴۸.

﴿ ۱ - دقت در منابع اسلامی نشان می‌دهد که آیات و یا روایاتی که در نظر سطحی و ابتدایی متضاد به نظر می‌رسند ، هرکدام به یکی از ابعاد مسأله‌ای که دارای بعدهای مختلفی است نظر دارند که غفلت از این ابعاد موجب توهم تناقض شده است .

آن‌جا که مردم با ولع و حرص هرچه شدیدتر به دنبال زرق و برق جهان ماده می‌روند و برای نیل به آن هیچ جنایتی را فروگذار نمی‌کنند ، دستوره‌ای مؤکد و پشت سرهم وارد می‌شود و آن‌ها را به ناپایداری دنیا و بی‌ارزش بودن مال و جاه توجه می‌دهد .

و آن‌جا که گروهی به بهانه زهد ، دست از کار و کوشش و تلاش می‌کشند ، اهمیت کار و کوشش به آن‌ها گوشزد می‌شود ، در حقیقت برنامه رهبران راستین نیز باید چنین باشد که جلو افراط و تفریط‌ها را به طرز شایسته‌ای بگیرند .

آیات و روایاتی که تأکید می‌کند روزی دست خدا است و سهم و بهره هرکسی را خدا تعیین کرده در حقیقت برای پایان دادن به حرص و ولع و دنیاپرستی و فعالیت بی‌قید و شرط و بی‌حد و مرز برای کسب درآمد بیشتر است ، نه این‌که هدف آن خاموش کردن شعله‌های

گرم و داغ نشاط کار و کوشش برای زندگی آبرومندانه و مستقل و خودکفا است .
و با توجه به این واقعیت ، تفسیر روایاتی که می‌گوید : بسیاری از روزی‌ها است که اگر شما هم به دنبال آن نروید به دنبال شما می‌آید ، روشن می‌شود .

﴿ ۲ - از نظر جهان بینی توحیدی همه چیز به خدا منتهی می‌شود و یک خداپرست موحد راستین چیزی را از ناحیه خود نمی‌داند ، بلکه هر موهبتی به او می‌رسد ، سرچشمه آن را از خدا می‌بیند و می‌گوید : « بِيَدِكَ الْخَيْرِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ : کِلِد همه خوبی‌ها و نیکی‌ها به دست تو است و تو بر هر چیزی قادر و توانایی » (۲۶/آل عمران) .

و به این ترتیب او باید در هر مورد توجه به این حقیقت داشته باشد که حتی فرآورده‌های سعی و کوشش و فکر و خلاقیت او نیز اگر درست بنگرد از طرف خدا است و اگر یک لحظه نیز لطفش برگرفته شود همه این‌ها خاموش می‌گردد .

ولی آنچه مسلم است درکنار همه این بحث‌ها ، اساس و پایه کسب روزی ، تلاش و فعالیت صحیح و مثبت و سازنده و دور از هرگونه افراط و تفریط است و اما روزی‌هایی که

بدون تلاش به انسان می‌رسد، جنبه فرعی دارد نه اساسی و شاید به همین دلیل، علی علیه السلام در کلمات قصارش در درجه اول، روزی‌هایی را ذکر می‌کند که انسان به دنبال آن می‌رود سپس آن‌ها که به دنبال انسان می‌آید: «يَا بَنِي آدَمُ! ارْزُقُوا رِزْقَانِ رِزْقُ تَطْلُبُهُ وَ رِزْقُ يَطْلُبُكَ: ای فرزندان آدم روزی دو گونه است یکی آن روزی که تو به دنبال آن می‌روی و دیگری آن روزی که او به دنبال تو می‌آید» (۱).

﴿۷۲﴾ وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَ حَفَدَةً وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ
و خداوند برای شما از جنس خودتان همسرانی قرار داد و برای شما از همسرانتان، فرزندان و نوه‌ها و از طیبات به شماروزی داد، آیا به باطل ایمان می‌آورند و نعمت

خدا را انکار می‌کنند.

« حَقْدَةٌ » جمع « خَافِد » در اصل به معنی کسی است که بدون انتظار پاداش ، با سرعت همکاری می‌کند ، ولی در آیه مورد بحث به عقیده بسیاری از مفسران ، منظور نوه‌ها است و بعضی خصوص نوه‌های دختری را گفته‌اند .

« الطَّيِّبَاتِ » در این جا مفهوم وسیعی دارد که هرگونه روزی پاکیزه را شامل می‌شود خواه جنبه مادی داشته باشد یا معنوی ، جنبه فردی داشته باشد یا اجتماعی .
این چه نوع قضاوتی است ؟ و این چه برنامه نادرستی است ؟ که انسان سرچشمه نعمت‌ها را فراموش کرده و به سراغ بت‌ها رود که منشأ کمترین اثری نیست و مصداق روشن « باطل » در تمام ابعاد است .

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٧٣﴾

آنها غیر از خدا موجوداتی را می‌پرستند که مالک روزی آنها از آسمان‌ها و زمین

نیستند و توانایی بر این کار را ندارند .

در حقیقت جمله « لَا يَسْتَطِيعُونَ » دلیلی است برای جمله « لَا يَفْلِكُونَ » یعنی آن‌ها مالک چیزی از روزی‌ها نیستند به دلیل این‌که کمترین قدرتی برای خلقت یا حفظ آن‌ها ندارد .

﴿ ۷۴ ﴾ فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

بنابراین برای خدا امثال (و شبهه) قایل نشوید . چرا که خدا می‌داند شما نمی‌دانید .

برای خدا شبهه قرار ندهید

بعضی از مفسران گفته‌اند جمله « فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ » اشاره به منطقی است که مشرکان عصر جاهلی داشته‌اند (و شبهه آن در میان بعضی از مشرکان عصر ما نیز دیده می‌شود) آن‌ها می‌گفتند ما اگر به سراغ بت‌ها می‌رویم به خاطر این است که ما شایسته پرستش خدا نیستیم باید به سراغ بت‌ها برویم که آن‌ها مقربان درگاه‌او هستند . خداوند همانند یک پادشاه بزرگ است که وزراء و خاصان او به سراغ او می‌روند ، ولی توده مردم که دسترسی به او ندارند به سراغ حواشی و خاصان و مقربانش خواهند رفت .

این‌گونه منطق‌های زشت و غلط که گاهی در لباس یک مثل انحرافی مجسم می‌گردد یکی از خطرناک‌ترین منطق‌ها است .

قرآن در پاسخ آن‌ها می‌گوید : « برای خداوند مثال نزنید » یعنی مثالی که متناسب با افکار محدود و موجودات « ممکن » و مملو از نقایص است .

شما اگر توجه به احاطه وجودی خداوند نسبت به همه موجودات و لطف و مرحمت بی‌انتهای او و نزدیکی به خودتان می‌داشتید ، تا آن‌جا که از شما به شما نزدیک‌تر است ، هرگز برای توجه به خدا به وسائط متوجه نمی‌شدید .

خدایی که شما را دعوت به نیایش و سخن گفتن مستقیم با خودش کرده و درهای خانه‌اش را شب و روز به روی شما بازگذاشته ، این خدا را نباید به پادشاه جبار و مستکبری تشبیه کرد که درون قصرش خزیده و جز عده معدودی ، راه به درون خانه او ندارند « فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ » .

یکی از خطرناک‌ترین پرتگاه‌هایی که در راه شناخت صفات او وجود دارد ، پرتگاه تشبیه

است ، یعنی صفات او را با بندگان مقایسه کردن و شبیه دانستن ، چرا که خدا وجودی است بی نهایت از هر نظر و دیگران وجودهایی هستند محدود از هر جهت و هرگونه تشبیه و تمثیل در این جا مایه بعد و دوری از شناخت او می شود. حتی در آن جایی که ناچار می شویم ذات مقدس او را به نور و مانند آن تشبیه کنیم باید توجه داشته باشیم که این گونه تشبیهات ، به هر حال ناقص و نارسا است و تنها از یک جنبه قابل قبول است نه از تمام جهات .

درحالی که بسیاری از مردم توجه به این واقعیت ندارند ، غالباً در درّه تشبیه و قیاس سقوط می کنند و از حقیقت توحید به دور می افتند و لذا قرآن کراراً هشدار می دهد ، گاهی با جمله « وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ » چیزی شبیه او نمی باشد (۴ / توحید) و گاهی با جمله « فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ » که در آیات فوق آمده است ، مردم را به این واقعیت توجه می دهد .

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَ مَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّْا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

خداوند مثالی زده : بردهٔ مملوکی را که قادر بر هیچ چیز نیست و انسان (با ایمانی) را که رزق نیکو به او بخشیده است و او پنهان و آشکار از آنچه خدا به او داده انفاق می‌کند ، آیا این دو نفر یکسانند؟ شکر خدا را است ، ولی اکثر آنها نمی‌دانند.

دو مثال زنده برای مؤمن و کافر

در نخستین مثال ، « مشرکان » را به بردهٔ مملوکی که توانایی هیچ چیز را ندارد و « مؤمنان » را به انسانی غنی و بی‌نیازی که از امکانات خود همگان را بهره‌مند می‌سازد تشبیه می‌کند و می‌گوید : « خداوند بردهٔ مملوکی را به عنوان مثال ذکر می‌کند که قادر بر هیچ چیز نیست » .

نه قدرت تکوینی چندانی دارد ، زیرا در چنگال مولایش همیشه اسیر است و از هر نظر محدود و نه قدرت تشریعی ، زیرا حق تصرف در اموال خود (اگر اموالی داشته باشد) و همچنین سایر قراردادهای مربوط به خویش را ندارد .

آری بندهٔ بندگان خدا بودن ، نتیجه‌ای جز اسارت و محدودیت از هر نظر نخواهد داشت.

« و در مقابل آن انسان با ایمانی را مثل می‌زند که به او رزق حسن و انواع روزی‌ها و مواهب پاکیزه

بخشیده است: «وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا» .

این انسان آزاده با داشتن امکانات فراوان «پنهان و آشکار از آنچه در اختیار دارد انفاق می کند: فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا» .

«آیا این دو نفر یکسانند؟ هَلْ يَسْتَوُونَ» .

مسلماً نه، بنابراین «همه حمد و ستایش مخصوص خداست: الْحَمْدُ لِلَّهِ» .
خداوندی که بنده اش آزاده و پر قدرت و پر بخشش است، نه از آن بدها که بندگان
آن چنان ناتوان و محدود و بی قدرت و اسیرند .

«ولی اکثر آنها (مشرکان) نمی دانند: بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» .

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى
مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَأِنَاءٍ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ
عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

و خداوند مثالی (دیگر) زده است: دو نفر را که یکی از آن دو گنگ مادر زاد است و

قادر بر هیچ کاری نیست و سربار صاحبش می‌باشد، او را به سراغ هرکاری بفرستد عمل خوبی انجام نمی‌دهد، آیا چنین انسانی باکسی که امر به عدل و داد می‌کند و بر راه راست قرار دارد مساوی است؟

راغب در مفردات می‌گوید: «أَبْكُمْ» به معنی کسی است که به‌طور مادرزاد گنگ متولد می‌شود (و آخرس به هرگونه گنگ گفته می‌شود) و بنابراین «كُلُّ أَبْكُمْ أَخْرَسٌ وَ لَيْسَ كُلُّ أَخْرَسٍ أَبْكُمْ» هر ابکمی، اخرس است اما هر اخرسی، ابکم نیست، سپس اضافه می‌کند گاهی این ماده در مورد کسی اطلاق می‌شود که به خاطر ضعف عقل از سخن گفتن عاجز و ناتوان است. دگر بار مثال گویای دیگری برای بندگان بت پرست و مؤمنان راستین می‌زند و آن‌ها را به ترتیب به گنگ مادرزادی که در عین حال برده و ناتوان است و یک انسان آزاده گویا که دائماً به عدل و داد دعوت می‌کند و بر صراط مستقیم قرار دارد تشبیه می‌نماید، می‌فرماید: «خداوند دو مرد را مثل زده است، که یکی از آن‌ها گنگ مادر زاد است و قادر بر هیچکاری نیست: وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ».

«او در عین برده بودن سرباری است برای مولا و صاحبش: وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ». به همین دلیل «او را به دنبال هر برنامه‌ای بفرستد توانایی بر انجام کار خوبی ندارد: أَيْنَمَا يُوجَّهْهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ».

به این ترتیب او دارای چهار صفت کاملاً منفی است: گنگ مادر زاد بودن، ناتوانی مطلق، سربار صاحبش بودن و هنگامی که به دنبال کاری فرستاده شود هیچ گام مثبتی برنخواهد داشت.

این صفات چهارگانه که در عین حال علت و معلول یکدیگرند، ترسیمی از یک انسان، صددردصد منفی است، که وجودش، منشأ هیچ خیر و برکتی نمی‌باشد و سربار جامعه و یا خانواده خویش است.

«آیا چنین کسی با آن‌کس که زبان گویا و فصیح دارد و مرتباً به عدل و داد دعوت می‌کند و بر جاده صاف و راه راست قرار دارد، مساوی است؟: هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ». گرچه در این جا بیش از دو صفت بیان نشده: دعوت مستمر به عدل و داد و داشتن روش

مستقیم و برنامه صحیح و خالی از هرگونه انحراف ، ولی این دو صفت خود بیانگر صفات دیگری است ، آیا کسی که دائماً دعوت به عدل و داد می‌کند ، ممکن است شخصی گنگ یا ترسو و بی شخصیت بوده باشد ؟ نه هرگز ، چنین کس زبانی گویا و منطقی محکم و اراده‌ای نیرومند و شجاعت و شهامت کافی دارد .

آیا کسی که همواره بر صراط مستقیم گام می‌زند ، انسان بی‌دست و پا و ناتوان و بی‌هوش و کم عقل است ؟ هرگز ، مسلماً شخصی است کنجکاو ، باهوش ، پرتدبیر و با استقامت . مقایسه این دوفرد با هم ، بیانگر فاصله زیادی است که در میان طرز فکر بت پرستی و خداپرستی وجود دارد و روشن کننده تفاوت این دو برنامه و پرورش یافتگان این دو مکتب است .

نقش « عدالت » و « راستی » در زندگی انسان‌ها

در آیه فوق از میان تمام برنامه‌های موحدان انگشت روی دعوت به عدل و گام نهادن بر جاده مستقیم گذارده شده است و این نشان می‌دهد که ریشه اصلی خوشبختی یک انسان یا یک جامعه انسانی در این دو است : داشتن برنامه صحیحی که نه شرقی باشد و نه غربی ، نه

منحرف به چپ و نه به راست و سپس دعوت به اجرای عدالت آن هم نه به صورت یک برنامه موقت بلکه همان گونه که جمله «يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» می گوید (با توجه به این که فعل مضارع معنی استمرار را می رساند) یک برنامه مستمر و همیشگی باشد .
در روایتی که از طرق اهل بیت نقل شده در تفسیر آیات فوق می خوانیم «الَّذِي يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَيْمَّةُ» : کسی که دعوت به عدل می کند ، امیرمؤمنان و امامانند .^(۱)
بعضی از مفسران جمله «مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» را به «حمزه» و «عثمان بن مظعون» و یا «عمار» و «أَبِیْكُمْ» را به «ابی بن خلف» و «ابو جهل» و مانند آن ها تفسیر کرده اند .
روشن است که همه این ها از قبیل بیان مصداق های واضح و مهم می باشد و هرگز دلیل بر انحصار نیست ، این تفسیرها ضمناً مشخص می کند که آیات فوق در صدد بیان تشبیهی برای

۱- «نور الثقلین» ، جلد ۳ ، صفحه ۷۰ .

مشرکان و مؤمنان است نه بت‌ها و خداوند .

﴿۷۷﴾ **وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ
إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**

غیب آسمان‌ها و زمین از آن خدا است (و او همه را می‌داند) و امر قیامت (به قدری آسان است) درست همانند چشم برهم زدن و یا از آن هم نزدیک‌تر است چرا که خدا بر هر چیزی توانا است .

«لَفَح» در اصل به معنی درخشیدن برق است سپس به معنی نگاه سریع آمده است ، ضمناً باید توجه داشت که «او» در این جا به معنی «بَلْ» است . گویا این پاسخی است به ایرادی که منکران معاد جسمانی داشته‌اند و می‌گفتند هنگامی که ما مردیم و ذرات خاک ما در هر گوشه‌ای پراکنده شد، چه کسی از آن‌ها آگاهی دارد که جمع‌آوریشان کند ؟

به علاوه به فرض که ذرات آن‌ها جمع‌آوری شود و به حیات بازگردند چه کسی است که از

اعمال آنها که به دست فراموشی سپرده شده است آگاه باشد و پرونده آنها را مورد رسیدگی قرار دهد ؟

آیه فوق در یک جمله این سؤال را در همه ابعادش پاسخ می گوید که خدا غیب همه آسمانها و زمین را می داند ، او همه جا همیشه حاضر است ، بنابراین اصولاً غیب و پنهانی برای او مفهوم ندارد ، همه چیز برای او شهود است و این تعبیرات مختلف بامقایسه به وجود ما است و هماهنگ با منطق ما :

سپس اضافه می کند: «وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ».

و این در واقع اشاره به ایراد دیگری از منکران معاد است که می گفتند : چه کسی توانایی براین کار دارد ، این کار فوق العاده مشکلی است ، قرآن در پاسخ آنها می گوید : برای شما که قدرت ناچیزی دارید این برنامه مشکل به نظر می رسد اما برای خداوندی که قدرتش بی پایان است آن قدر ساده است همانند یک چشم برهم زدن شما که هم سریع است و هم بسیار آسان .

جالب این‌که بعد از بیان تشبیه قیام قیامت به یک نگاه سریع یا چشم برهم زدن ، جمله «أَوْ هُوَ أَقْرَبُ» (یا از این نزدیک‌تر) را بیان می‌کند ، یعنی حتی تشبیه به نگاه سریع به خاطر تنگی بیان است به گونه‌ای سریع است که اصلاً زمان برای آن مطرح نیست و اگر تعبیر به «كَلَّمَحِ الْبَصَرِ» شده به خاطر آن است که کوتاه‌ترین زمان در منطق شما این است .
 ﴿٧٨﴾ **وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ**

و خداوند شما را از شکم مادران خارج نمود درحالی که هیچ نمی‌دانستید، اما برای شما گوش و چشم و عقل قرار داد، تا شکر نعمت او را به‌جا آورید .

انسان در آغاز هیچ علمی نداشت

این آیه به وضوح می‌گوید انسان در آغاز تولد ، مطلقاً علمی نداشته ، بنابراین هرچه کسب کرده بعد از تولد و به‌وسیله ابزاری که خدا در اختیارش قرار داده بوده است . در این جا این سؤال پیش می‌آید که چگونه قرآن می‌گوید به هنگام خارج شدن از محیط

جنین هیچ چیز نمی دانستید درحالی که ما دارای یک سلسله علوم فطری هستیم ، مانند آگاهی از توحید و خداشناسی و همچنین مسائل بدیهی (مثل عدم اجتماع نقیضین و یا این که مثلاً کل از جزء بزرگ تر است و یا در مسائل اجتماعی و اخلاقی مانند حسن عدالت و قبح ظلم و امثال این ها) همه این ها علومی هستند که در نهاد ما از آغاز قرار داشته و با ما از مادر متولد شده است ، پس چگونه قرآن می گوید در آغاز تولد هیچ نمی دانستید .

آیا حتی علم ما به وجود خویشتن که علم حضوری محسوب می شود نیز وجود نداشت و از طریق «سمع و بصر و افئده» (گوش و چشم و عقل) به دست آمد ؟

در پاسخ این سؤال می گوییم : بدون شک حتی این علوم بدیهی و ضروری و فطری در آن لحظه به صورت « فعلیت » در انسان نبود ، تنها استعداد و قوه آن در نهاد آدمی وجود داشت و به تعبیر دیگر ما ، در لحظه تولد از همه چیز غافل بودیم حتی از خویشتن خویش ، ولی درک بسیاری از حقایق به صورت بالقوه در ما نهفته بود ، کم کم چشم ما قدرت بینایی پیدا کرد و گوش قدرت شنوایی و عقل قدرت درک و تجزیه و تحلیل یافت و ما از این

مواهب سه گانه الهی بهره مند شدیم ، نخست تصورات بسیاری از اشیاء را از طریق حس درک کردیم و آن را به عقل سپردیم سپس از آن ها مفاهیم کلی و کلی تر ساختیم و از طریق « تعمیم » و « تجرید » به حقایق عقلی دست یافتیم .

قدرت تفکر ما به جایی می رسد که از خویشتن (به عنوان یک علم حضوری آگاه می شویم) سپس علوم و دانش هایی که به صورت بالقوه در نهاد ما بود ، جان می گیرد و فعلیت پیدا می کند و ما این علوم بدیهی و ضروری را پایه ای قرار می دهیم برای شناخت علوم نظری و غیر بدیهی .

بنابراین عمومیت و کلیت آیه که می گوید : در آغاز تولد هیچ نمی دانستید تخصیص و استثنایی بر نداشته است .

نعمت ابزار شناخت

بدون شک هرگز عالم خارج به درون وجود ما راه نمی یابد ، بلکه تصویر و ترسیم و اشکالی از آن با وسایلی در روح ما نقش می بندد و به این ترتیب همیشه شناخت ما نسبت به

جهان خارج به وسیله ابزاری صورت می گیرد که از همه مهم تر سمع و بصر (چشم و گوش) است . این ابزار آن چه را از خارج دریافته اند به ذهن و فکر ما منتقل می سازند و ما با نیروی عقل و اندیشه آن را درمی یابیم و به تجزیه و تحلیل آن می پردازیم : به همین دلیل در آیه فوق ، پس از بیان عدم آگاهی مطلق انسان به هنگام گام نهادن در این جهان ، می فرماید : « خداوند چشم و گوش و دل در اختیارشان گذاشت » (تا حقایق هستی را دریابید) .

و اگر می بینیم نخست از « گوش » نام می برد و سپس از « چشم » ، با این که چشم ظاهراً دایره فعالیت وسیع تری دارد شاید به خاطر آن است که در نوزاد نخست فعالیت گوش شروع می شود و بعد از مدتی چشم ها قدرت دیدار پیدا می کنند ، زیرا چشم در عالم رحم مادر که تاریکی مطلق بر آن حکومت می کند در آغاز تولد آمادگی برای پذیرش اشعه نور ندارد و به همین دلیل بعد از تولد غالباً بسته است ، تدریجاً به نور عادت می کند و قدرت دید در آن زنده می شود ، در حالی که گوش انسان به اعتقاد بعضی حتی در عالم جنین کم و بیش

قدرت شنوایی دارد و آهنگ قلب مادر را می‌شنود و به آن عادت می‌کند .
 از این گذشته انسان با چشم ، تنها امور حسی را می‌بیند درحالی که گوش وسیله‌ای است
 برای تعلیم و تربیت در همه زمینه‌ها ، زیرا از طریق شنیدن کلمات به همه حقایق اعم از
 آنچه در دایره حس است و آنچه بیرون از دایره حس آشنا می‌گردد ، درحالی که چشم این
 وسعت عمل را ندارد ، درست است که انسان با خواندن کلمات از طریق چشم می‌تواند به
 این مسائل آشنا شود اما می‌دانیم خواندن و سواد در مورد همه انسان‌ها جنبه عمومی ندارد ،
 درحالی که شنیدن کلمات عمومی است .

اما این که چرا « سَمْع » به صورت مفرد ذکر شده و « أَبْصَار » (جمع بصر) به صورت
 جمع ؟ دلیل آن ، در جلد ۱ تفسیر نمونه ذیل آیه ۷ سوره بقره بیان شده است .
 این نکته نیز قابل توجه است که « فؤاد » گرچه به معنی قلب (عقل) آمده است ، ولی این
 تفاوت را با قلب دارد ، که در معنی فؤاد ، جوشش و افروختگی و یا به تعبیر دیگر تجزیه و
 تحلیل و ابتکار افتاده است .

راغب در « مفردات » می گوید : « الْفُؤَادُ كَالْقَلْبِ لَكِنْ يُقَالُ لَهُ فُؤَادٌ إِذَا اغْتَبِرَ فِيهِ مَعْنَى التَّفَوُّدِ أَيْ التَّوَقُّدِ : فُؤَادٌ مِثْلُ قَلْبٍ » و لكن این کلمه در جایی گفته می شود که افزونگی و پختگی در آن منظور باشد « (و مسلماً این موضوع پس از تجربه کافی به انسان دست می دهد و به هر حال گرچه ابزار شناخت منحصر به این دو، یا این سه، نیست) ولی مسلماً مهم ترین ابزار همین ها است . زیرا علم انسان یا از طریق « تجربه » حاصل می شود یا « استدلالات عقلی » اما تجربه بدون استفاده از چشم و گوش امکان ندارد و اما استدلالات عقلی از طریق فؤاد یعنی عقل صورت می گیرد .

از آن جا که نعمت ابزار شناخت برترین نعمتی است که به انسان داده شده است ، چرا که نه تنها با چشم و گوش ، آثار خدا را در پهنه هستی می نگرد و سخنان رهبران الهی را می شنود و با دل درک و تجزیه و تحلیل می کند ، بلکه در زندگی مادی او نیز هرگونه پیشرفت و ترقی و تکامل مرهون این سه وسیله است ، لذا بلافاصله بعد از آن با جمله « لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ » اهمیت این سه موضوع را یادآور می شود ، یعنی این وسایل را به شما داد تا عالم و آگاه

شوید و سپس شکر این همه آگاهی و علم و دانش که بزرگ‌ترین امتیاز شما از حیوانات است به جای آورید و بدون شک هیچ انسانی قادر بر ادای شکر این سه نعمت بزرگ نیست جز این‌که عذر تقصیر به درگاه خدا آورد .

﴿۷۹﴾ أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْ السَّمَاءِ مَا يُفْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

آیا آن‌ها به پرندگانی که بر فراز آسمان تسخیر شده‌اند نظر نمی‌کنند؟ هیچ‌کس جز خدا آن‌ها را نگاه نمی‌دارد ، در این نشانه‌هایی است (از عظمت و قدرت خدا) برای کسانی که ایمان دارند .

« جَوْ » در لغت به معنی « هوا » است (آن‌چنان‌که راغب در مفردات می‌گوید) و یا قسمتی از هوا که از زمین دور است (آن‌چنان‌که در تفسیر مجمع‌البیان و المیزان و آلوسی آمده است) می‌باشد .

و از آن‌جا که طبیعت اجسام ، جذب شدن به سوی زمین است ، حرکت پرندگان در

بالای زمین را با عنوان « مُسَخَّرَاتٍ » (تسخیر شده‌ها) بیان کرده است ، یعنی خداوند نیرویی در بال و پر آن‌ها و خاصیتی در هوا قرار داده است که به آن‌ها این امکان را می‌دهد که برخلاف قانون جاذبه به هوا پرواز کنند .

سپس اضافه می‌کند : « مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ » .

درست است که خاصیت طبیعی بال‌ها و عضلاتی که در آن آفریده شده و شکل مخصوص پرندگان و ویژگی‌هایی که در هوا موجود است ، دست به دست هم داده و به پرندگان امکان پرواز می‌دهند ، ولی چه کسی این شکل و خواص را آفریده ؟ و این نظام دقیق و حساب شده را مقرر داشته ؟

آیا طبیعت کور و کر ؟ یا کسی که از تمام خواص فیزیکی اجسام آگاه است و علم بی‌پایانش به همه این‌ها احاطه دارد ؟

و اگر می‌بینیم این امور به خدا نسبت داده می‌شود ، به خاطر همان است که سرچشمه آن از او است و این تعبیر که خواص اسباب و علل را به خدا نسبت می‌دهد در قرآن فراوان است .

و در پایان آیه می‌فرماید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» .
یعنی با چشم کنجکاو و حقیقت‌جو ، این جو و این امور را می‌نگرند و به تجزیه و تحلیل
آن می‌پردازند و در پرتو آن ایمانشان قوی‌تر و راسخ‌تر می‌گردد .

اسوار پرواز پرندگان در پهنه آسمان

درک این مسأله آسان که چرا بسیاری از شگفتی‌های جهان هستی در نظر ما زیاد
جلوه نمی‌کند ؟ زیرا همیشه آن را دیده‌ایم و به آن خو گرفته‌ایم و این عادت و خو
گرفتن در حقیقت حجابی شده است که بر این صحنه‌های شگفت‌انگیز افتاده ، به همین دلیل
اگر بتوانیم ذهن خود را از آنچه خو گرفته‌ایم تخلیه کنیم، شگفتی‌های فراوانی در اطراف
خود مشاهده خواهیم کرد .

اگر روی ساختمان پرندگان از هر نظر دقت کنیم خواهیم دید که تمام وجود آن‌ها برای
پرواز هماهنگ است : ساختمان دوکی شکل آن‌ها که مقاومت هوا را بر بدنشان به حداقل
می‌رساند ، پره‌ای سبک و توخالی آن‌ها به اضافه‌سینه پهنشان که به آن‌ها امکان سوارشدن

برامواج هوا می دهد ، ساختمان مخصوص بالها که نیروی بالابر را در آنها ایجاد می کند .
« نیروی بالابر » اصطلاح فیزیک جدید است که در مورد هواپیماها از آن استفاده می شود و خلاصه آن این است که اگر جسمی دارای دو سطح متفاوت باشد (مانند بال هواپیما که سطح زیرینش صاف و سطح رویش انحنا و برآمدگی دارد) و به طور افقی حرکت کند نیروی خاصی در آن پیدا می شود که آن را به سطح بالا می برد ، این نیرو به خاطر آن است که فشار هوا بر سطح زیرین بیشتر از سطح روین است زیرا سطح زیرین کوتاه تر و سطح روین طولانی تر است ، این مسأله مهمی است که اساس حرکت هواپیماها برآن استوار است و اگر به بالهای پرندگان دقت کنیم این موضوع را به وضوح می توان در آنها دید .
و اصولاً باید گفت که ساختمان هواپیما در جنبه های مختلف تقلیدی است از ساختمان پرندگان .

و ساختمان مخصوص دم ها که برای مانور دادن و حرکت سریع به چپ و راست و بالا و پایین (مانند دم هواپیما) به آنها کمک می کند و هماهنگی قدرت دید و سایر

حواصّ که آن‌ها را در این برنامه یاری می‌دهد ، همه اموری هستند که امکان پرواز سریع را برای پرندگان فراهم می‌سازند .

از همه این‌ها گذشته پرورش جنین به صورت جداگانه از مادر (از طریق تخم‌گذاری) سبب می‌شود که سنگینی دوران بارداری که مسلماً مانعی برای پرواز است ، از آن‌ها برداشته شود و امور فراوان دیگر که هرکدام دقیقاً از نظر فیزیکی عامل مؤثری است برای پرواز. این مجموعه ، نشان می‌دهد که علم و قدرت فوق‌العاده‌ای در پیدایش آن به کار رفته است و به گفته قرآن « إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ » .

شگفتی‌های جهان پرندگان بیش از آن است که در یک کتاب و چند کتاب بگنجد هم‌اکنون پرندگان زیادی را به نام پرندگان مهاجر می‌شناسیم که برای ادامه حیات خود به نقاط مختلف جهان سفر می‌کنند ، حتی گاهی فاصله میان قطب شمال و جنوب را که فاصله‌ای است بسیار طولانی می‌پیمایند و در این سفر دور و دراز از وسیله‌های راهنمایی مرموزی استفاده می‌کنند و در پرتو آن می‌توانند راه خود را از میان کوه‌ها و دشت‌ها و درّه‌ها و دریاها ، حتی

در روزهای ابری و احياناً شب‌های تاریک که هیچ انسانی قادر به پیدا کردن راهش نیست پیدا کنند، گاهی بر فراز آسمان در خوابند و پرواز می‌کنند. گاهی هفته‌ها بدون یک لحظه توقف شب و روز به پرواز ادامه می‌دهند بی‌آن که نیاز به غذا داشته باشند. زیرا قبل از شروع به حرکت با یک الهام درونی، بیش از اندازه غذا می‌خورند و این غذاها به صورت چربی‌ها در اطراف بدن آن‌ها ذخیره می‌شود همچنین اسرار دیگری که پرندگان در ساختن خانه، تربیت فرزندان، مبارزه با دشمنان، پیدا کردن غذاهای لازم، همکاری با یکدیگر و حتی تعاون و همزیستی باغیر خود و ماندن این‌ها که هرکدام داستان طولانی دارد.

﴿۸۰﴾ **وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَ جَعَلَ لَكُم مِّنْ جُلُودِ الْاَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ اِقَامَتِكُمْ وَ مِنْ اَصْوَافِهَا وَ اَوْبَارِهَا وَ اَشْعَارِهَا اَنْثًا وَ مَتَاعًا اِلٰى حِينٍ**

و خدا برای شما از خانه‌هایتان محل سکونت (و آرامش) قرار داد و از پوست چهارپایان نیز برای شما خانه‌هایی قرار داد که کوچ کردن و روز اقامتتان به آسانی می‌توانید آن‌ها

را جابه جا کنید و از پشم و کرک و موی آن‌ها اثاث و متاع (وسایل مختلف زندگی) تا زمان معینی قرارداد.

کلمه «بُيُوت» جمع «بیت» به معنی اطاق یا خانه است و ماده «بیتوته» که این کلمه از آن گرفته شده است در اصل به معنی توقف شبانه می‌باشد و از آن‌جا که انسان از اطاق و خانه خود بیشتر برای آرامش در شب استفاده می‌کند، کلمه «بیت» به آن اطلاق شده است. همان‌گونه که در آغاز این سوره گفتیم یکی از نام‌های این سوره، سوره نعمت‌ها است به خاطر این‌که به نعمت‌های گوناگون مادی و معنوی پروردگار که بالغ بر پنجاه نعمت می‌شود در این سوره اشاره شده است، تا هم دلیلی بر شناسایی ذات پاک او باشد و هم انگیزه‌ای بر شکر نعمتش.

و حقاً نعمت مسکن از مهم‌ترین نعمت‌هایی است که تا آن نباشد، بقیه گوارا نخواهد بود. توجه به این نکته لازم است که قرآن نمی‌گوید: خانه شما را محل سکونتتان قرار داد بلکه با ذکر کلمه «مِنْ» که برای تبعیض است می‌گوید: قسمتی از خانه و اطاق‌های شما را

محل سکونت قرارداد و این تعبیر کاملاً دقیقی است چراکه یک خانه کامل خانه‌ای است که دارای مرافق مختلف باشد از محل سکونت گرفته تا محل توقف مرکب و انبار برای ذخیره‌های لازم و سایر نیازمندی‌ها .

و به دنبال ذکر خانه‌های ثابت سخن از خانه‌های سیار به میان می‌آورد و می‌گوید :
 « خداوند برای شما از پوست چهارپایان خانه‌هایی قرارداد : وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتاً » (۱).
 « خانه‌هایی که بسیار سبک و کم وزن است و به هنگام کوچ کردن و موقع اقامت به آسانی آن را جابه‌جا می‌کنید : تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقَامَتِكُمْ » .

۱- گرچه در عصر و زمان ما خیمه‌هایی که از پوست بسازند کم است ، ولی آیه فوق نشان می‌دهد که در آن عصر و زمان خیمه‌های چرمی از بهترین خیمه‌ها محسوب می‌شده که قرآن نخست روی آن انگشت گذارده است ، شاید به این دلیل که در برابر بادهای سوزان بیابان‌های حجاز این‌گونه خیمه‌ها از همه امن‌تر بوده است .

علاوه بر این از پشم‌ها و کرک‌ها و موهای این چهارپایان برای شما ، اثاث و متاع و وسایل مختلف زندگی تا زمان معینی قرارداد : « وَ مِنْ أَصْوَافِهَا وَ أَوْبَارِهَا وَ أَشْغَارِهَا أَثَاثٌ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ » .

می‌دانیم موهایی که بر بدن چهارپایان می‌روید بعضی کاملاً خشن است ، مانند موهای بز که عرب آن را « شَعَرٌ » می‌گوید (و جمع آن أَشْغَار است) و گاهی کمی نرم‌تر است که آن را پشم می‌گوییم و عرب آن را « صُوف » می‌نامد (و جمع آن أَصْوَاف است) و گاهی از آن هم نرم‌تر است که آن را « کرک » می‌نامیم که عرب آن را « وَبَرٌ » جمع آن اَوْبَار می‌گوید بدیهی است این تفاوت ساختمان موها سبب می‌شود که از هر کدام برای مصرف خاصی استفاده شود ، از یکی فرش درست کنند ، از دیگری لباس ، از دیگری خیمه و مانند آن . در این‌که منظور از « اثاث » و « متاع » در آیه چیست مفسران احتمالاتی داده‌اند : روی هم رفته « اثاث » به معنی وسایل خانه است و در اصل از ماده « اَثَّ » به معنی کثرت و درهم‌پیچیدگی گرفته شده و از آن‌جا که وسایل خانه معمولاً زیاد است به آن اثاث گفته‌اند .

«متاع» به هرگونه چیزی می‌گویند که انسان از آن متمتع و بهره‌مند می‌شود (بنابراین هردو تعبیر یک مطلب را از دو زاویه مختلف نشان می‌دهد).
و با توجه به آن‌چه گفته شد ذکر این دو تعبیر پشت سرهم ممکن است اشاره به این باشد که شما می‌توانید از پشم و کرک و موی چهارپایان، وسایل زیادی برای خانه خود فراهم سازید و از آن متمتع گردید.

برای کلمه «إلى حين» نیز تفسیرهای متعددی ذکر کرده‌اند، اما ظاهراً منظور این است که در این جهان و تا پایان زندگی از این وسایل بهره می‌گیرید، اشاره به این‌که عمر زندگی این جهان و وسایل و ابزار آن جاودان نیست و هرچه باشد محدود است.

﴿٨١﴾ وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَ جَعَلَ لَكُم مِّنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَ جَعَلَ لَكُم سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ بَأْسَكُمْ كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ

خداوند از آن‌چه آفریده سایه‌هایی برای شما قرار داده و از کوه‌ها پناهگاه‌هایی و برای

شما پیراهن‌هایی آفریده که شما را از گرما (و سرما) حفظ می‌کند و پیراهن‌هایی که حافظ شما به هنگام جنگ است، این‌گونه نعمت‌هایش را بر شما کامل می‌کند تا تسلیم فرمان او شوید.

سایه‌ها، مسکن‌ها و پوشش‌ها

«اَكْثَان» جمع «كَن» به معنی وسیله پوشش و حفظ و نگهداری است و به همین جهت به مخفی‌گاه‌ها و غارها و پناهگاه‌هایی که در کوه‌ها وجود دارد، اَكْثَان گفته می‌شود. «سَرَابِیل» جمع «سَرُبَال» به گفته «راغب» در مفردات به معنی پیراهن است، از هرجنسی که باشد.

در این جا به وضوح می‌بینیم که سایه‌ها اعم از سایه درختان و اشیاء دیگر و یا سایه‌های غارها و پناهگاه‌های کوهستانی به عنوان یک نعمت قابل ملاحظه الهی بیان شده است و حقیقت نیز همین است، زیرا همان‌گونه که انسان در زندگی خود نیاز به تابش نور دارد، در بسیاری از اوقات نیاز به سایه دارد، چرا که اگر نور یکنواخت بتابد، زندگی غیرممکن

خواهد بود و می‌دانیم بزرگ‌ترین سایه برای ما ساکنان زمین ، سایه کره زمین است که شب نام دارد و نیمی از سطح زمین را می‌پوشاند ، نقش این سایه بزرگ در زندگی انسان‌ها برای هیچ‌کس پوشیده نیست ، همچنین نقش سایه‌های کوچک‌تر و کوچک‌تر به هنگام روز در مناطق مختلف .

ذکر نعمت «سایه‌ها» و «پناهگاه‌های کوهستانی» پس از ذکر نعمت «خانه‌ها» و «خیمه‌ها» که در آیه قبل گذشت گویا اشاره به این است که انسان‌ها از سه گروه خارج نیستند : گروهی در شهرها و آبادی‌ها زندگی می‌کنند و از خانه‌ها بهره می‌گیرند ، گروهی دیگر که در سفرند و خیمه با خود دارند از خیمه‌ها استفاده می‌کنند ، اما خداوند گروه سوم یعنی مسافرانی که حتی خیمه با خود ندارند ، محروم نگذاشته و در مسیر راه پناهگاه‌هایی برای آن‌ها تهیه دیده است .

ممکن است اهمیت غارها و پناهگاه‌های کوهستانی برای شهرنشینان آسوده‌خاطر ، هرگز روشن نباشد ، ولی بیابانگردها ، مسافران بی‌دفاع ، چوپان‌ها و خلاصه همه کسانی که از

نعمت خانه‌های ثابت و سیار محرومند و در یک آفتاب داغ تابستان و یا سوز سرمای زمستان گرفتار می‌شوند می‌دانند تا چه اندازه وجود یک پناهگاه کوهستانی ، اهمیت حیاتی دارد و گاهی انسان‌ها و حیوانات زیادی را از مرگ حتمی نجات می‌بخشد ، به خصوص این‌که این‌گونه پناهگاه‌ها معمولاً در زمستان گرم و در تابستان سرد است . سپس در تعقیب این سایبان‌های طبیعی و مصنوعی به سراغ پوشش‌های تن انسان می‌رود و می‌گوید : « خداوند برای شما پیراهن‌هایی قرار داد که شما را از گرما حفظ می‌کند : **وَ جَعَلَ لَكُم سَرَابِیْلَ تَقِیْکُمُ الْحَرَّ** . » و همچنین پیراهن‌های مخصوص پرمقاومتی که حافظ شما به هنگام جنگ است : **وَ سَرَابِیْلَ تَقِیْکُمُ بِأَسْکُمُ** .

البته پوشش و لباس فایده‌اش تنها این نیست که انسان را از گرما و سرما حفظ کند ، بلکه هم شکوهی است برای انسان و هم در برابر بسیاری از خطراتی که متوجه جسم او می‌شود لباس یک وسیله دفاعی است ، چرا که اگر انسان برهنه بود شاید هر روز گوشه‌ای از بدنش مجروح می‌شد ولی در آیه فوق روی خاصیت اول از نظر اهمیت تکیه شده است .

قابل توجه این که تنها «دفاع در مقابل گرما» در آیه ذکر شده ، این تعبیر شاید به خاطر آن است که عرب در بسیاری از موارد ، از دو ضدّ یکی را به عنوان اختصار ذکر می کند و دوّمی به قرینه اولی روشن می شود و یا به این جهت است که در آن مناطق که قرآن نازل گردید ، دفاع در برابر گرما از اهمّیت بیشتری برخوردار بود .

این احتمال نیز وجود دارد که خطرات گرمادگی و سوختگی در برابر آفتاب سریع تر و خطرناک تر است و به تعبیر دیگر تحمل انسان در مقابل گرما و تابش شدید آفتاب کمتر از مقاومت او در برابر سرما است ، چراکه حرارت درونی انسان در سرما تاخّذ زیادی می تواند او را حفظ کند ، ولی دفاع بدن در مقابل گرما کمتر است .

و در پایان آیه به عنوان یک تذکر و هشدار می گوید : « این گونه خداوند نعمتش را بر شما تمام می کند شاید در برابر فرمان او تسلیم شوید : كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ » .

این طبیعی است که انسان با بررسی نعمت های مختلفی که وجودش را احاطه کرده بی اختیار به یاد آفریننده نعمت می افتد و اگر کمترین حسّ قدردانی و شکرگزاری در درویش

باشد بیدار می‌گردد و به سراغ بخشنده نعمت می‌رود و به شناخت او می‌پردازد .

﴿۸۲﴾ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

(با این همه) اگر روی برتائید (نگران مباش) تو فقط وظیفهٔ ابلاغ آشکار داری .
منطق و سخن گوینده هر قدر مستدل و گیرا و جذاب باشد تا در شنونده آمادگی وجود نداشته باشد ، اثر نخواهد کرد ، به تعبیر دیگر قابلیت محل نیز شرط است و هر سخنی اهلی دارد ، بنابراین اگر کوردلان لجوج تسلیم دعوت تو نشوند چیز تازه‌ای نیست ، مهم آن است که تو در بلاغ مبین کوتاهی نکنی و دعوت را آشکار برای همگان بیان نمایی .

این جمله در حقیقت ، برای دل‌داری پیامبر و تسلی خاطر او است .

﴿۸۳﴾ يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ

(ولی) آن‌ها نعمت خدا را می‌شناسند سپس آن را انکار می‌کنند و اکثرشان کافرند .
دلیل کفر آن‌ها را در عدم آگاهی نباید جستجو کرد ، چرا که به قدر کافی آگاه شده‌اند ، عامل این کفر را در صفات زشت دیگر آن‌ها که سد راه ایمانشان شده است باید یافت و آن

تعصب کورکورانه ، لجاجت ، دشمنی با حق ، مقدم شمردن منافع کوتاه مدت مادی بر همه چیز ، آلوده بودن به انواع شهوات و بالاخره تکبر و خودپرترینی است .

و شاید به همین دلیل در پایان آیه اضافه می کند : « وَاكْثَرُ الْكَافِرِينَ » .

در این که منظور از « نِعْمَتَ اللَّهِ » در این آیه چیست ؟ با تفسیرهای متعددی در کلمات مفسران برخورد می کنیم که غالباً از قبیل تفسیر به مصداق است ، در حالی که مفهوم « نِعْمَتَ اللَّهِ » آن چنان وسیع و گسترده است که همه نعمت های مادی و معنوی را شامل می شود و حتی وجود شخص پیامبر را . در روایات اهل بیت می خوانیم که منظور از نعمت الله همان نعمت وجود ائمه و رهبران معصوم است .

در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم : « نَحْنُ وَاللَّهِ نِعْمَةُ اللَّهِ الَّتِي أَنْعَمَ بِهَا عَلَيَّ عِبَادِهِ وَبِنَا فَأَزْ مَنْ فَأَزْ : به خدا سوگند نعمت الله که خداوند به وسیله آن بندگانش را مشمول لطف خود

قرارداده ماییم و سعادت‌مندان به وسیله ما سعادت‌مند می‌شوند» (۱).

روشن است که سعادت و پیروزی بدون استفاده از رهبری رهبران راستین امکان‌پذیر نیست و این از روشن‌ترین نعمت‌های الهی است که به عنوان بیان یک مصداق آشکار در این جا ذکر شده است.

﴿۸۲﴾ **وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ**

به‌خاطر بیاورید روزی را که از هر امتی گواهی بر آن‌ها مبعوث می‌کنیم، سپس به کافران

اجازه (سخن گفتن) داده نمی‌شود (چرا که دست و پا و گوش و چشم حتی پوست تن آن‌ها

گواهی می‌دهند) و توانایی بر رضایت طلبیدن (و تقاضای) عفو ندارند.

آن جا که تمام درها به روی بدکاران بسته می‌شود

«يُسْتَعْتَبُونَ» از ماده «اسْتَعْتَبَ» در اصل از «عَتَاب» گرفته شده است که به معنی اظهار

خسوت در سخن با دیگری آمده است ، بنابراین «اِسْتِعْتَاب» مفهومی این است که شخص گنهگار از صاحب حق ، طلب عتاب کند ، یعنی خود را در برابر سرزنش های او قرار دهد تا خشم صاحب حق فرونشیند و رضایت بدهد .

آیا با وجود علم بی پایان خدا نیازی به وجود شهید و گواه دیگری نیز هست ؟ این سؤالی است که فوراً در این جا به ذهن می رسد ، اما با توجه به یک نکته پاسخ آن روشن می شود و آن این که این امور غالباً جنبه روانی دارد یعنی انسان هر قدر مراقبین و گواهان بیشتری در برابر خود ببیند ، بیشتر حساب کار خود را می رسد ، حداقل از شرمساری و رسوایی در میان افراد فزون تری نگران می شود .

سپس اضافه می کند که در آن دادگاه ، « اجازة سخن گفتن به کافران داده نمی شود : ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا » .

آیا ممکن است خداوند اجازه دفاع به مجرمی ندهد ؟ آری ، در آن جا نیاز به سخن گفتن با زبان نیست ، دست و پا و گوش و چشم و پوست بدن و حتی زمینی که انسان بر آن گناه یا

ثواب کرده است ، گواهی می دهند ، بنابراین نوبت به زبان نمی رسد ، این حقیقتی است که از آیات دیگر قرآن نیز استفاده می شود (سوره یس آیه ۶۵ و سوره مرسلات آیه ۳۶) .
 نه تنها به آن ها اجازه سخن گفتن داده نمی شود « بلکه توانایی بر جبران و اصلاح و تقاضای عفو نیز ندارند : **وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ** » .

چرا که آن جا سرای برخورد با نتیجه ها و بازتاب های عمل است نه جای انجام عمل و یا جبران و اصلاح ، درست همانند میوه ای که از شاخه جدا می شود که دوران رشد و نموش پایان گرفته است .

﴿ ۸۵ ﴾ **وَإِذَا زُلَّ الدِّينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ**
 هنگامی که ظالمان عذاب را ببینند نه به آن ها تخفیف داده می شود و نه مهلت .

حالات چهارگانه مجرمین

در این دو آیه به چهار مرحله از حالات مجرمان اشاره شده که مشابه آن را در این جهان نیز با چشم خود می بینیم :

نخستین مرحله این که مجرم می‌کوشد با پشت هم اندازی خود را تبرئه کند .
 هنگامی که به این هدف نائل نشد در مرحله دوم تلاش می‌کند که طرف را بر سر مهر
 آورد ، سرزنش‌های او را به جان بخرد و رضایت او را حاصل کند .
 اگر این مرحله نیز کارگر نشد ، در مرحله سوم تقاضای تخفیف عذاب می‌کند ،
 می‌گوید مجازات بکن اما کمتر .
 اگر آن هم به خاطر عظمت گناهش مؤثر نیفتاد تقاضای مهلت می‌کند و این آخرین
 تلاش برای نجات از مجازات است .
 ولی قرآن می‌گوید : اعمال این ستمکاران آن قدر زشت و بار گناهانشان سنگین است که
 نه اجازه تخفیفی در کارشان است و نه مهلتی .

وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا
 نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلْقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٨٦﴾
 و هنگامی که مشرکان معبودهایی را که شریک خدا قرار دادند می‌بینند می‌گویند

پروردگارا این ها شریکانی است که ما به جای تو آن ها را می خواندیم ، در این هنگام
معبودان به آن ها می گویند شما دروغگو هستید .
تعبیر به «شُرَکَاءُ هُمْ» (شرکای بت پرستان) به جای « شُرَکَاءُ اللَّهِ » (شریکان خدا) به خاطر
این است که بت ها هرگز شریک پروردگار نبودند ، بلکه این شرکاء تخیلی و پنداری و کاذب
را بت پرستان برای خود ساخته بودند و چه بهتر که به خود آن ها نسبت داده شود نه به خدا .
علاوه بر این بت پرستان بخشی از چهارپایان و زراعت های خود را به بت ها اختصاص
می دادند و آن ها را شریک خود می ساختند .
از آیه فوق استفاده می شود که بت ها نیز در عرصه قیامت ، ظاهر
می شوند نه تنها انسان هایی که همچون فرعون و نمرود ، معبود واقع شدند بلکه
بت های بی جان نیز در آن جا حضور دارند .
در آیه ۹۸ از سوره انبیاء خطاب به مشرکان می خوانیم : « اِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ
حَصَبُ جَهَنَّمَ : شما و آنچه را غیر از خدا پرستش می کنید آتشگیره جهنمند » .

در آیه بالا می خوانیم مشرکان در آن روز می گویند « ما این معبودها پرستش می کردیم » البته این سخن دروغی نیست که بت ها بخواهند آن ها را تکذیب کنند .

ولی ممکن است این تکذیب به خاطر آن باشد که معبودهای ساختگی ، لیاقت خود را برای پرستش تکذیب می کنند و یا این که عابدین ، جمله دیگری را هم اضافه می کردند که خدایا این معبودها نیز در وسوسه کردن ما شریک بودند و در جواب می شنوند که شما دروغ می گوئید ، ما قدرت بر وسوسه نداشتیم .

تعبیر به « فَأَلْقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ » (سخن به آنها می افکنند) به جای « قَالُوا لَهُمْ » (به آنها می گویند) شاید به خاطر آن است که بت ها قدرتی بر سخن گفتن از خود ندارند و اگر سخنی می گویند به خاطر القای پروردگار است ، یعنی خداوند سخنی به آنها القا می کند و آنها همان را به پرستش کنندگان خود القا می نمایند .

وَأَلْقُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَامَ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٨٧﴾
و در آن روز همگی در پیشگاه خدا اظهار تسلیم می کنند و تمام آنچه را دروغ

می‌بستند گم و نابود می‌شود .

هم نسبت دروغین شریک خدا بودن ، محو و بی‌رنگ می‌شود و هم پندار شفاعت بت‌ها در پیشگاه خدا ، چرا که به خوبی می‌بینند ، نه تنها کاری از بت‌ها ساخته نیست ، بلکه همان‌ها آتش‌گیره‌های دوزخ می‌شوند و به جان پرستش کنندگان‌شان می‌افتند .

﴿۸۸﴾ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِنَاهُمْ عَذَابٌ فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ

آن‌ها که کافر شدند و (مردم را) از راه خدا بازداشتند عذابی بر عذاب‌شان به‌خاطر فسادی که می‌کردند می‌افزایم .

آن‌ها هم بار مسئولیت خویش را بر دوش می‌کشند و هم شریک جرم دیگران هستند ، چرا که عامل فساد در روی زمین و گمراهی خلق خدا و مانع از پیمودن راه حق شدند . از نظر منطق اجتماعی اسلام ، هرکس سنت نیک و بدی بگذارد در تمام عمل عاملان به آن سنت شریک است ، در حدیث مشهوری می‌خوانیم «هرکس سنت نیکی بگذارد ، پاداش

کسانی که به آن عمل کنند برای او هست بی آنکه از پاداش آن‌ها کاسته شود و هرکس سنت بدی بگذارد، گناه همه کسانی که به آن عمل می‌کنند بر او نوشته می‌شود، بی آنکه از گناه آن‌ها چیزی کاسته شود».

و به هر حال این تعبیرهای تکان دهنده قرآن و احادیث، مسؤولیت رهبران را در برابر خدا و خلق خدا آشکار می‌سازد.

﴿۸۹﴾ **وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَاكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ**

به یاد آورید روزی را که هر امتی گواهی از خودشان بر آن‌ها مبعوث می‌کنیم و تو را گواه آن‌ها قرار می‌دهیم و ما این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است. با این که علم خدا به همه چیز احاطه دارد، اما وجود این گواهان مخصوصاً از کسانی که

از میان خود امت‌ها برخاسته‌اند تأکید بیشتری بر نظارت دایمی بر اعمال انسان‌ها است و هشدار می‌دهیم: «وَجَنَّتْ بِكَ شَهَادَةُ عَلِيٍّ هُوَ لَا».

گرچه این حکم عام شامل مسلمانان و پیامبر اسلام نیز می‌شود، ولی برای تأکید بیشتر خصوصاً آن را مطرح کرده می‌فرماید: «ما تَوَرَّا شَاهِدٌ وَ گَوَاهٌ بِرَأْيِ كُتُوبِ الْمُسْلِمَانِ» قرار می‌دهیم: «وَجَنَّتْ بِكَ شَهَادَةُ عَلِيٍّ هُوَ لَا».

بنابراین آنچه گفته شد منظور از «هُوَ لَا» مسلمانانی است که در عصر پیامبر می‌زیستند و پیامبر ناظر و شاهد و گواه اعمال آن‌ها بود و طبعاً بعد از پیامبر باید کسی در میان امت باشد که شاهد و گواه اعمال آن‌ها گردد.

شاهدی باشد پاک از هرگونه گناه و خطا تا حق شهادت را به خوبی بتواند ادا کند. و از همین رو بعضی از مفسران (اعم از علمای تشیع و تسنن) خواسته‌اند آیه را دلیلی بر وجود گواه و حجت عادل در هر عصر و زمان بدانند، البته تفسیر آن طبق عقیده شیعه دایر به وجود امام معصوم در هر زمان کاملاً روشن است، ولی برای علمای مذهب تسنن توجیه آن

چندان آسان نیست. و شاید به خاطر همین مشکل، فخر رازی در تفسیرش گرفتار توجیهی شده که خالی از اشکال نیست، او می‌گوید: «از این نتیجه می‌گیریم که هیچ عصری از اعصار خالی از شاهد و گواهی بر مردم نیست، شاهد و گواه باید جائز الخطاء نباشد وگرنه او هم نیاز به شاهد و گواه دیگری دارد و این امر به صورت تسلسل تا بی‌نهایت ادامه خواهد یافت، نتیجه این‌که در هر عصری باید جمعیتی باشند که گفتارشان حجت باشد و این راهی ندارد جز این‌که بگوییم اجماع امت، حجت است» (یعنی مجموع مردم هر زمان به طور دست‌جمعی هرگز راه خطا نمی‌پویند).^(۱)

اگر فخر رازی کمی از محدوده عقاید خویش گام بیرون می‌نهاد مسلماً گرفتار چنین سخن تعصب‌آمیزی نمی‌شد، زیرا قرآن می‌گوید برای هر امتی یک گواه از جنس آن‌ها قرار دادیم نه این‌که مجموع امت برای فرد امت حجت و گواه است.

۱- «فخر رازی»، جلد ۲۰، صفحه ۹۸.

مراحل چهارگانه هدایت

جالب این‌که در آیه فوق، چهار تعبیر برای هدف نزول قرآن ذکر شده است:

﴿ ۱ - «تَبَيَّنَّا لِكُلِّ شَيْءٍ قُرْآنَ يَبَانِكُرْ هَمْچِرْ اِسْت» .

﴿ ۲ - مایه هدایت است «هُدًى» .

﴿ ۳ - اسباب رحمت است «وَرَحْمَةً» .

﴿ ۴ - در آخرین مرحله می‌گوید موجب بشارت برای عموم مسلمانان است «وَبُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ» .

اگر درست بیندیشیم پیوند منطقی روشنی در میان این چهار مرحله وجود دارد، زیرا در مسیر هدایت و راهنمایی انسان‌ها، نخستین مرحله، بیان و آگاهی است و مسلم است که بعد از آگاهی، هدایت و راهیابی قرار دارد و به دنبال آن عملکردها است که مایه رحمت خواهد بود و سرانجام که انسان عمل مثبت و صالح انجام داد خود را در برابر پاداش بی‌پایان خدا می‌بیند که مایه بشارت و سرور همه رهروان این راه است.

﴿٩٠﴾ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

خداوند فرمان به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان می دهد و از فحشاء و منکر و ظلم و ستم نهی می کند ، خداوند به شما اندرز می دهد شاید متذکر شوید.

جامع ترین برنامه اجتماعی

در آیات ۹۰ تا ۹۴ نمونه ای از جامع ترین تعلیمات اسلام در زمینه مسائل اجتماعی و انسانی و اخلاقی بیان شده است .

در نخستین آیه به شش اصل مهم که سه اصل ، جنبه مثبت و مأمور به و سه اصل جنبه منفی و منهی عنه دارد ، دیده می شود .

چه قانونی از «عَدْل» وسیع تر و گیراتر و جامع تر تصور می شود ؟ عدل همان قانونی است که تمام نظام هستی بر محور آن می گردد ، آسمان ها و زمین و همه موجودات با عدالت برپا هستند (بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ) .

جامعه انسانی که گوشه کوچکی از این عالم پهناور است نیز نمی‌تواند از این قانون عالم شمول، برکنار باشد و بدون عدل به حیات سالم خود ادامه دهد. می‌دانیم عدل به معنی واقعی کلمه آن است که هر چیزی در جای خود باشد، بنابراین هرگونه انحراف، افراط، تفریط، تجاوز از حد، تجاوز به حقوق دیگران برخلاف اصل عدل است.

یک انسان سالم کسی است که تمام دستگاه‌های بدن او هریک کار خودش را بدون کم و زیاد انجام دهد، اما به محض این‌که یک یا چند دستگاه در انجام وظیفه کوتاهی کرد یا در مسیر تجاوز گام نهاد، فوراً آثار اختلال در تمام بدن نمایان می‌شود و بیماری حتمی است. کل جامعه انسانی نیز همانند بدن یک انسان است، که بدون رعایت اصل عدالت بیمار خواهد بود.

اما از آن‌جا که عدالت با همه قدرت و شکوه و تأثیر عمیقش در مواقع بحرانی و استثنایی به تنهایی کارساز نیست، بلافاصله دستور به احسان را پشت سر آن می‌آورد.

به تعبیر روشن تر در طول زندگی انسان ها مواقع حسّاسی پیش می آید که حلّ مشکلات به کمک اصل عدالت به تنهایی امکان پذیر نیست ، بلکه نیاز به ایثار و گذشت و فداکاری دارد ، که با استفاده از اصل « احسان » باید تحقق یابد .

فی المثل دشمن غدّاری به جامعه ای حمله کرده است و یا طوفان و سیل و زلزله ، بخشی از کشوری را ویران نموده ، اگر مردم در چنین شرایطی بخواهند در انتظار آن بنشینند که مثلاً مالیات های عادلانه و سایر قوانین عادی ، مشکل را حل کند ، امکان پذیر نیست ، این جا است که باید همه کسانی که دارای امکانات بیشتر از نظر نیروی فکری و جسمانی و مالی هستند ، دست به فداکاری بزنند و تا آن جا که در قدرت دارند ، ایثار کنند ، و گرنه دشمن جبار ممکن است کل جامعه آن ها را از بین ببرد و یا حوادث دردناک طبیعی ، جمع کثیری را به کلی فلج کند .

اتفاقاً این دو اصل در سازمان بدن یک انسان نیز به طور طبیعی حکومت می کند ، در حال عادی تمام دستگاه های بدن : نسبت به یکدیگر خدمت متقابل دارند و هر عضوی

برای کل بدن کار می‌کند و از خدمات اعضای دیگر نیز بهره‌مند است (این همان اصل عدالت است).

ولی گاه عضوی مجروح می‌شود و توان متقابل را از دست می‌دهد، آیا ممکن است در این حال، بقیه اعضا او را به دست فراموشی بسپارند، به خاطر این‌که از کار افتاده است؟ آیا ممکن است دست از حمایت و تغذیه عضو مجروح بردارند؟ مسلماً نه (و این همان احسان است).

در کل جامعه انسانی نیز این دو حالت باید حاکم باشد وگرنه جامعه سالمی نیست. اما مسأله نیکی به نزدیکان « اِيتَاءُ ذِي الْقُرْبَى » در واقع بخشی از مسأله احسان است با این تفاوت که احسان در کل جامعه است و ایتاء ذی القربی در خصوص خویشاوندان و بستگان که جامعه کوچک‌تر یعنی جامعه فامیلی ترکیب می‌شود و با توجه به این‌که جامعه بزرگ از جامعه کوچک‌تر یعنی جامعه فامیلی ترکیب شده، هرگاه، این واحدهای کوچک‌تر از انسجام بیشتری برخوردار گردند، اثر آن در کل جامعه ظاهر می‌شود و در واقع وظایف و

مسئولیت‌ها به صورت صحیحی در میان مردم تقسیم می‌گردد ، چرا که هر گروه در درجه اول به ضعفای بستگان خود می‌پردازند و از این طریق همه این‌گونه اشخاص زیر پوشش حمایت نزدیکان خود قرار می‌گیرند .

در بعضی از احادیث اسلامی می‌خوانیم که منظور از « ذی الْقُرْبَى » ، نزدیکان پیامبر یعنی امامان اهل بیت هستند و منظور از « اِثْنَاءِ ذِی الْقُرْبَى » ، اداء خمس می‌باشد .
این تفسیر هرگز نمی‌خواهد مفهوم آیه را محدود کند ، بلکه هیچ مانعی ندارد آیه به مفهوم وسیعش باقی باشد و این قسمت نیز یکی از مصادیق روشن آن مفهوم عام محسوب گردد .
بلکه اگر ما « ذی الْقُرْبَى » را به معنی مطلق نزدیکان اعم از نزدیکان در فامیل و نسب و یا نزدیکان دیگر بدانیم ، آیه مفهوم وسیع‌تری پیدا می‌کند که حتی همسایگان و دوستان و مانند آن را شامل می‌شود (هرچند معروف در معنی ذی القربى ، خویشاوندان است) .
مسأله کمک به جامعه‌های کوچک (یعنی بستگان و خویشاوندان) از آن نظر که از پشتوانه عاطفی نیرومندی برخوردار است ، از ضمانت اجرایی بیشتری بهره‌مند خواهد بود .

بعد از تکمیل این سه اصل مثبت به سه اصل منفی و منهی می‌پردازد و می‌گوید:

« خداوند از فحشاء و منکر و بغی، نهی می‌کند: **وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ** ». پیرامون این تعبیّرات سه گانه « فحشاء » « منکر » و « بغی » نیز مفسران سخن بسیار گفته‌اند، اما آن‌چه مناسب‌تر بامعنی لغوی و قرینهٔ مقابله این صفات با یکدیگر به نظر می‌رسد آن است که « فحشاء » اشاره به گناهان پنهانی « منکر » اشاره به گناهان آشکار و « بغی »، هرگونه تجاوز از حق خویش و ظلم و خودبرتربینی نسبت به دیگران است. بعضی از مفسران^(۱) گفته‌اند: سرچشمهٔ انحرافات اخلاقی، سه قوه است: قوهٔ شهوانی و غضبی و نیروی وهمی شیطانی.

اما قوهٔ شهوانی، انسان را به لذت‌گیری هرچه بیشتر می‌خواند و غرق در « فحشاء » و زشتی‌ها می‌کند.

۱- «فخر رازی»، جلد ۲۰، صفحه ۱۰۴.

قوة غضبیه، انسان را به انجام « منکرات » و آزار مردم وامی دارد .
 اما قوة وهمیه شیطانیه ، حس برتری طلبی و ریاست خواهی و انحصارجویی و « تجاوز
 به حقوق دیگران » را در انسان زنده می کند و او را به این اعمال وامی دارد .
 خداوند با تعبیرهای سه گانه فوق نسبت به طغیان این غرایز ، هشدار داده و با یک بیان
 جامع که همه انحرافات اخلاقی را دربرمی گیرد به راه حق ، هدایت نموده است .
 و در پایان آیه ، به عنوان تأکید مجدد روی تمام این اصول شش گانه می فرماید : « خداوند
 به شما اندرز می دهد شاید متذکر شوید : **يَعِظُكُم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ** » .
 ﴿ ۹۱ ﴾ **وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَ لَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَ قَدْ
 جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ**
 هنگامی که با خدا عهد بستید به عهد او وفا کنید و سوگندهایتان را بعد از تأکید نشکنید
 درحالی که خدا را کفیل و ضامن بر (سوگند) خود قرار داده اید ، خداوند از آنچه
 انجام می دهید آگاه است .

استحکام پیمان‌های شما دلیل بر ایمان شماست

گرچه مفسران در معنی «عَهْدُ اللَّهِ»، تفسیرهای متعددی ذکر کرده‌اند ولی ظاهر این است که منظور از آن پیمان‌هایی است که مردم با خدا می‌بندند (و بدیهی است که پیمان با پیامبر او نیز پیمان با او است) بنابراین هرگونه عهد الهی و بیعت در طریق ایمان و جهاد و غیر آن را شامل می‌شود.

بلکه با توجه به این که تکالیف تشریعی، که وسیلهٔ پیامبر اعلام می‌شود همواره با یک نوع عهد الهی ضمنی همراه است و تکالیف عقلی که به‌خاطر اعطای عقل و هوش و خرد و استعداد نیز با چنین معاهدهٔ ضمنی توأم می‌باشد، همه در این پیمان وسیع و «عَهْدُ اللَّهِ» داخل خواهند بود.

و اما مسألة اَیْمَان (جمع یمین به معنی سوگند) که در آیه فوق آمده و باز مورد تفسیرهای گوناگون قرار گرفته، با توجه به مفهوم جمله، معنی وسیعی دارد که هم تعهداتی را که انسان با سوگند در برابر خداوند کرده، شامل می‌گردد و هم تعهداتی

راکه با تکیه بر قسم در برابر خلق خدا می کند .

و به تعبیر دیگر هرگونه تعهدی که زیر نام خدا و با سوگند به نام او انجام می گیرد در این جمله وارد است ، به خصوص که بعد از آن جمله « وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا » (در حالی که خدا را کفیل و ضامن قرار داده اید) به عنوان تفسیر و تأکید آمده است .

نتیجه این که: جمله « أَؤْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ » خاص است و جمله « لَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ » عام است .
 ﴿ ۹۲ ﴾ **وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزَاهُمْ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَالًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلِيُبَيِّنَ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ**

همانند آن زن (سبک مغز) نباشید که پشم های تاییده خود را پس از استحکام واهی تایید ، در حالی که سوگند (و پیمان) خود را وسیله خیانت و فساد قرار می دهید ، به خاطر این که گروهی جمعیشان از گروه دیگر بیشتر است (و کثرت دشمن را بهانه ای برای شکستن بیعت با پیامبر خدا می شمرد) خدای خواهد شمارا با این وسیله آزمایش کند

و روز قیامت آنچه را در آن اختلاف داشتید برای شماروشن می‌سازد. «أَنْكَاثٌ» جمع «نَكْثٌ» به معنی بازگشودن پشم و مو بعد از تاییدن است و به گشودن لباس‌هایی که از پشم و موبافته شده نیز گفته می‌شود.

«دَخَلَ» به معنی فساد و دشمنی نهانی و تقلب است و از همان ماده «داخل» به معنی درون گرفته شده است.

اشاره به داستان زنی است از قریش به نام «رَاطِطَةُ» در زمان جاهلیت که از صبح تا نیم‌روز، خود و کنیزانش، پشم‌ها و موهایی را که در اختیار داشتند می‌تاییدند و پس از آن دستور می‌داد همه آن‌ها را و تابند و به همین جهت به عنوان «حَمَقَاءُ» (زن احمق) در میان عرب، معروف شده بود.

این کار مخصوصاً از این نظر که پشم بر اثر تاییدن، استحکام و تکامل تازه‌ای پیدا می‌کند و با گشودن آن، یک حرکت ارتجاعی انجام شده نه تنها بی‌حاصل، بلکه زیان‌آور است، همین‌گونه کسانی که با پیمان شکستن این عهد و پیمان انجام تعهدی را می‌پذیرند،

هرگونه حرکتی درجهت شکستن این عهد و پیمان انجام دهند نه تنها بیهوده است بلکه دلیل بر انحطاط و سقوط شخصیت آنها نیز می باشد .

سپس اضافه می کند : « شما نباید به خاطر ملاحظه این و آن و این که گروهی ، جمعیتشان از گروه دیگری بیشتر است ، پیمان و سوگند خود را بشکنید و آن را وسیله خیانت و تقلب و فساد قرار دهید : تَتَّخِذُونَ اَیْمَانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ اَنْ تَكُونَ اُمَّةٌ هِيَ اَرْبَى مِنْ اُمَّةٍ » .

این دلیل بر ضعف شخصیت و ناتوانی روح انسان و یا دلیل بر تقلب و خیانت او است که با مشاهده کثرت عددی مخالفان ، دست از آیین راستین خود بردارد و به آیین منحط و بی پایه ای که طرفدارش اکثریت دارند پیوندد (اِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللّٰهُ بِهِ) .

آن روز که شما در اکثریت هستید و دشمن در اقلیت ، روز آزمایش نیست ، روزهای آزمایش روزهایی است که انبوه دشمن در برابر شما بایستد و شما در ظاهر کمتر و ضعیف تر از آنها باشید .

عذرهای ناموجه برای نقض پیمان

زشتی پیمان شکنی به حدی است که کمتر کسی حاضر می شود ، مسئولیت آن را با

صراحت برعهده گیرد. لذا معمولاً افراد پیمان شکن متعذر به اعداری می شوند، هرچند عذرهای واهی و بی اساس باشد که نمونه ای از آن را در آیات فوق خواندیم و آن این که: گاهی بعضی از افراد مسلمان به عذر این که دشمن اکثریت عددی دارد و مؤمنان از نظر شماره در اقلیت هستند در ادامه پیمان خود با خدا و پیامبر دچار تردید می شدند، درحالی که نه اکثریت از لحاظ تعداد، دلیل بر قدرت و قوت است، زیرا بسیار دیده شده یک اقلیت مصمم و با ایمان بر اکثریت عظیمی که فاقد ایمان بوده اند پیروز شده است و نه قدرت و قوت دشمن به فرض این که با کثرت عدد حاصل شود مجوزی برای پیمان شکنی با دوستان نمی تواند باشد، چرا که اگر این را بشکافیم درواقع یک نوع شرک و بیگانگی از خدا است. همین موضوع به شکل دیگری در عصر ما خودنمایی کرده است، که پاره ای از دولت های اسلامی ظاهراً کوچک از ترس قدرت های بزرگ استعماری از انجام تعهدات خود با مؤمنان سرباز می زنند و قدرت ناچیز بشر ضعیف را بر قدرت بی پایان خداوند مقدم می شمروند، به غیر خدا تکیه می کنند، از غیر خدا می ترسند و حتی عهد و پیمان خود را برسر

این کار می‌نهند که همه این‌ها از پدیده‌های شرک و بت‌پرستی است .
 ﴿٩٣﴾ **وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلِتُسْئَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**

و اگر خدا می‌خواست همه شما را امت واحدی قرار می‌داد (همه را به اجبار وادار به ایمان می‌کرد ، اما اجبار چه سودی دارد ؟) ولی خدا هرکس را بخواهد (و مستحق ببیند) گمراه و هرکس را بخواهد (و لایق بداند) هدایت می‌کند و شما از آنچه انجام می‌دادید بازپرسی خواهید شد .

« أُمَّةً وَاحِدَةً » از نظر ایمان و قبول حق اما در شکل اجباریش ، ولی بدیهی است این پذیرش حق نه گامی به سوی تکامل است نه دلیلی بر افتخار پذیرنده آن ، لذا سنت خدا این است که همگان را آزاد بگذارد ، تا با اختیار خود ، راه حق را بیابند .

ولی این آزادی به آن معنی نیست که از ناحیه خدا ، هیچ‌گونه کمکی به پویندگان این راه نمی‌شود ، بلکه آن‌ها که قدم در راه حق می‌گذارند و مجاهده می‌کنند ، توفیق خداوند شامل

حالشان می شود و در پرتو هدایت او به سر منزل مقصود می رسند و آن ها که در راه باطل گام می گذارند از این موهبت محروم می گردند و بر گمراهیشان افزود می شود .

لذا بلافاصله می گوید : «لَکِنْ خُذْ هِرْکَسْ رَا بَخَوَاهِدْ گِمرَهِ مِی کُند و هِرْکَسْ رَا بَخَوَاهِدْ هِدَايَتْ : وَ لَکِنْ یُضِلُّ مَنْ یُثْنَاءُ وَ یَهْدِی مَنْ یُثْنَاءُ» .

اما این هدایت و اضلال الهی هرگز سلب مسؤولیت از شما نمی کند ، زیرا گام های نخستین آن از خود شما است ، به همین دلیل اضافه می کند : «شما به طور قطع در برابر اعمالی که انجام می دادید مسؤولید و از شما بازپرسی می شود : وَ لَنُسْئَلَنَّ عَمَّا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» .

این تعبیر که از یک سو انجام اعمال را به خود انسان ها نسبت می دهد و از سوی دیگر تأکید بر مسؤولیت آن ها در برابر اعمالشان می کند ، از قرائن روشنی است که مفهوم هدایت و اضلال الهی را در جمله قبل تفسیر می نماید ، که این هدایت و اضلال ، هرگز جنبه اجباری ندارد .

وَ لَا تَتَّخِذُوا اَیْمَانَكُمْ دَخَالًا بَیْنَكُمْ فَتَرِلَّ اَقْدَامُ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَ تَذُوقُوا السُّوْءَ بِمَا ﴿۹۴﴾

صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

سوگندهای خود را وسیله تقلب و خیانت در میان خود قرار ندهید ، مبادا گام‌های ثابت (بر ایمان) متزلزل گردد و به خاطر بازداشتن (مردم) از راه خدا آثار سوء آن را بپخشید و برای شما عذاب عظیم خواهد بود .

چون هنگامی که شما عهد و پیمان ببندید و سوگند و قسم یاد کنید ، اما قصد وفای بر آن را نداشته باشید و این امر را تکرار کنید ، سرمایه اعتماد مردم نسبت به شما از میان می‌رود و عده‌ای از ایمان آوردندگان در ایمانشان ، سست و متزلزل می‌شوند ، گویی گام خود را در جای ظاهراً محکمی گذارده‌اند ، اما زیر آن لغزنده بود و آن‌ها را به لغزش افکنده است : (وَ لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ) .

در حقیقت پیمان‌شکنی‌ها و تخلف از سوگندها ، از یک سو موجب بدبینی و تنفر مردم از آیین حق و پراکندگی صفوف و بی‌اعتمادی می‌گردد ، تا آن‌جا که مردم رغبت به پذیرش اسلام نشان نمی‌دهند و اگر پیمانی با شما بستند خود را ملزم به وفای به آن نمی‌دانند و این

خود مایه ناراحتی های فراوان و شکست و تلخ کامی در دنیا است .

و از سویی دیگر عذاب الهی را در سرایی دیگر ، برای شما به ارمغان می آورد .
 ﴿۹۵﴾ **وَلَا تَسْتَوُوا بِعَهْدِ اللَّهِ تَمَنَّا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ**

(هرگز) پیمان الهی را با بهای کمی مبادله نکنید (و هر بهایی در برابر آن ناچیز است)

آنچه نزد خدا است برای شما بهتر است اگر بدانید .

یعنی هر بهایی در برابر پیمان شکنی بگیری کم و ناچیز است ، حتی اگر تمام دنیا را به شما بدهند ارزش یک لحظه وفای به عهد الهی را ندارد .

﴿۹۶﴾ **مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**

(زیرا) آنچه نزد شما است فانی می شود ، اما آنچه نزد خدا است باقی می ماند و

کسانی را که صبر استقامت پیشه کنند به بهترین اعمالشان پاداش خواهیم داد .

منافع مادی هرچند ظاهراً بزرگ باشند اما همچون جبابی بر سطح آب بیش نیستند ، درحالی که پاداش الهی که همچون ذات مقدسش جاویدان است از همه این ها برتر و بالاتر است . ضمناً جمله « وَ لَنُجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا... » خالی از اشاره به این نکته نیست که صبر و استقامت و پایداری در مسیر طاعت و مخصوصاً پایبند بودن به عهد و پیمان از بهترین اعمال آدمی است .

در حدیثی از علی علیه السلام در نهج البلاغه می خوانیم : « الصَّبْرُ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ وَ لَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لِرَأْسٍ مَعَهُ وَ لَا فِي إِيْمَانٍ لَّا صَبْرَ مَعَهُ : صبر و استقامت در برابر ایمان همچون سر است در برابر تن ، تن بی سر ، فایده و دوام و بقایی ندارد همچنین ایمان بدون صبر و پایداری » . (۱)
تعبیر به « اَحْسَنَ » دلیل بر این است که اعمال نیک آن ها همه یکسان نیست ، بعضی خوب است و بعضی خوب تر ، ولی خداوند همه را به حساب خوب تر می گذارد و پاداش خوب تر

را به آن‌ها می‌دهد و این نهایت بزرگواری است که فی‌المثل شخصی چند نوع کالا برای فروش عرضه کند، عالی و خوب و متوسط و خریدار همه را قیمت عالی بخرد.

سرمایه‌های جاودانی انسان

طبیعت‌زندگی این جهان مادی، فنا و نابودی است، محکم‌ترین بناها، با دوام‌ترین حکومت‌ها، قوی‌ترین انسان‌ها و هرچیز که از آن مستحکم‌تر نباشد، سرانجام کهنه و فرسوده و سپس نابود می‌شود و همه بدون استثناء خلل پذیرند. اما اگر بتوان این موجودات را به نحوی با ذات پاک خداوند پیوند داد و برای او و در راه او به کار انداخت، رنگ جاودانگی به خود می‌گیرند، چرا که ذات پاکش ابدی است و هرچیز نسبتی با او دارد رنگ ابدیت می‌یابد:

اعمال صالح، ابدی هستند، شهیدان حیات جاویدان دارند، پیامبران و امامان و دانشمندان راستین و مجاهدان راه حق، تاریخشان، توأم با ابدیت است، چرا که همه رنگ الهی دارند.

به همین دلیل ، آیه فوق به ما هشدار می‌دهد که بیایید سرمایه‌های وجود خود را از فناپذیری نجات بخشید و در صندوق پس اندازی ذخیره کنید که دست تطاول ایام به محتویاتش نمی‌رسد و گذشت شب و روز آن را به فنا و نیستی سوق نمی‌دهد .

بیایید و سرمایه‌های خود را برای خدا و در راه خلق خدا و جلب رضای او به کار اندازید تا مصداق «عِنْدَ اللَّهِ» گردد و به مقتضای «مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» باقی و برقرار شود .
در حدیثی از پیامبر می‌خوانیم : « إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعَ أَمَلُهُ إِلَّا عَنْ ثَلَاثٍ صَدَقَةٌ جَارِيَةٍ ، عِلْمٌ يُنْتَفَعُ بِهِ وَ وَلَدٌ صَالِحٌ يَدْعُو لَهُ : هنگامی که فرزند آدم از دنیا می‌رود امید او از همه چیز بریده خواهد شد مگر از سه چیز : صدقات جاریه (آثار خیری که در خدمت مردم و در راه خدا در جریان است) و علم و دانشی که مردم از آن بهره می‌گیرند و فرزند صالح که برای او دعا می‌کند »^(۱) چرا که همه این‌ها برای خدا و در راه او هستند و رنگ ابدیت دارند .

در نهج البلاغه می‌خوانیم : « شَتَّانَ مَا بَيْنَ عَمَلَيْنِ : عَمَلُ تَذَهَبُ لَدُّهُ وَ تَبْقَى تَبِعُهُ وَ عَمَلُ تَذَهَبُ مُؤَنَّتُهُ وَ يَبْقَى أَجْرُهُ : بسیار تفاوت دارد عملی که لذتش از میان می‌رود و مسؤولیتش باقی می‌ماند و عملی که درد و رنجش می‌رود و اجرش باقی است » . (۱)

﴿ ۹۷ ﴾ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

هرکس عمل صالح کند ، درحالی که مؤمن است ، خواه مرد باشد یا زن ، به او حیات پاکیزه می‌بخشیم و پاداش آن‌ها را به بهترین اعمالی که انجام دادند خواهیم داد.
زندگی پاکیزه در گرو چیست ؟

به این ترتیب معیار ، تنها « ایمان » و « اعمال صالح زاینده آن » است و دیگر هیچ قید و شرطی نه از نظر سن و سال ، نه از نظر نژاد، نه از نظر جنسیت و نه از نظر پایه و رتبه اجتماعی

در کار نیست .

و نتیجه این عمل صالح مولود ایمان در این جهان ، حیات طیبه است یعنی تحقق جامعه‌ای قرین با آرامش ، امنیّت ، رفاه ، صلح ، محبّت ، دوستی ، تعاون و مفاهیم سازنده انسانی خواهد بود و از نابسامانی‌ها و درد و رنج‌هایی که بر اثر استکبار و ظلم و طغیان و هواپرستی و انحصار طلبی به وجود می‌آید و آسمان زندگی را تیره و تار می‌سازد در امان است . این از یکسو و از سوی دیگر خدا آن‌ها را « بر طبق بهترین اعمالشان » پاداش خواهد داد .

برابری مرد و زن

بی شک ، زن و مرد تفاوت‌هایی از نظر جسم و روح دارند و به همین دلیل در احراز پست‌های اجتماعی متفاوت هستند و هرکاری از کسی ساخته است ، ولی هیچ یک از این‌ها دلیل بر تفاوت شخصیت انسانی آن‌ها و یا تفاوت مقامشان در پیشگاه خدا نیست و از این نظر هر دو کاملاً برابرند و به همین دلیل معیاری که بر شخصیت و مقام معنوی آن‌ها حکومت می‌کند ، یک معیار بیش نیست و آن ایمان است و عمل صالح و تقوی که امکان

دسترسی هر دو به آن یکسان است .

آیه فوق با صراحت این حقیقت را بیان کرده و دهان بیهوده گویانی را که در گذشته یا حال در شخصیت انسانی زن ، شک و تردید داشتند و یا برای او مقامی پایین تر از مقام انسانی مرد قایل بودند می بندد و ضمناً منطق اسلام را در این مسأله مهم اجتماعی آشکار می سازد و ثابت می کند که برخلاف پندار کوتاه فکran ، اسلام دین مردانه نیست ، به همان مقدار که به مردان تعلق دارد به زنان نیز تعلق دارد .

این هر دو جنس در صورتی که در مسیر اعمال صالح گام بردارند، گامی مثبت و سازنده که از انگیزه های ایمانی مدد گیرد ، هر دو به یکسان دارای « حیات طیبه » خواهند بود و هر دو از اجر و پاداش مساوی در پیشگاه خدا بهره مند می شوند و موقعیت اجتماعی آن هانیز همانند خواهد بود مگر این که از نظر ایمان و عمل صالح بر دیگری برتری یابد .

حیات طیبه چیست ؟

مفسران در معنی « حیات طیبه » (زندگی پاکیزه) تفسیرهای متعددی آورده اند :

بعضی آن را به معنی روزی حلال تفسیر کرده‌اند .
 بعضی به قناعت و رضادادن به نصیب .
 بعضی به رزق روزانه .
 بعضی به عبادت توأم با روزی حلال .
 و بعضی به توفیق بر اطاعت فرمان خدا و مانند آن .

ولی شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که حیات طیبه ، مفهومی آنچنان وسیع و گسترده است که همه این‌ها و غیر این‌ها را دربرمی‌گیرد ، زندگی پاکیزه از هر نظر ، پاکیزه از آلودگی‌ها ، ظلم‌ها و خیانت‌ها ، عداوت‌ها و دشمنی‌ها ، اسارت‌ها و ذلت‌ها و انواع نگرانی‌ها و هرگونه چیزی که آب زلال زندگی را در کام انسان ناگوار می‌سازد .

ولی با توجه به این‌که در دنبال آن ، سخن از جزای الهی به نحو احسن به میان آمده استفاده می‌شود که حیات طیبه مربوط به دنیا است و جزای احسن مربوط به آخرت .

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ﴿٩٨﴾

هنگامی که قرآن می‌خوانی از شر شیطان مطرود شده ، به خدا پناه بر . منظور تنها ذکر جمله « اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ » نیست ، بلکه تخلّق به آن شرط است یعنی ذکر این جمله ، مقدمه تحقق حالتی در نفس و جان انسان گردد ، حالت توجه به خدا ، حالت جدایی از هوی و هوس‌های سرکشی که مانع فهم و درک صحیح انسان است ، حالت بیگانگی از تعصب‌ها و غرورها و خودخواهی‌ها و خودمحوری‌هایی که انسان را وادار می‌کند که از همه چیز ، حتی از سخنان خدا به نفع خواسته‌های انحرافیش استفاده کند . و تا چنین حالتی در روح و جان انسان پیدا نشود ، درک حقایق قرآن برای او ممکن نیست ، بلکه به عکس ممکن است قرآن را با توسل به « تفسیر رأی » وسیله‌ای قرار دهد برای توجیه خواسته‌های شرک آلودش .

موانع شناخت

چهره حقیقت هر قدر آشکار و درخشان باشد تا در برابر دیده بینا قرار نگیرد درک آن ممکن نیست و به تعبیر دیگر برای شناخت حقایق دو چیز لازم است ، آشکار شدن چهره

حق و دارا بودن وسیله دید و درک .

آیا هرگز نابینا می تواند قرص خورشید را ببیند ؟ آیا کران می توانند نغمه های دلنواز جهان را بشنوند ؟ همین گونه کسانی که چشم حق بین ندارند از دیدن چهره حقیقت محروم هستند و آن ها که گوش حق شنو ندارند از شنیدن آیات حق .

چه چیز مانع می شود که انسان قدرت شناخت را از دست دهد ؟

بدون شک در درجه اول پیش داوری های غلط ، هوی و هوس های نفسانی ، تعصب های کورکورانه افراطی و گرفتار بودن در چنگال خودخواهی و غرور و خلاصه هر چیزی که صفای دل و پاکی روح انسان را برهم می زند و رنگ های تیره و تار به آن می دهد ، همه این ها مانع درک حقیقت هستند .

جمال یار ندارد حجاب و پرده ولی

غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

تا نفس مبرا ز نواهی نشود

دل آینه نور الهی نشود

در حدیث می خوانیم : « لَوْلَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَخُومُونَ حَوْلَ قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ : اگر شیاطین در اطراف قلوب فرزندان آدم دور نمی زدند آن ها می توانستند ملکوت و باطن آسمان ها را ببینند » .

به همین دلیل نخستین شرط برای رهروان راه حق ، تهذیب نفس و تقوا است ، که بدون آن انسان در ظلمات وهم ، گرفتار و در بیراهه ها سرگردان می شود .
و اگر می بینیم قرآن می گوید : « هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ : این آیات الهی مایه هدایت برای پرهیزکاران است »
نیز اشاره به همین واقعیت است .

بسیار دیده ایم کسانی را که با تعصب و لجاجت و پیش داوری های فردی یا گروهی به سراغ آیات قرآن می روند و به جای این که حقیقت را از قرآن درک کنند آن چه را خود می خواهند بر قرآن تحمیل می نمایند و به تعبیر دیگر آن چه را که می خواهند در قرآن

می‌جویند ، نه آن‌چه را که خدا بیان فرموده ، و به جای این‌که قرآن مایه هدایتشان شود ، بر انحرافشان می‌افزاید (البته نه قرآن که هوی و هوس‌های سرکششان) «أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَزَاتُهُمْ إِيْمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَزَاتُهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ : اما آن‌ها که ایمان آورده‌اند ، آیات قرآن بر ایمانشان می‌افزاید و شاد می‌شوند و اما آن‌ها که در دل‌هایشان بیماری است پلیدی تازه‌ای بر پلیدی‌شان می‌افزاید، از دنیا می‌روند در حالی که کافرنند » (۱۲۴ - ۱۲۵ / توبه) .

بنابراین با صراحت باید گفت منظور از آیه فوق این نیست که تنها به گفتن «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» قناعت کنیم ، بلکه باید این « ذکر » را تبدیل به « فکر » و فکر را تبدیل به « یک حالت درونی » و به هنگام خواندن هر آیه به خدا پناه ببریم از این‌که وسوسه‌های شیطان حجابی میان ما و کلام حیات‌بخش او گردد .

از میان تمام صفات شیطان مطرود بودن او مطرح شده است ؟

« رَجِيم » از ماده « رَجَمَ » به معنی طرد کردن است و در اصل به معنی زدن با سنگ آمده و سپس به معنی طرد کردن استعمال شده است .

در این جا از میان تمام صفات شیطان ، مطرود بودن او مطرح شده و این ما را به یاد استکبارش در مقابل دعوت خداوند به سجود و خضوع در مقابل آدم می افکند ، این استکبار ، سبب شد که میان شیطان و درک حقایق حجابی ، برقرار گردد ، تا آن جا که خود را برتر از آدم بیندارد و بگوید : من از او بهترم ، مرا از آتش و او را از خاک آفریده ای و حتی این سرکشی و غرور سبب شد که به فرمان خدا نیز اعتراض کند ، اعتراضی که مایه کفر و طرد او گردد .

قرآن گویا با تعبیر « رَجِیم » می خواهد این واقعیت را تفهیم کند که به هنگام تلاوت قرآن ، استکبار و غرور و تعصب را از خود دور کنید تا سرنوشتی همچون شیطان رَجِیم پیدا نکنید و به جای درک حقیقت در پرتگاه کفر و بی ایمانی سقوط ننمایید .

آداب پنج گانه تلاوت قرآن کریم

همه چیز نیاز به برنامه دارد مخصوصاً بهره گیری از کتاب بزرگی همچون قرآن ، به همین دلیل در خود قرآن برای تلاوت و بهره گیری از این آیات آداب و شرایطی بیان شده است :

﴿ ۱ - نخست می گوید : « لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ » : قرآن راجز پاکان لمس نمی کنند » این تعبیر ممکن است هم اشاره به پاکیزگی ظاهری باشد که تماس گرفتن با خطوط قرآن باید توأم با طهارت و وضو باشد و هم اشاره به این که درک مفاهیم و محتوای این آیات تنها برای کسانی میسر است که پاک از رذایل اخلاقی باشند ، تا صفات زشتی که بر دیده حقیقت بین انسان پرده می افکند ، آن ها را از مشاهده جمال حق محروم نگرداند .

﴿ ۲ - به هنگام آغاز تلاوت قرآن باید از شیطان رجیم و رانده شده درگاه حق ، به خدا پناه برد ، چنان که در آیات فوق خواندیم « فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ » .

در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که در پاسخ این سؤال که چگونه این دستور را عمل کنیم ؟ و چه بگوییم ؟ فرمود بگو : « اسْتَعِذْ بِالسَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ » و در روایت دیگری می خوانیم که امام به هنگام تلاوت سورة حمد فرمود : « أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ يَخْضُرُونِ » : به خداوند شنوا و دانا از شیطان رجیم پناه

می‌بوم و هم به او پناه می‌بوم از این که نزد من حضور یابند». این پناه بردن نباید محدود به لفظ و سخن باشد بلکه باید در اعماق روح و جان نفوذ کند به گونه‌ای که انسان هنگام تلاوت قرآن از خوهای شیطانی جدا گردد و به صفات الهی نزدیک شود، تا موانع فهم کلام حق از محیط فکر او برخیزد و جمال دلارای حقیقت را به درستی ببیند.

بنابراین پناه بردن به خدا از شیطان هم در آغاز تلاوت قرآن لازم است و هم در تمام مدت تلاوت هر چند به زبان نباشد.

﴿۳- قرآن را باید به صورت «تَرْتِیل» تلاوت کرد، یعنی شمرده و توأم با تفکر «وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیْلًا» (۴ / مزمل).

در حدیثی در تفسیر این آیه از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

«إِنَّ الْقُرْآنَ لَا يُقْرَأُ هَذَرَةً وَلَكِنْ يُرْتَّلُ تَرْتِیْلًا، إِذَا مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ النَّارِ وَقَفْتَ عِنْدَهَا وَتَعَوَّدْتَ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ: قَرَأْنِ رَاتِنْدَ وَدَسْتِ وَپاشکسته نباید خواند، بلکه باید به آرامی تلاوت کرد، هنگامی که به آیه‌ای می‌رسی که در آن ذکر آتش دوزخ شده است توقف می‌کنی (و می‌اندیشی)

و به خدا از آتش دوزخ پناه می‌بری».

۴- علاوه بر ترتیل، دستور به «تَدَبُّر و تَفَكُّر» در آیات قرآن داده است آن‌جا که می‌گوید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ: آیا آن‌ها در قرآن نمی‌اندیشند؟» (۸۲ / نساء) در حدیثی می‌خوانیم که اصحاب و یاران پیامبر قرآن را ۱۰ آیه ۱۰ آیه از پیامبر می‌آموختند و ده آیه دوم را فرامی‌گرفتند مگر این‌که آن‌چه در آیات نخستین بود از علم و عمل بدانند. (۱) و در حدیث دیگری از پیامبر می‌خوانیم: «اعْرَبُوا الْقُرْآنَ وَالنَّمِسُوا غَرَائِبَهُ: قرآن را فصح و روشنی بخوانید و از شگفتی‌های مفاهیم آن بهره‌گیرید». (۲) و نیز در حدیث دیگر از امام صادق (علیه السلام) نقل شده: «لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ لِحُلُقِهِ فِي كَلَامِهِ وَ لِكُنْهِمْ لَا يُبْصِرُونَ: خداوند خود را در کلامش به مردم نشان داده است، ولی کوردلان نمی‌بینند». (۳)

۱ و ۲- «بحارالانوار»، جلد ۹۲، صفحه ۱۰۶.

۳- «بحارالانوار»، جلد ۹۲، صفحه ۱۰۷.

(تنها روشن ضمیران آگاه و اندیشمندان با ایمان جمال او را در سخنش مشاهده می‌کنند) .

۵- آن‌ها که آیات قرآن را می‌شنوند نیز وظیفه‌ای دارند ، وظیفه‌شان سکوت کردن ، سکوتی توأم با اندیشه و تفکر: «وَ إِذَا قُرِءَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» : هنگامی که قرآن خوانده می‌شود گوش فرادهید و خاموش باشید تا مشمول رحمت حق شوید « (۲۰۴/اعراف).

به‌علاوه در روایات اسلامی دستورهای درباره تلاوت قرآن با صدای خوب از نظر روانی مسلماً تأثیر روی مفاهیم آن می‌گذارد وارد شده است که این‌جا جای شرح آن نیست .^(۱)

﴿۹۹﴾ إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

چرا که او تسلطی بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند ندارند .

﴿۱۰۰﴾ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ

تنها تسلطاو بر کسانی است که او را بپرپرستی خود برگزیده‌اند و آن‌ها که نسبت به او

۱- برای اطلاع بیشتر به «بحارالانوار» ، جلد ۹ ، صفحه ۱۹۰ به بعد مراجعه فرمایید.

شرک می‌ورزند (و فرمانش را به جای فرمان خدا لازم‌الاجرا می‌دانند).

آن‌ها که زیر پرچم حقند و آن‌ها که تحت لوای شیطانند؟

در آیات فوق، مردم به دو گروه تقسیم شده‌اند، گروهی که تحت سلطه شیطانند و گروهی که بیرون از این سلطه هستند و برای هریک از این دو گروه، دو صفت بیان شده است. آن‌ها که بیرون از سلطه شیطانند، دارای ایمان و توکل بر پروردگارند، یعنی از نظر عقیده تنها خداپرست هستند و از نظر عمل مستقل از همه چیز و متکی بر خدا، نه متکی بر انسان‌های ضعیف و وابسته و یابر هوی و هوس‌ها و تعصب‌ها و لجاجت‌ها. اما آن‌ها که زیر سلطه شیطانند، اولاً رهبری او را از نظر اعتقاد پذیرفته‌اند (يَتَوَلَّوْنَهُ) و ثانیاً از نظر عمل شیطان را شریک خدا در اطاعت شمرده‌اند، یعنی عملاً پیرو فرمان اویند. البته انکار نمی‌توان کرد انسان‌هایی هستند که می‌کوشند و خود را در گروه اول جای می‌دهند، اما بعداً بر اثر دورافتادن از مربیان الهی و یا قرارگرفتن در محیط‌های آلوده و یا به علل دیگر به گروه دوم سقوط می‌کنند.

و در هر حال آیات فوق باردیگر این حقیقت را تأکید می‌کند که سلطه شیطان بر انسان‌ها اجباری و الزامی و ناخود آگاه نیست بلکه این انسان‌ها هستند که شرایط ورود شیطان را به محیط جان خود فراهم می‌سازند و به اصطلاح جواز عبور از دروازه قلب به او می‌دهند.

وَ إِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنْزِلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

و هنگامی که آیه‌ای را به آیه دیگر تبدیل کنیم (حکمی رانسخ نمایم) - و خدا بهتر می‌داند چه حکمی رانازل کند - آن‌ها می‌گویند تو افترا می‌بندی اما اکثر آن‌ها (حقیقت) را نمی‌دانند.

رمز وجود آیات ناسخ و منسوخ در قرآن

حقیقت این است که مشرکان درک نمی‌کنند که وظیفه قرآن چیست؟ و چه رسالت برعهده دارد؟ آن‌ها نمی‌دانند که قرآن در پی ساختن یک جامعه انسانی است، جامعه‌ای پیشرو، آباد و آزاد، بامعنویت عالی، آری «أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ».

با این حال بدیهی است که این نسخه الهی که برای نجات جان این بیماران نوشته شده است گاهی نیاز به تبدیل و تعویض دارد ، امروز باید ، نسخه ای داده شود ، فردا باید تکامل یابد و سرانجام نسخه نهایی صادر گردد .

آری آن ها از این حقایق بی خبرند و از شرایط نزول قرآن بی اطلاع ، وگرنه می دانستند «نسخ» پاره ای از دستورات و آیات قرآن ، یک برنامه دقیق و حساب شده تربیتی است که بدون آن ، هدف نهایی و نیل به تکامل تأمین نمی شود ، به همین دلیل آن ها چنین می پنداشتند که این امر ، دلیل بر تناقض گویی پیامبر و یا افترا بستن به خدا است .

در حالی که مسئله نسخ برای جامعه ای که در حال انتقال از یک مرحله بسیار منحنی ، به مراحل عالی است ، امری است اجتناب ناپذیر ، چه این که بسیار می شود که انتقال دفعی غیرممکن است و باید مرحله به مرحله ، صورت گیرد. آیا یک بیماری مزمن را می توان در یک روز معالجه کرد ؟ یا یک معتاد به مواد مخدر را که سال ها است به آن آلوده شده است در یک روز درمان نمود ؟ آیا جز این است که باید در این میان ، مراحل انتقالی وجود داشته

باشد؟ و آیا نسخ چیزی جز برنامه‌های موقت در دوران‌های انتقالی است؟^(۱)

﴿۱۰۲﴾ قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَ بُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ

بگو، آن را روح القدس از جانب پروردگارت به حق نازل کرده است، تا افراد با ایمان را ثابت قدم گرداند و هدایت و بشارتی است برای عموم مسلمین.

«روح القدس» یا «روح مقدس» همان پیک وحی الهی «جبرئیل امین» است، او است که به فرمان خدا آیات را اعم از ناسخ و منسوخ، بر پیامبر نازل می‌کند، آیاتی که همه حق است همه واقعی را تعقیب می‌کند و آن واقعیت چیزی جز تربیت الهی انسان‌ها نیست، تربیتی که وصول به آن گاهی احکام ناسخ و منسوخ را ایجاب می‌کند.

به همین دلیل به دنبال آن می‌فرماید: «لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَ بُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ».

۱- در مورد نسخ در جلد ۱، ذیل آیه ۳۶ سوره بقره بحث شده است.

به گفته مفسر عالی قدر نویسنده « تفسیر المیزان » آیه فوق در مورد مؤمنان می گوید ، هدف آن است که در خط خود تثبیت شوند ، اما درباره مسلمین می گوید : هدف هدایت و بشارت است ، این به خاطر تفاوتی است که میان « مؤمن » و « مسلم » وجود دارد چرا که ایمان در قلب است و اسلام در ظاهر عمل .

و به هر حال برای محکم کردن نیروی ایمان و پیمودن راه هدایت و بشارت ، گاهی چاره ای جز برنامه های کوتاه مدت و موقت که بعداً جای خود را به برنامه نهایی و ثابت می دهد نیست و این است رمز وجود ناسخ و منسوخ در آیات الهی .

﴿ ۱۰۳ ﴾ **وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ**

ما می دانیم آن ها می گویند این آیات را بشری به او تعلیم می دهد ، در حالی که زبان کسی که این ها را به او نسبت می دهند عجمی است ولی این (قرآن) زبان عربی آشکار است .

«يُلْجَدُونَ» از ماده «الْحَاد» به معنی انحراف از حق به باطل است و گاهی به هرگونه انحراف نیز گفته می‌شود و در این جا اشاره به این است که افتراگران ، تمایل داشتند که قرآن را به بشری نسبت دهند و او را معلم پیامبر بخوانند .

«إِعْجَام» و «عُجْمَة» در اصل به معنی ابهام است و اَعْجَمِي به کسی گفته می‌شود که در بیان او نقصی باشد ، خواه ، عرب باشد یا غیر عرب و از آن جا که عرب ها اطلاعات ناقص از بیان غیر داشتند ، دیگران را عجم خطاب می‌کردند .

اگر منظورشان از این تهمت و افترا این است که معلم پیامبر در تعلیم الفاظ قرآن یک انسان بوده است بیگانه از زبان عرب که این نهایت رسوایی است ، چنین انسانی چگونه می‌تواند عباراتی این چنین فصیح و بلیغ بیاورد که صاحبان اصلی لغت همگی در برابر آن عاجز بمانند و حتی توانایی مقابله با یک سوره آن را نداشته باشند ؟

و اگر منظورشان این است که محتوای قرآن را از یک معلم عجمی گرفته است ، باز این سؤال پیش می‌آید که ریختن آن محتوا در قالب چنین الفاظ و عبارات اعجاز آمیزی که همه

فصحای جهان عرب در برابر آن زانو زدند ، به وسیله چه کسی انجام شده است ؟ آیا به وسیله یک فرد بیگانه از زبان عرب و یا به وسیله کسی که قدرتش مافوق قدرت همه انسان ها است یعنی « الله » ؟

از این گذشته محتوای این قرآن از نظر منطق نیرومند فلسفی در زمینه عقاید و تعلیمات اخلاقی در زمینه پرورش روحیات انسان و قوانین جامع الاطراف اجتماعی در زمینه نیازهای مختلف ، آنچنان است که مافوق افکار بشر است و نشان می دهد که افترایان نیز گفتار خود را باور نداشتند ، تنها برای شیطنت و وسوسه در دلهای ساده اندیشان چنین سخنانی می گفتند. واقع این است که مشرکان عرب ، کسی را در میان خود نمی یافتند که بتواند قرآن را به او نسبت دهند ، لذا دست و پا کردند بلکه بتوانند شخص ناشناسی را که زندگانش برای مردم آن سامان گنگ و مبهم است پیدا کنند و این مطالب را به او نسبت دهند شاید بتوانند چند روزی ساده دلان را اغفال کنند .

از همه این ها گذشته تاریخ زندگی پیامبر هرگز نشان نمی دهد که او با چنین

اشخاصی تماس مداومی داشته باشد در حالی که اگر واقعاً آن‌ها مبتکر اصلی بودند باید چنین تماسی برقرار باشد، اما از آن‌جا که از قدیم گفته‌اند «الْعَرِيقُ يَنْشَبُ بِكُلِّ حَشِيشٍ: آدم غریق به هر خار و خاشاک برای نجات خود چنگ می‌زند» آن‌ها نیز چنین تَشَبُّه‌ای داشته‌اند. زمان نزول قرآن و محیط جاهلیت عرب که سهل است حتی امروز با آن‌همه پیشرفتی که در زمینه‌های مختلف تمدن بشری حاصل شده است و این همه تألیفات که انعکاسی نیرومند از افکار انسان‌ها در جوامع بشری است و این همه قوانین و نظاماتی که به وجود آمده، برتری تعلیمات قرآن بر آن‌ها به هنگام مقایسه کاملاً آشکار است.

حتی به گفته سید قطب در تفسیر «فی ظلال» جمعی از مادیون در روسیه شوروی هنگامی که می‌خواستند در کنگره مستشرقین که در سال ۱۹۵۴ میلادی تشکیل شد بر قرآن خرده بگیرند، چنین می‌گفتند که این کتاب نمی‌تواند تراوش مغز یک انسان - محمد - بوده باشد، بلکه باید نتیجه تلاش و کوشش جمعیت بزرگی باشد. حتی نمی‌توان باور کرد که همه آن در جزیره العرب نوشته شده باشد، بلکه به‌طور قطع قسمت‌هایی از آن در خارج از

جزیره العرب نوشته شده است. (۱)

آن‌ها از یک سو چون طبق منطقشان دایر به انکار وجود خدا و مسأله وحی برای همه چیز تفسیر مادی جستجو می‌کردند و از سوی دیگر نمی‌توانستند قرآن را زائیده مغز انسانی در جزیره عرب بدانند ناچار به تفسیر مضحکی دست زدند و آن را به جمعیت کثیری از داخل و خارج عربستان پیوند دادند همان چیزی که تاریخ به کلی آن را انکار می‌کند. به هر حال از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که اعجاز قرآن تنها در جنبه محتوای آن نیست بلکه الفاظ قرآن نیز در سر حد اعجاز است و کشش و جاذبه و شیرینی و هماهنگی خاصی که در الفاظ جمله‌بندی‌ها وجود دارد مافوق قدرت انسان‌ها است. (در زمینه اعجاز قرآن در جلد ۱ تفسیر نمونه، ذیل آیه ۲۳ سوره بقره بحث کافی مطرح شده است).

﴿۱۰۲﴾ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

کسانی که ایمان به آیات الهی ندارند خداوند آنها را هدایت نمی‌کند و برای آنها عذاب دردناکی است .

چرا که آنها آن‌چنان گرفتار تعصب و لجاجت و دشمنی با حق هستند که شایستگی هدایت را از دست داده‌اند و جز برای عذاب الیم آمادگی ندارند .

﴿۱۰۵﴾ إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَاذِبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ
تنها کسانی دروغ می‌گویند که ایمان به آیات خدا ندارند و دروغ‌گویان واقعی آنها هستند .

آنها دروغ می‌گویند نه تو ای محمد ، چرا که با دیدن آن‌همه آیات و نشانه‌های روشن و دلایلی که هر یک از دیگری آشکارتر است بازهم به افتراهای خود ادامه می‌دهند .
و چه دروغی از این بزرگ‌تر که انسان به مردان حق اتهام ببندد و میان آن‌ها و توده‌هایی که تشنه حقیقت هستند ، سد و مانعی ایجاد کند .

﴿۱۰۶﴾ مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ

شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

کسانی که بعد از ایمان کافر شوند - به جز آن‌ها که تحت فشار واقع شده‌اند در حالی که قلبشان آرام و بالیمان است - آری آن‌ها که سینه‌خود را برای پذیرش کفر گشوده‌اند غضب خدا بر آن‌ها است و عذاب عظیمی در انتظارشان .
در واقع در این جا اشاره به دو گروه از کسانی است که بعد از پذیرش اسلام راه کفر را پیش می‌گیرند .

نخست آن‌ها که در چنگال دشمنان بی‌منطق گرفتار می‌شوند و تحت فشار و شکنجه آن‌ها اعلام بیزاری از اسلام و وفاداری به کفر می‌کنند ، درحالی که آن‌چه می‌گویند تنها با زبان است و قلبشان مالا مال از ایمان می‌باشد ، این گروه مسلماً مورد عفوند ، بلکه اصلاً گناهی از آن‌ها سر نزده است ، این همان تقیه مجاز است که برای حفظ جان و ذخیره کردن نیروها برای خدمت بیشتر در راه خدا در اسلام شناخته شده است .
گروه دوم کسانی هستند که به راستی دریچه‌های قلب خود را به روی کفر و بی‌ایمانی

می‌گشایند و مسیر عقیدتی خود را به کلی عوض می‌کنند ، این‌ها هم گرفتار غضب خدا و عذاب عظیم او می‌شوند .

ممکن است غضب اشاره به محرومیت آن‌ها از رحمت الهی و هدایت او در این جهان باشد و عذاب عظیم اشاره به کیفر آن‌ها در جهان دیگر و به هر حال تعبیری که در این آیه درباره مرتدین شده است بسیار سخت و سنگین و تکان‌دهنده است .

تقیه و فلسفه آن

مسلمانان راستین ، دست پروردگان پیامبر اسلام روح مقاومت عجیبی در برابر دشمنان داشتند بعضی از آن‌ها همچون « پدر عمار » حتی حاضر نمی‌شدند جمله‌ای با زبان مطابق میل دشمن بگویند ، هرچند قلبشان مملو از ایمان به خدا و عشق به پیامبر بود و در این راه جان خود را نیز از دست می‌دادند .

و بعضی همچون خود « عمار » ، که حاضر می‌شدند با زبان جمله‌ای بگویند باز وحشت سرتاپای وجودشان را فرامی‌گرفت و خود را مسؤول و مقصر می‌دانستند و تا پیامبر

به آن‌ها اطمینان نمی‌داد که عملشان به عنوان یک تاکتیک برای حفظ جان خویشتن شرعاً جایز بوده است آرام نمی‌یافتند .

در حالات « بلال » می‌خوانیم هنگامی که اسلام آورد و شجاعانه به دفاع از منطق اسلام و حمایت از پیامبر برخاست ، مشرکان او را تحت فشار شدید قراردادند ، تا جایی که او را به میان آفتاب سوزان می‌کشاندند و صخره بزرگی روی سینه او می‌گذاشتند و به او می‌گفتند : باید به خدا مشرک شوی .

او خودداری می‌کرد و در حالی که نفس‌هایش به شماره افتاده بود ، پیوسته می‌گفت : «أَحَدٌ، أَحَدٌ» (او خدای یگانه است او خدای یکتاست) سپس می‌گفت به خدا سوگند اگر می‌دانستم سخنی از این ناگوارتر بر شما است آن را می‌گفتم .^(۱)

و در حالات « حبيب بن زيد » انصاری می‌خوانیم هنگامی که « مسيلمۀ كذاب » او را

۱- « تفسیر فی ظلال » ، جلد ۵ ، صفحه ۲۸۴ .

دستگیر کرده بود ، از او پرسید آیا تو گواهی می دهی که محمد رسول خدا است ؟ گفت : آری . سپس از او سؤال کرد آیا گواهی می دهی که من رسول خدایم ؟ حبیب از طریق سخریه گفت : من گفتار تو را نمی شنوم . مسیلمه و پیروانش بدن او را قطعه قطعه کردند و او همچون کوه استوار ماند .^(۱)

و از این گونه صحنه های تکان دهنده در تاریخ اسلام مخصوصاً در حالات مسلمانان نخستین و یاران ائمه اهل بیت فراوان است .

به همین دلیل محققان گفته اند که در این گونه موارد ، شکستن سدّ تقيه و عدم تسلیم در برابر دشمن جایز است ، هر چند به قیمت جان انسان تمام می شود ، چرا که هدف برپاداشتن پرچم توحید و اعلای کلمه اسلام است ، مخصوصاً در آغاز دعوت پیامبر این امر اهمیت خاصی داشته است .

۱- « تفسیر فی ظلال » ، جلد ۵ ، صفحه ۲۸۴ .

با این حال شک نیست که تقیه در این گونه موارد نیز جایز است و در موارد پایین تر از آن واجب و بر خلاف آن چه افراد ناآگاه می پندارند تقیه (البته در موارد خاص خود نه در همه جا) نه نشانه ضعف است و نه ترس از انبوه دشمن و نه تسلیم در برابر فشار، بلکه تقیه یک نوع تاکتیک حساب شده برای حفظ نیروهای انسانی و هدر ندادن افراد مؤمن در راه موضوعات کوچک و کم اهمیت محسوب می شود.

در همه دنیا معمول است که اقلیت های مجاهد و مبارز، برای واژگون کردن اکثریت های خودکامه ستمگر و متجاوز، غالباً از روش «استتار» استفاده می کنند، جمعیت زیرزمینی تشکیل می دهند، برنامه های سری دارند و بسیار می شود که خود را به لباس دیگران درمی آورند و حتی به هنگام دستگیر شدن سخت می کوشند که واقع کار آن ها مکتوم بماند، تا نیروهای گروه خود را بیهوده از دست ندهند و برای ادامه مبارزه ذخیره کنند.

هیچ عقلی اجازه نمی دهد که در این گونه شرایط، مجاهدانی که در اقلیت هستند، علناً و آشکارا خود را معرفی کنند و به آسانی از طرف دشمن شناسایی و نابود گردند.

به همین دلیل تقیه قبل از آن که یک برنامه اسلامی باشد یک روش عقلانی و منطقی برای همه انسان‌هایی است که در حال مبارزه با دشمن نیرومندی بوده و هستند .
 در روایات اسلامی نیز می‌خوانیم که تقیه به یک سپر دفاعی ، تشبیه شده است :
 امام صادق علیه السلام می‌فرماید : « التَّقِيَةُ تَرْسُ الْمُؤْمِنِ وَ التَّقِيَةُ حِزْزُ الْمُؤْمِنِ : تقیه سپر مؤمن است و تقیه وسیله حفظ مؤمن است » . (۱)

(توجه داشته باشید که تقیه در این جا تشبیه به سپر شده و سپر ابزاری است که تنها در میدان جنگ و مبارزه بادشمن برای حفظ نیروهای انقلابی از آن استفاده می‌شود) .
 و اگر می‌بینیم در احادیث اسلامی ، تقیه نشانه دین و علامت ایمان و نه قسمت از مجموع ده قسمت دین شمرده شده است ، همه به خاطر همین است .
 البته بحث در زمینه تقیه بسیار گسترده است که این جا جای شرح و بسط آن نیست ، تنها

۱- « وسائل الشیعه » ، جلد ۱۱ ، حدیث ۶ ، از باب ۲۴ / از ابواب امر به معروف .

هدف این بود که بدانیم آنچه را بعضی در مذمت تقیه می‌گویند دلیل ناآگاهی و بی‌اطلاعی آن‌ها از شرایط تقیه و فلسفه آن است.

بدون شک مواردی وجود دارد که در آنجا تقیه کردن حرام است و آن در موردی است که تقیه به جای این که سبب حفظ نیروها شود مایه نابودی یا به خطر افتادن مکتب گردد و با فساد عظیمی ببار آورد، در این گونه موارد باید سد تقیه را شکست و پی آمدهای آنرا هرچه بود پذیرا شد.^(۱)

مرتد فطری و ملی و فریب خوردگان

اسلام در مورد کسانی که هنوز اسلام را نپذیرفته‌اند، سخت‌گیری نمی‌کند (منظور اهل کتاب است) و آن‌ها را با دعوت مستمر و تبلیغات پی‌گیر منطقی به اسلام فرا می‌خواند، هرگاه نپذیرفتند و حاضر شدند طبق شرایط ذمه همزیستی مسالمت‌آمیز با مسلمانان داشته باشند

۱- برای توضیح کامل در زمینه مسأله تقیه و احکام و فلسفه‌ها و مدارک مختلف آن به کتاب ما «القواعد الفقهیه»، جلد ۳، مراجعه فرمایید.

نه تنها به آنها امان می‌دهد بلکه حفظ مال و جان و منافع مشروعشان را برعهده می‌گیرد . ولی در مورد کسانی که اسلام را پذیرا شوند سپس عدول کنند ، فوق‌العاده سخت‌گیر است ، چراکه این عمل موجب تزلزل جامعه اسلامی می‌گردد و یک نوع قیام بر ضد رژیم و حکومت اسلامی محسوب می‌شود و غالباً دلیل سوء نیت است ، و سبب می‌شود که اسرار جامعه اسلامی به دست دشمنان افتد .

لذا چنین کسی اگر پدر یا مادرش هنگام انعقاد نطفه او مسلمان بوده و به تعبیر ساده‌تر اگر مسلمان زاده باشد و از اسلام برگردد و در دادگاه اسلامی به ثبوت رسد خونس را مباح می‌شمرد ، اموال او باید در میان وارثانش تقسیم گردد و همسرش از او جدا شود و توبه او در ظاهر پذیرفته نیست، یعنی این احکام سه‌گانه درباره چنین کسی به هر حال اجرا می‌شود ، ولی اگر واقعاً پشیمان گردد ، توبه او در پیشگاه خدا پذیرفته خواهد شد ، (البته اگر مجرم زن باشد توبه‌اش مطلقاً پذیرفته خواهد شد) . ولی اگر شخص از اسلام برگشته ، مسلمان زاده نباشد به او تکلیف توبه می‌کنند و اگر توبه کرد ، مورد قبول واقع خواهد شد و همه مجازات‌ها از میان خواهد رفت .

گرچه حکم سیاسی مرتد فطری برای آن‌ها که از محتوای آن آگاه نیستند ممکن است یک‌نوع خشونت و تحمیل عقیده و سلب آزادی اندیشه تلقی گردد . ولی اگر به این واقعیت توجه کنیم که این احکام مربوط به کسی نیست که اعتقادی در درون دارد و در مقام اظهار آن برنیامده ، بلکه تنها کسی را شامل می‌شود که به اظهار یا تبلیغ پردازد و در حقیقت قیام بر ضد رژیم موجود جامعه کند ، روشن می‌شود که این خشونت بی‌دلیل نیست و با مسأله آزادی اندیشه نیز منافات ندارد و همان‌گونه که گفته‌ایم شبیه به این قانون در بسیاری از کشورهای شرق و غرب با تفاوت‌هایی وجود دارد .

توجه به این نکته نیز لازم است که : پذیرش اسلام باید طبق منطق باشد ، مخصوصاً کسی که از پدر یا مادر مسلمان تولد یافته و در یک محیط اسلامی پرورش دیده ، بسیار بعید به نظر می‌رسد که محتوای اسلام را تشخیص نداده باشد ، بنابراین عدول و بازگشت او به توطئه و خیانت شبیه‌تر است تا به اشتباه و عدم درک حقیقت و چنین کسی استحقاق چنان مجازاتی را دارد .

ضمناً احکام هرگز تابع یک فرد و دو فرد نیست بلکه مجموع را به طور کلی باید در نظر گرفت .
 ﴿۱۰۷﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ
 این به خاطر آن است که زندگی دنیا (و پست) را بر آخرت ترجیح دادند و خداوند افراد بی ایمان (و لجوج) را هدایت نمی کند .

هنگامی که آن ها اسلام آوردند ، موقتاً پاره ای از منافع مادی شان به خطر افتاد و از آن جا که به دنیا عشق می ورزیدند از ایمان خود پشیمان گشتند و مجدداً به سوی کفر بازگشتند .
 بدیهی است چنین جمعیتی که از درون وجودشان کششی به سوی ایمان نیست ، مشمول هدایت الهی نمی شوند که هدایت او فرع بر خواست و کوشش و جهاد ما است که خودش فرموده : « وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا » (آیه آخر / عنکبوت) .

﴿۱۰۸﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعَتْهُمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ
 آن ها کسانی هستند که خدا (بر اثر فزونی گناه) بر قلب و گوش و چشمانشان مهر نهاده (به همین دلیل چیزی نمی فهمند) و غافلان واقعی آنهایند .

«طَبَعَ» که در این جا به معنی «مهر نهادن» است ، اشاره به این است که گاهی برای این که مثلاً کسی دست به محتوای صندوقی نزنند و در آن را نگشاید ، آن را محکم می بندند و بعد از بستن با نخ مخصوصی محکم می کنند و روی آن مهر می زنند که اگر آن را بگشایند فوراً معلوم خواهد شد ، این تعبیر در این جا کنایه از نفوذ ناپذیری مطلق است. اعمال خلاف و انواع گناهان آثار سویی روی حس تشخیص و درک و دید انسان می گذارد و سلامت فکر را تدریجاً از او می گیرد ، هر قدر در این راه فراتر رود پرده های غفلت و بی خبری بر دل و چشم و گوش او محکم تر می شود ، سرانجام کارش به جایی می رسد که چشم دارد و گویی نمی بیند ، گوش دارد و گویی نمی شنود و دریچه روح او به روی همه حقایق بسته می شود و حس تشخیص و قدرت تمیز که برترین نعمت الهی است از آن ها گرفته می شود .

﴿ ۱۰۹ ﴾ لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ

و قطعاً آن ها در آخرت زیانکارانند .

چه زیان و خسروانی از این بدتر که انسان همه امکانات لازم را برای هدایت و سعادت

جاویدان در دست داشته باشد و بر اثر هوی و هوس همه این سرمایه‌ها را از دست بدهد .
 ﴿۱۱۰﴾ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثَمَّ جَاهِدُوا وَ صَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ
 بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

اما پروردگار تو نسبت به کسانی که بعد از فریب خوردن (به ایمان بازگشته‌اند و) هجرت کردند و جهاد و استقامت در راه خدا به خرج دادند پروردگار تو بعد از انجام این کارها غفور و رحیم است (و آنها را مشمول رحمت می‌سازد).
 این آیه دلیل روشنی است برای قبولی توبه مرتد، ولی اشخاصی که در آیه مورد بحث هستند قبلاً مشرک بوده‌اند و بعد مسلمان شده‌اند، بنابراین «مرتدملی» محسوب می‌شوند نه «مرتد فطری».^(۱)

۱- مرتد فطری کسی است که از پدر یا مادر مسلمان تولد یافته و پس از قبول اسلام از اسلام بازگشته است، ولی مرتد ملی به کسی گفته می‌شود که پدر و مادر او به هنگام انعقاد نطفه‌اش مسلمان نبوده‌اند، اما او بعداً اسلام را پذیرفته سپس از آن برگشته است.



يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ
وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

به یاد آورید روزی را که هرکس (در فکر خویشتن است و) به دفاع از خود برمی خیزد و نتیجه اعمال هرکسی بی کم و کاست به او داده می شود و به آن ها ظلم نخواهد شد .
گاهی گنهکاران برای نجات از چنگال عذاب ، اعمال خلاف خود را به کلی منکر می شوند و می گویند : « وَ اللَّهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ : به خدایی که پروردگار ما است سوگند که ما مشرک نبودیم » (۲۳ / انعام) اما هنگامی که می بینند این دروغ و دغل ها کارگر نیست ، سعی می کنند گناه خود را به گردن رهبران گمراهشان بیندازند ، می گویند « رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ : خدایا این ها بودند که ما را گمراه کردند ، عذاب آن ها را دوچندان کن و سهم عذاب ما را به آن ها بده » (۳۸ / اعراف) .

ولی این دست و پاها بیهوده است و در آن جا « نتیجه اعمال هرکسی بی کم و کاست به او داده می شود » .



وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ

خداوند (برای آنها که کفران نعمت می‌کنند) مثلی زده است: منطقه آبادی را که امن و آرام و مطمئن بوده و همواره روزیش به طور وافر از هر مکانی فرا می‌رسیده، اما نعمت خدا را کفران کردند و خداوند به خاطر اعمالی که انجام می‌دادند لباس گرسنگی و ترس را در اندامشان پوشانید.

آنها که کفران کردند و گرفتار شدند

این سوره، سوره نعمت‌ها است، نعمت‌های معنوی و مادی در زمینه‌های مختلف که به تناسب آن بحث‌های دیگر به میان آمده است، در آیه مورد بحث نتیجه کفران نعمت‌های الهی را در قالب یک مثال عینی می‌خوانیم.

می‌گوید: «خداوند برای آنها که ناسپاسی نعمت می‌کند مثلی زده است منطقه آبادی را که در نهایت امن و امان بوده». این آبادی آن‌چنان امن و امان بود که ساکنانش با اطمینان در آن زندگی داشتند

و هرگز مجبور به مهاجرت و کوچ کردن نبودند .

علاوه بر نعمت امنیت و اطمینان ، « انواع روزی‌های مورد نیازش به طور وافر از هر مکانی به سوی آن می‌آمد ». اما سرانجام این آبادی - یعنی ساکنانش - کفران نعمت‌های خدا کردند « و خدا لباس گرسنگی و ترس را به خاطر اعمالشان بر اندام آنها پوشانید » .

آیا مثال است یا یک جریان تاریخی ؟

در آیه فوق هنگامی که سخن از یک منطقه آباد و پر نعمت به میان آمده که بر اثر کفران نعمت گرفتار ناامنی و گرسنگی و بدبختی شد ، تعبیر به « مَثَلًا » نموده و از سوی دیگر فعل‌هایی که در این آیه ذکر شده به صورت فعل ماضی است که بیانگر وقوع چنین حادثه‌ای در خارج است .

بعضی دیگر گفته‌اند این داستان مربوط به گروهی از بنی اسرائیل بوده است که در منطقه آبادی می‌زیستند و بر اثر کفران نعمت گرفتار قحطی و ناامنی شدند . شاهد این سخن حدیثی است که از امام ص ادق علیه السلام نقل شده که فرمود : « گروهی از

بنی اسرائیل آن قدر زندگی مرفهی داشتند که حتی از مواد غذایی مجسمه‌های کوچک می‌ساختند و گاهی با آن بدن خود را نیز پاک می‌کردند، اما سرانجام کار آن‌ها به جایی رسید که مجبور شدند همان مواد غذایی آلوده را بخورند و این همان است که خداوند در قرآن فرموده: **ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً**. (۱)

روایت دیگری نزدیک به همین مضمون از امام صادق علیه السلام و تفسیر علی بن ابراهیم نقل شده است که روی اسناد همه آن‌ها نمی‌توان تکیه کرد و گرنه مسأله روشن بود. (۲)

این احتمال نیز وجود دارد که آیه فوق اشاره به داستان قوم «سبأ» باشد که در سرزمین آباد «یمن» می‌زیستند و چنان که قرآن در سوره سبأ آیات ۱۵ - ۱۹ داستان زندگی آن‌ها را بازگو کرده سرزمین بسیار آباد و پرمیوه و امن و امان و پاک و پاکیزه داشته‌اند که بر اثر غرور و طغیان و استکبار و کفران نعمت‌های خدا آن‌چنان سرزمینشان ویران و جمعیتشان پراکنده شد که عبرتی برای همگان گشت.

۱- «نورالثقلین»، جلد ۳، صفحه ۹۱. ۲- «نورالثقلین»، جلد ۳، صفحه ۹۱.

جمله: « يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ » الزاماً دليل بر این نیست که آن منطقه خود آبادنبوده بلکه ممکن است منظور از « كُلِّ مَكَانٍ » اطراف آن شهر و دیار بوده و می دانیم محصولات یک منطقه وسیع معمولاً به شهر یا روستای مرکزی انتقال می یابد .

رابطه امنیت و توسعه اقتصادی

در آیه فوق برای این منطقه آباد خوشبخت و پربرکت ، سه ویژگی ذکر شده است که نخستین آن ها امنیت ، سپس اطمینان به ادامه زندگی در آن و بعد از آن مسأله جلب روزی و مواد غذایی فراوان می باشد که از نظر ترتیب طبیعی به همان شکل که در آیه آمده صورت حلقه های زنجیری علت و معلول دارد ، چراکه تا امنیت نباشد کسی اطمینان به ادامه زندگی در محلی پیدا نمی کند و تا این دو نباشند کسی علاقه مند به تولید و سر و سامان دادن به وضع اقتصادی نمی شود .

و این درسی است برای همه ما و همه کسانی که می خواهند سرزمینی آباد و آزاد و مستقل داشته باشند ، باید قبل از هر چیز به مسأله « اَمْنِیت »

پرداخت ، سپس مردم را به آینده خود در آن منطقه امیدوار ساخت و به دنبال آن چرخ‌های اقتصادی را به حرکت درآورد .

ولی این نعمت‌های سه‌گانه مادی هنگامی به تکامل می‌رسند که با نعمت معنوی ایمان و توحید هماهنگ گردند ، به همین دلیل بعد از ذکر نعمت‌های سه‌گانه می‌گوید : « وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ: پیامبری از جنس آن‌ها برای هدایتشان مأموریت پیدا کرد » .^(۱)

لباس گرسنگی و ناامنی

در آیه فوق هنگامی که سرنوشت کفران کنندگان نعمت را بیان می‌کند می‌گوید : خداوند لباس گرسنگی و ترس را به آن‌ها چشانید ، یعنی از یک سو گرسنگی و ترس تشبیه به لباس شده و از سوی دیگر به جای پوشاندن چشاندن آمده است .
این تعبیر مفسران را بر آن داشته که در نکته تشبیه مذکور بیشتر بیندیشند :

۱- « تفسیر المیزان » ، جلد ۱۲ ، صفحه ۳۸۸ .

البته ممکن است بعضی از تشبیهات مانند چشیدن لباس در زبان فارسی معمول نباشد و از آن تعجب کنیم، ولی در زبان دیگر همچون زبان عربی بیانگر نکته لطیفی باشد، چرا که به گفته «ابن راوندی» در پاسخ «ابن اعرابی» که از او پرسید آیا لباس هم چشیدنی است؟ گفت: به فرض که تو در نبوت پیامبر اسلام تردید کنی در این که او یک عرب (فصیح) بود، نمی توانی شکی به خود راه بدهی.^(۱)

و به هر حال این تعبیر اشاره به آن است که اولاً آن چنان قحطی و ناامنی آن ها را فراگرفت که گویی همچون لباس از هر سو آنان را احاطه نموده بود و بدنشان را لمس می کرد و از سوی دیگر این قحطی و ناامنی آن چنان برای آن ها ملموس شد که گویی با زبان خود آن را می چشیدند و این دلیل بر نهایت فقر و فلاکت و فقدان امنیت است که سراسر وجود و زندگی انسان را پر کند.

۱- «فخر رازی»، جلد ۲۰، صفحه ۱۲۸.

در حقیقت همان‌گونه که در آغاز ، نعمت امنیّت و رفاه تمام وجود آن‌ها را پرکرده بود . در پایان نیز بر اثر کفران فقر و ناامنی به جای آن نشست .

کفران نعمت و تضييع مواهب الهی

در روایتی که در بالا آوردیم خواندیم که این قوم مرفه آن‌چنان گرفتار غرور و غفلت شدند که حتی از مواد مفید و محترم غذایی برای پاک کردن بدن‌های آلوده خود استفاده می‌کردند و به‌همین جهت خداوند آن‌ها را گرفتار قحطی و ناامنی کرد .

این هشدارى است به همه افراد و ملت‌هایی که غرق نعمت‌های الهی هستند تا بدانند هرگونه اسراف و تبذیر و تضييع نعمت‌ها جریمه دارد جریمه‌ای بسیار سنگین . این هشدارى است به آن‌ها که همیشه نیمی از غذای اضافی خود را به زباله‌دان‌ها می‌ریزند . هشدارى است به آن‌ها که برای سفره‌ای که سه چهار نفر میهمان بر سر آن دعوت شده است معادل غذای ۲۰ نفر از غذاهای رنگین تهیه می‌بینند و حتی باقیمانده آن را به مصرف انسان‌های گرسنه نمی‌رسانند .

و هشدارى است به آن‌ها كه مواد غذايى را در خانه‌ها براى مصرف شخصى در انبارها براى گران‌تر فروختن آن قدر ذخيره مى‌كنند كه مى‌گندد و فاسد مى‌شود اما حاضر نيستند به نرخ ارزان‌تر و يا رايجان در اختيار ديگران بگذارند. آرى اين‌ها همه در پيشگاه خدا مجازات و جريمه دارد و كمترين مجازات آن سلب اين مواهب است .

اهميت اين مسأله آنگاه روشن‌تر مى‌شود كه بدانيم مواد غذايى روى زمين نامحدود نيست و به تعبير ديگر به ميزان اين مواد ، نيازمندان و گرسنگانى نيز وجود دارند كه هرگونه افراط و تفریط در آن باعث محروميت گروهى از آن‌ها مى‌شود .

به همين دليل در روايات اسلامى سخت به اين مسأله توجه شده است تا آن‌جا كه از امام صادق (عليه السلام) در حديثى مى‌خوانيم كه فرمود : « پدرم ناراحت مى‌شد از اين كه بخواهد دستش را كه آلوده به غذا بود بادستمال پاك كند بلكه به خاطر احترام غذا دست خود را مى‌مكيد و يا اگر كودكى در كنار او بود و چيزى در ظرفش باقى مانده بود طرف او را پاك مى‌كرد و حتى خودش مى‌فرمود : گاه مى‌شود غذاى كمى از سفره ييرون مى‌افتد و من به جستجوى آن مى‌پردازم به حدى كه خادم منزل مى‌خندد (كه

چرا دنبال یک ذره غذا می‌گردم) سپس اضافه کرد جمعیتی پیش از شما می‌زیستند که خداوند به آنها نعمت فراوان داد، اما ناشکری کردند و مواد غذایی را بی‌جهت از میان بردند و خداوند برکات خود را از آنها گرفت و به قحطی گرفتارشان ساخت». (۱)

﴿۱۱۳﴾ **وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ**
پیامبری از خود آنها به سراغشان آمد، اما او را تکذیب کردند و عذاب الهی آنها را فرو گرفت، درحالی که ظالم بودند...

﴿۱۱۴﴾ **فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ**
حال که چنین است از آنچه خدا روزیتان کرده است حلال و پاکیزه بخورید و شکر نعمت خدا را به جا آرید اگر او را می‌پرستید...

با مشاهده چنین نمونه‌های زنده و روشنی شما در راه آن غافلان و

ظالمان و کفران‌کنندگان نعمت‌های الهی گام ننهید .
 ﴿۱۱۵﴾ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

خداوند تنها مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را با نام غیر خدا سربریده‌اند بر شما تحریم کرده ، اما کسانی که مجبور شوند درحالی که تجاوز و تعدی از حد ننمایند (خداوند آنها را مجازات نخواهد کرد) چرا که خدا غفور و رحیم است .

«أَهْلٌ» از ماده «أَهْلَل» و آن هم در اصل از «هَلَل» گرفته شده است و به معنی بلند کردن صدا به هنگام رؤیت هلال است و چون مشرکان به هنگام ذبح حیوانات نام بت‌هایشان را با صدای بلند می‌برند از این کار تعبیر به «أَهْلٌ» شد .

«بَاغٍ» یا «بَاغِي» از ماده «بَغَى» به معنی «طلب» است و در این جا به معنی طلب لذت و یا حلال شمردن حرام الهی تفسیر شده .

«عَادٍ» یا «عَادِي» از ماده «عَدُو» به معنی تجاوز است و در این جا منظور

کسی است که بیش از حد لازم ، به هنگام ضرورت از این گوشت‌ها استفاده کند .
فلسفه تحریم گوشت مردار و خون و گوشت خوک ، در جلد اول تفسیر نمونه سوره بقره ذکر شده است .

ولی آلودگی این سه ، امروز به کسی پوشیده نیست ، مردار منبع انواع میکروب‌هاست و خون نیز از تمام اجزاء بدن از نظر فعالیت میکروب‌ها آلوده‌تر است و گوشت خوک نیز عاملی برای چند نوع بیماری خطرناک است و از همه این‌ها گذشته همان‌طور که در سوره بقره آوردیم خوردن گوشت خوک و خون منهای زیان‌های جسمانی ، آثار زیانبار روانی و اخلاقی از طریق تأثیر در هورمون‌ها در انسان به یادگار می‌گذارد (گوشت مردار نیز چون ذبح نشده و خون از آن خارج نگردیده علاوه بر زیان‌های دیگر زیان تغذیه از خون را نیز دارد) .
اما در مورد حیواناتی که با نام غیر «الله» ذبح می‌شدند (به جای بسم‌الله که امروز ما می‌گوییم نام بت‌ها برده می‌شد و یا اصلاً هیچ نامی را نمی‌بردند) مسلماً فلسفه تحریم آن جنبه بهداشتی نیست ، بلکه جنبه اخلاقی و معنوی دارد ، زیرا می‌دانیم در اسلام علت حلال

و حرام بودن چیزی تنها جنبه‌های بهداشتی آن نیست ، بلکه قسمتی از محرمات صرفاً جنبه معنوی دارد و در رابطه با تهذیب روح و مسائل اخلاقی تحریم شده حتی گاهی به خاطر حفظ نظام اجتماع ، اشیایی تحریم گردیده‌اند ، تحریم حیواناتی که بدون نام خدا ذبح می‌شوند نیز به خاطر جنبه اخلاقی آن است ، چرا که از یک سو مبارزه‌ای است با آیین شرک و بت‌پرستی و از سوی دیگر توجهی است به آفریننده این نعمت‌ها .

ضمناً از مجموع محتوای این آیه و آیات بعد ، این نکته استفاده می‌شود که اسلام ، اعتدال را در استفاده از گوشت توصیه می‌کند ، نه مانند گیاه‌خواران این منبع غذایی را به کلی تحریم کرده و نه مانند مردم عصر جاهلیت و گروهی از به اصطلاح متمدنان زمان ما اجازه استفاده از هر نوع گوشتی (حتی سوسمار و خرچنگ و انواع کرم‌ها) را می‌دهند .

در این جا سؤالی پیش می‌آید که آیه فوق ، حیوانات حرام یا اجزای محرم حیوان را منحصر در چهار قسمت کرده است ، درحالی که ما می‌دانیم محرمات فراوان دیگری مانند گوشت حیوانات درنده و انواع حیوانات دریایی جز ماهیان فلس‌دار وجود دارد و حتی در

بعضی از سوره‌های دیگر قرآن تعداد محرمات بیش از چهار ذکر شده است (سوره مائده آیه ۳) بنابراین محدود بودن در چهار چیز برای چیست؟ پاسخ این سؤال همان‌گونه که در ذیل آیه ۱۴۵ سوره انعام (جلد ۶ تفسیر نمونه صفحه ۱۵) گفتیم یک نکته است و آن این که حصر در این جا به اصطلاح «حصر اضافی» است، یعنی هدف از گفتن «إِنَّمَا» که برای منحصر ساختن است نفی بدعت‌هایی است که مشرکان در زمینه تحریم پاره‌ای از حیوانات داشتند، در واقع قرآن می‌گوید: «إِن هَآ حَرَامٌ لَّآ أَهَآکُمْ شَآءَ لَّآ تَقُولُوا».

این احتمال نیز وجود دارد که این چهار موضوع که در قرآن ذکر شده محرمات اصلی و بنیادی و ریشه‌ای است (حتی "مُنْخَنِقَةً" یعنی حیواناتی را که خفه کرده‌اند و مانند آن که در آیه ۳ سوره مائده آمده نیز در این چهار داخل است چون مردار محسوب می‌شود) اما محرمات دیگر از اجزای حیوانات و یا انواع حیوانات مانند درندگان در درجه بعد قرار دارد و لذا در سنت پیامبر حکم تحریم آن‌ها آمده است و به این ترتیب حصر در آیه، می‌تواند حقیقی باشد.

و در پایان آیه همان‌گونه که در روش قرآن در بسیاری از موارد است ، موارد استثناء را بیان کرده می‌گوید : « آن‌ها که ناچار از خوردن گوشت‌های حرام شوند (فی‌المثل در بیابانی بدون غذا بمانند و جانشان در خطر باشد) در صورتی که به مقدار حفظ جان از آن استفاده کنند و از حد تجاوز نمایند بر آن‌ها ایرادی نیست چرا که خداوند ، آمرزنده و مهربان است : فَقَدْ اضْطُرُّوا غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ » .

﴿ ۱۱۶ ﴾ وَ لَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ السِّينَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يُفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ

به خاطر دروغی که زبان‌های شما توصیف می‌کند نگویید این حلال است و آن حرام ، تا بر خدا افترا ببندید ، کسانی که به خدا دروغ می‌بندند رستگار نخواهند شد .

دروغگویان هرگز رستگار نخواهند شد

یعنی این یک دروغ آشکار است که تنها از زبان شما تراوش کرده که اشیا را از پیش خود حلال می‌کنید و اشیا را حرام (اشاره به چهارپایانی بوده که بعضی را بر خود تحریم

می کردند و بعضی را حلال می دانستند و قسمتی را به بت ها اختصاص می دادند).
 آیا خداوند به شما چنین حقی داده است، که قانونگذاری کنید؟ این افترا
 و دروغ برخدا نیست؟ و یا این که افکار خرافی و تقلیدهای کورکورانه، شما را به چنین
 بدعت هایی واداشته است؟

در آیه ۱۳۶ سورة انعام به وضوح آمده است که آن ها علاوه بر این تحلیل و تحریم
 بخشی از زراعت و چهارپایانشان را سهم خدا قرار می دادند و بخشی را برای بت ها. و عجب
 این که می گفتند: سهمی که برای بت ها قرار داده شده هرگز به خدا نمی رسد، اما سهمی که
 برای خدا است به بت ها می رسد. بنابراین اگر سهم «الله» آسیب می دید از سهم بت ها جبران
 نمی شد، اما اگر سهم بت ها آسیب می دید از سهم «الله» جبران می شد. و از این گونه
 خرافات فراوان داشتند.

همچنین از آیه ۱۴۸ سورة انعام: «سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا
 وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ» به خوبی استفاده می شود که آن ها این حق را برای خود قایل بودند که

اشیایی را حلال یا حرام کنند و معتقد بودند خدا هم موافق بدعت‌های آنهاست (بنابراین نخست بدعتی می‌گذاشتند و حلال و حرامی درست می‌کردند ، سپس آن را به خدا نسبت می‌دادند و مرتکب افترای دیگری می‌شدند). در پایان آیه به عنوان یک اخطار جدی می‌گوید : « إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ » .

اصولاً دروغ و افترا مایهٔ بدبختی و نارسنگاری است ، دربارهٔ هرکس که باشد تا چه رسد به این‌که دربارهٔ خداوند بزرگ صورت گیرد که گناه و آثار سوء آن مضاعف می‌گردد .

﴿ ۱۱۷ ﴾ مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

بهره کمی در این دنیا نصیبشان می‌شود و عذاب دردناکی در انتظار آنهاست .

این متاع قلیل ، ممکن است اشاره به جنین‌های مرده حیوانات باشد که برای خود حلال می‌شمردند و از گوشت آن استفاده می‌کردند ، یا اشاره به اشباع حس خودخواهی و خودپرستی‌شان باشد که به وسیلهٔ این بدعت‌ها صورت می‌گرفت و یا این‌که وسیله پایه‌های شرک و بت‌پرستی را تحکیم می‌کردند و مردم را با آن سرگرم ساخته ، مدتی بر آنها

حکومت می نمودند که این ها همه «متاع قليل» بود که به دنبال آن «عذاب الیم» قرارداد داشت .
 ﴿۱۱۸﴾ **وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ**

چیزهایی را که قبلاً برای تو شرح دادیم بر یهود تحریم کردیم، ما به آن ها ستم نکردیم ،
 اما آن ها به خودشان ظلم و ستم کردند .

اشاره به اموری که در آیه ۱۴۶ سورة انعام آمده : « وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَعْثِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ : بر یهودیان هر حیوان ناخن داری را حرام کردیم (اشاره به حیواناتی است که سم یک پارچه دارند همچون اسب) و از گاو و گوسفند ، پیه و چربیشان را تحریم نمودیم ، مگر چربی هایی را که بر پشت آن ها قرار داشت و یا در لابلای امعاء و در دو طرف پهلوها و یا با استخوان آمیخته بود ، این را به خاطر ظلم و ستم آن ها ، به عنوان کیفر ، قراردادیم و ماراست می گویم » .
 در حقیقت این محرمات اضافی جنبه مجازات و کیفر در برابر مظالم و ستم های یهود

داشته و لذا در پایان آیات مورد بحث اضافه می‌کند : « ما به آن‌ها ستم نکردیم ولی آن‌ها به خویشتن ستم روا می‌داشتند : وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ » .

در سورة نساء آیه ۱۶۰ و ۱۶۱ نیز می‌خوانیم : « به خاطر ظلم یهود قسمتی از غذاهای پاکیزه را که ذاتاً حلال بود بر آن‌ها تحریم کردیم ، چرا که مردم را از راه خدا باز می‌داشتند و رباخواری می‌کردند از آن نهی شده بودند و اموال مردم را بدون جهت می‌خوردند » .

بنابراین تحریم قسمتی از گوشت‌ها بر یهود جنبه مجازات داشت و هرگز مشرکان نمی‌توانستند به آن استدلال کنند .

به علاوه چیزهایی را که مشرکان تحریم کرده بودند نه در آیین یهود بود ، نه در آیین اسلام ، صرفاً بدعت‌هایی بود که از ریشه خرافات مایه می‌گرفت .

﴿ ۱۱۹ ﴾ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

اما پروردگارت نسبت به آن‌ها که از روی جهل اعمال بد انجام داده‌اند سپس توبه

کردند و در مقام جبران برآمدند، پروردگار تو بعد از آن آمرزنده و مهربان است.

علت ارتکاب گناه و روش جبران آن

قابل توجه این که اولاً علت ارتکاب گناه را «جهالت» می‌شمرد، چرا که جهل عامل اصلی بسیاری از گناهان است و این گونه افرادند که پس از آگاهی به راه حق باز می‌گردند، نه آن‌ها که آگاهانه و از روی استکبار و غرور یا تعصب و لجابت و مانند آن راه غلط را می‌پیمایند.

ثانیاً: مسأله توبه را به توبه قلبی و ندامت درونی محدود نمی‌کند، بلکه روی اثر عملی آن تأکید کرده و اصلاح و جبران را مکمل توبه می‌شمارد، تا این فکر غلط را از مغز خود بیرون کنیم که هزاران گناه را با یک جمله «اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ» می‌توان جبران کرد. نه، باید عملاً خطاها جبران گردد و قسمت‌هایی که از روح انسان و یا جامعه بر اثر گناه آسیب یافته اصلاح و مرمت شود. توبه حقیقی این است نه لقلقه لسان.

ثالثاً: به قدری روی این مسأله تأکید دارد که مجدداً با جمله «إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ»

تأکید می‌کند که مشمول آمرزش و رحمت الهی شدن تنها بعد از توبه و اصلاح امکان‌پذیر است .
 به عبارت دیگر این واقعیت که پذیرش توبه حتماً بعد از ندامت و جبران و اصلاح است
 با سه تعبیر ضمن یک آیه بیان شده است : نخست به وسیله کلمه « ثُمَّ » سپس « مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ » و
 سرانجام با کلمه « مِنْ بَعْدِهَا » تا آلودگانی که پشت سرهم گناه می‌کنند و می‌گویند ما به لطف
 خدا و غفران و رحمتش امیدواریم این فکر نادرست را از سر به در کنند .

﴿ ۱۲۰ ﴾ **إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ**
 ابراهیم (به تنهایی) یک امت بود مطیع فرمان خدا و خالی از هرگونه انحراف و هرگز
 از مشرکان نبود .

﴿ ۱۲۱ ﴾ **شَاكِرًا لِّلنِّعَمِ اجْتَبِيَهُ وَهَدِيَهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**
 او شکرگزار نعمت‌های پروردگار بود ، خدا او را برگزید و به راه راست هدایتش کرد .
ابراهیم به تنهایی یک امت بود

در آیات ۱۲۰ تا ۱۲۳ سخن از یک مصداق کامل بنده شکرگزار خدا ، یعنی « ابراهیم »

قهرمان توحید ، به میان آمده که مخصوصاً از این نظر نیز برای مسلمان‌ها عموماً و عرب‌ها خصوصاً الهام آفرین است که او را پیشوا و مقتدای نخستین خود می‌دانند .

از میان صفات برجسته این مرد بزرگ به پنج صفت اشاره شده است :

۱ - در آغاز می‌گوید : « ابراهیم خود امتی بود » (إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً) .

در این‌که چرا نام « امت » بر ابراهیم گذارده شده ، مفسران نکات مختلفی ذکر کرده‌اند که چهارنکته از آن قابل ملاحظه است :

- ابراهیم آن‌قدر شخصیت داشت که به تنهایی یک امت بود ، چرا که گاهی شعاع شخصیت انسان آن‌قدر افزایش می‌یابد که از یک فرد و دو فرد و یک گروه فراتر می‌رود و شخصیتش معادل یک امت بزرگ می‌شود .

- ابراهیم رهبر و مقتدا و معلم بزرگ انسانیت بود و به همین جهت به او « امت » گفته شده ، زیرا امت به معنی اسم مفعولی به کسی گفته می‌شود که مردم به او اقتدا کنند و رهبریش را بپذیرند .

البته میان این معنی و معنی اول پیوند معنوی خاصی برقرار است زیرا کسی که پیشوای صدق و راستی برای ملتی شد در اعمال همه آن‌ها شریک و سهیم است و گویی خود، امتی است. - ابراهیم در آن زمان که هیچ خداپرستی در محیطش نبود و همگی در منجلاّب شرک و بت‌پرستی غوطه‌ور بودند تنها موحد و یکتاپرست بود، پس او به تنهایی امتی و مشرکان محیطش امت دیگر بودند.

- و هیچ اشکالی ندارد که این کلمه کوچک یعنی «امت» تمام این معانی بزرگ‌را در خود جمع کند، آری ابراهیم یک امت بود، یک پیشوای بزرگ بود، یک مرد امت ساز بود و در آن روز که در محیط اجتماعیش کسی دم از توحید نمی‌زد او منادی بزرگ توحید بود. ۲- وصف دیگر او (ابراهیم) این بود که «بندۀ مطیع خدا بود» (فَانِيتًا لِلّٰهِ). ۳- «او همواره در خط مستقیم "الله" و طریق حق، گام می‌سپرد» (حَنِيفًا). ۴- «او هرگز از مشرکان نبود» و تمام زندگی و فکر و زوایای قلبش را تنها نور «الله» پر کرده بود (وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ).

﴿ ۵ - و به دنبال این ویژگی‌ها سرانجام او مردی بود که همه نعمت‌های خدا را شکرگزاری می‌کرد (شاکراً لِأَنْعُمِهِ) .

و پس از بیان این اوصاف پنج‌گانه به بیان نتایج مهم این صفات پرداخته است . چرا که هدایت الهی همان‌گونه که بارها گفته‌ایم به دنبال لیاقت‌ها و شایستگی‌هایی است که انسان از خود ظاهر می‌سازد چون بی حساب چیزی به کسی نمی‌دهند .

﴿ ۱۲۲ ﴾ وَ اتَّيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ

و ما در دنیا به او همت نیکو دادیم و در آخرت از صالحان است .

« حَسَنَةً » به معنی وسیعش که هرگونه نیکی را دربرمی‌گیرد ، از مقام نبوت و رسالت گرفته ، تا نعمت‌های مادی و فرزندان شایسته و مانند آن .

با این‌که ابراهیم از سرسلسله صالحان بود درعین حال می‌گوید او در آخرت از صالحان خواهد بود و این نشانه عظمت مقام صالحان است که ابراهیم با این همه مقام در زمره آنها محسوب می‌شود ، مگر نه این‌که خود ابراهیم از خدا این تقاضا را کرده بود « رَبِّ هَبْ لِي

حُكْمًا وَ أَلَجَّنَنِي بِالصَّالِحِينَ : خداوند! نظر صائب به من عطا کن و مرا از صالحان قرار ده ﴿۸۳ / شعرا﴾ .
 ﴿۱۲۳﴾ ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
 سپس به تو وحی فرستادیم که از آیین ابراهیم ، که خالی از هرگونه انحراف بود و از
 مشرکان نبود ، پیروی کن .

« حَنِيف » به معنی کسی است که از انحراف به راستی و استقامت می‌گراید و به عبارت
 دیگر از آیین‌ها و روش‌های منحرف چشم می‌پوشد و به صراط مستقیم الهی روی می‌آورد به
 آیینی که هماهنگ فطرت است و به خاطر همین هماهنگی صراط مستقیم محسوب می‌شود
 بنابراین در تعبیر « حَنِيف » اشاره لطیفی به فطری بودن توحید نیز شده است .
 آخرین امتیازی که خدا به ابراهیم در برابر آن همه صفات برجسته داد این بود
 که مکتب او نه تنها برای اهل عصرش که برای همیشه ، مخصوصاً برای امت اسلامی یک
 مکتب الهام بخش گردید .

﴿۱۲۴﴾ إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ

يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

شنبه (و تحریم‌های روز شنبه) به عنوان یک مجازات بود که در آن هم اختلاف کردند و پروردگارت روز قیامت در میان آن‌ها در آنچه اختلاف کردند داوری می‌کند. با توجه به آیات گذشته سؤالی در این جا پیش می‌آید و آن این‌که اگر آیین اسلام آیین ابراهیم است و مسلمانان در بسیاری از مسائل از سنن ابراهیم پیروی می‌کنند از جمله احترام روز جمعه، پس چرا یهود شنبه را عید می‌دانند و تعطیل می‌کنند؟

آیه مورد بحث به پاسخ این سؤال می‌پردازد و می‌گوید: «شنبه (و تحریم‌های روز شنبه) برای یهود به عنوان یک مجازات قرار داده شد و تازه در آن هم اختلاف کردند» بعضی آن را پذیرفتند و به کلی دست از کار کشیدند و بعضی هم نسبت به آن بی‌اعتنایی کردند.

جریان از این قرار بود که طبق بعضی از روایات، موسی علیه السلام بنی اسرائیل را دعوت به احترام و تعطیل روز جمعه کرد که آیین ابراهیم بود، اما آن‌ها به بهانه‌ای از آن سرباز زدند و روز شنبه را ترجیح دادند، خداوند روز شنبه را برای آن‌ها قرار داد، اما توأم با شدت عمل و

محدودیت‌ها، بنابراین به تعطیلی روز شنبه نباید استناد کنید، چرا که فوق‌العاده و مجازات داشته است و بهترین دلیل بر این مسأله این است که یهود حتی در این روز انتخابی خود نیز اختلاف کردند، گروهی آن را ارج نهادند و احترام نمودند و گروهی نیز احترام آن را شکستند و به کسب و کار پرداختند و به مجازات الهی گرفتار شدند.

این احتمال نیز وجود دارد که آیه فوق در رابطه با بدعت‌های مشرکان در زمینه غذاهای حیوانی باشد، زیرا پس از ذکر این مطلب در آیات گذشته این سؤال پیش آمد پس چرا محرماتی در آیین یهود بود که در اسلام نیست؟ و جواب داده شد که آن جنبه مجازات داشت. دگر بار این سؤال پیش می‌آید که چرا فی‌المثل صید ماهی در روزهای شنبه بر یهود حرام بوده که آن در اسلام نیست؟ باز پاسخ داده می‌شود که این یک نوع مجازات و کیفر برای آن‌ها محسوب می‌شده است. به هر حال این آیه ارتباط و پیوندی با آیات «اصحاب السبت» (آیات ۱۶۳ - ۱۶۶ سوره اعراف) دارد که شرح ماجرای آن‌ها و چگونگی تحریم صید ماهی در روز شنبه و مخالفت گروهی از یهود با این دستور و آزمایش الهی و مجازات

شدیدی که به آن گرفتار شدند گذشت (به جلد ۶ تفسیر نمونه صفحه ۴۱۸ - ۴۲۸ مراجعه فرمایید).
 ضمناً باید توجه داشت که «تَنْبُت» در اصل به معنی تعطیل کردن کار برای استراحت است و روز شنبه را از این جهت یوم السبت می نامیدند که یهود برنامه کسب و کار معمولی خود را در آن تعطیل می کردند، سپس این نام برای این روز در اسلام باقی ماند هرچند روز تعطیلی نبود.

﴿۱۲۵﴾ اُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ
 با حکمت و اندرز نیکو به سوی راه پروردگارت دعوت نما و با آنها به طریقی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن، پروردگار تو از هر کسی بهتر می داند چه کسانی از طریق او گمراه شده اند و چه کسانی هدایت یافته اند.

ده دستور مهم اخلاقی در مقابله با مخالفان

این برنامه در ده اصل خلاصه می شود که با توجه به آیات ۱۲۵ تا ۱۲۸

به ترتیب زیر است :

﴿ ۱ - نخست می گوید : « به وسیله حکمت به سوی راه پروردگارت دعوت کن » (اُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ) .

« حُكْمَت » به معنی علم و دانش و منطق و استدلال است و در اصل به معنی منع آمده و از آن جا که علم و دانش و منطق و استدلال مانع از فساد و انحراف است به آن حکمت گفته شده و به هر حال نخستین گام در دعوت به سوی حق استفاده از منطق صحیح و استدلالات حساب شده است و به تعبیر دیگر دست انداختن در درون فکر و اندیشه مردم و به حرکت درآوردن آن و بیدار ساختن عقل های خفته نخستین گام محسوب می شود .

﴿ ۲ - « به وسیله اندرزهای نیکو » (وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ) .

و این دومین گام در طریق دعوت به راه خدا است ، یعنی استفاده کردن از عواطف انسان ها ، چرا که موعظه و اندرز بیشتر جنبه عاطفی دارد که با تحریک آن می توان توده های عظیم مردم را به طرف حق متوجه ساخت .

در حقیقت حکمت از «بعد عقلی» وجود انسان استفاده می‌کند و موعظهٔ حسنه از «بعد عاطفی».

و مقید ساختن «موعظه» و «حسنة» شاید اشاره به آن است که اندرز در صورتی مؤثر می‌افتد که خالی از هرگونه خشونت، برتری‌جویی، تحقیر طرف مقابل، تحریک حس لجاجت او و مانند آن بوده باشد، چه بسیارند اندرزهایی که اثر معکوسی می‌گذارند به‌خاطر آن که مثلاً در حضور دیگران و توأم با تحقیر انجام گرفته و یا از آن استشمام برتری‌جویی گوینده شده است، بنابراین موعظه هنگامی اثر عمیق خود را می‌بخشد که «حسنة» باشد و به صورت زیبایی پیاده شود.

﴿۳- و با آنها (یعنی مخالفان) به طریقی که نیکوتر است به مناظره پرداز﴾
(و جَادِلْهُمْ بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ).

و این سومین گام مخصوص کسانی است که ذهن آن‌ها قبلاً از مسائل نادرستی انباشته شده و باید از طریق مناظره ذهنشان را خالی کرد تا آمادگی برای پذیرش حق پیدا کنند.

بدیهی است مجادله و مناظره نیز هنگامی مؤثر می افتد که «بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» باشد ، حق و عدالت و درستی و امانت و صدق و راستی بر آن حکومت کند و از هرگونه توهین و تحقیر و خلاف گوئی و استکبار خالی باشد و خلاصه تمام جنبه های انسانی آن حفظ شود .

و در پایان آیه اضافه می کند : « پروردگار تو از هرکسی بهتر می داند چه کسانی از طریق او گمراه شده و چه کسانی هدایت یافته اند : إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ » .
 اشاره به این که وظیفه شما دعوت به راه حق است ، از طرق سه گانه حساب شده فوق ، اما چه کسانی سرانجام هدایت می شوند و چه کسانی در طریق ضلالت پافشاری خواهند کرد آن را تنها خدا می داند و بس .

﴿ ۱۲۶ ﴾ **وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ**
 و هرگاه خواستید مجازات کنید تنها به مقداری که به شما تعدی شده کیفر دهید و اگر شکیبایی پیشه کنید این کار برای شکیبایان بهتر است .

❧ ۴ - تاکنون سخن از این بود که در یک بحث منطقی ، عاطفی و یا مناظره معقول با

مخالفان شرکت کنیم ، اما اگر کار از این فراتر رفت و درگیری حاصل شد ، آنها دست به تعدی و تجاوز زدند ، در این جا دستور می دهد : « اگر خواستید مجازات کنید فقط به مقداری که به شما تعدی شده کیفر دهید » و نه بیشتر از آن (وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ) .

❧ ۵ - « ولی اگر شکیبایی پیشه کنید و عفو و گذشت ، این کار برای شکیبایان بهتر است » (وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ) .

در بعضی از روایات می خوانیم که این آیه در جنگ « احد » نازل شده ، هنگامی که پیامبر وضع دردناک شهادت عمویش حمزه بن عبدالمطلب را دید (که دشمن به کشتن او قناعت نکرده ، بلکه سینه و پهلوی او را با قساوت عجیبی دریده و کبد یا قلب او را بیرون کشیده است و گوش و بینی او را قطع نموده بسیار منقلب شد) و فرمود : « اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَقُّ وَ اِلَيْكَ الْمُسْتَعْنٰی وَ اَنْتَ الْمُسْتَعَانُ عَلٰی مَا اَرٰی : خدایا حمد از آن تو است و شکایت به تو می آورم و تو در برابر آنچه می بینم یار و مددکار مایی » .

سپس فرمود : « لَئِنْ ظَفَرْتُ لَأُمَتِّلَنَّ وَاُمَتِّلَنَّ وَاُمَتِّلَنَّ : اگر من بر آن هاجیره شوم آنها را مثله

می‌کنم، مثله می‌کنم، مثله می‌کنم» (و طبق روایت دیگری فرمود هفتاد نفر آن‌ها را مثله خواهم کرد). در این هنگام آیه نازل شد «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوْا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ».

بلافاصله پیامبر عرض کرد: «أَصْبِرْ أَصْبِرْ: خدا یا صبر می‌کنم، صبر می‌کنم».^(۱) با این‌که این لحظه شاید دردناک‌ترین لحظه‌ای بود که در تمام عمر بر پیامبر گذشت، ولی باز پیامبر بر اعصاب خود مسلط گشت و راه دوم را که راه عفو و گذشت بود انتخاب کرد و چنان‌که در تاریخ در سرگذشت فتح مکه می‌خوانیم، آن روز که پیامبر بر این سنگدلان پیروز مسلط شد فرمان عفو عمومی صادر کرد و به وعده خودش در جنگ احد وفا نمود.^(۲) و به راستی اگر انسان بخواهد نمونه‌عالی بزرگواری و عواطف انسانی را ببیند باید داستان احد را در کنار داستان فتح مکه بگذارد و آن دو را باهم مقایسه کند.

۱- «تفسیر المیزان».

۲- «تفسیر تبیان»، جلد ۶، صفحه ۴۴۰.

شاید تاکنون هیچ ملت پیروز مسلطی با قوم شکست خورده این معامله‌ای را که پیامبر و مسلمانان پس از پیروزی با مشرکان مکه کردند نکرده باشد آن هم در محیطی که انتقام و کینه‌توزی در بافت جامعه آن‌ها نفوذ کرده بود و کینه‌ها را نسل به نسل به میراث می‌گذاشتند و اصلاً ترک انتقام‌جویی در آن محیط عیب بزرگی نبود.

نتیجه این همه بزرگواری و عفو و گذشت آن شد که این ملت جاهل و لجوج چنان تکان خوردند و بیدار شدند که به گفته قرآن: «يَذْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا»: گروه گروه در آیین خدا وارد شدند.»

﴿۱۲۷﴾ **وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ**
صبر کن و صبر تو فقط برای خدا و به توفیق خدا باشد و به‌خاطر (کارهای) آن‌ها اندوهگین مباش و دلسرد مشو و از توطئه‌های آن‌ها در تنگنا قرار مگیر.

﴿۶﴾ این عفو و گذشت و صبر و شکیبایی در صورتی اثر قطعی خواهد گذارد که بدون هیچ چشمداشتی انجام پذیرد یعنی فقط به‌خاطر خدا باشد و لذا قرآن اضافه می‌کند:

« شکیبایی پیشه کن و این شکیبایی تو جز برای خدا و به توفیق پروردگار نمی تواند باشد »
(وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ).

آیا انسان می تواند در برابر این صحنه های جانسوز که تمام وجودش را آتش می کشد بدون یک نیروی الهی و انگیزه معنوی صبر و استقامت کند؟ و این همه ناراحتی را در روح خود پذیرا باشد و شکیبایی را از دست ندهد؟ آری این تنها در صورتی ممکن است که برای خدا و به توفیق خدا باشد.

﴿ ۷ - هرگاه تمام این زحمات در زمینه تبلیغ و دعوت به سوی خدا و در زمینه عفو و گذشت و شکیبایی کارگر نیفتاد باز نباید مأیوس و دلسرد شد و یا بیتابی و جزع نمود ، بلکه باید با حوصله و خونسردی هرچه بیشتر همچنان به تبلیغ ادامه داد ، لذا در هفتمین دستور می گوید : « بر آنها اندوهگین مباش : وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ » .

این حزن و اندوه که حتماً به خاطر عدم ایمان آنها است ممکن است یکی از دو پدیده را در انسان به وجود آورد ، یا او را برای همیشه دلسرد سازد و یا او را به جزع و بیتابی و

بی حوصلگی وادارد ، بنابراین نهی از حزن و اندوه در واقع از هر دو پدیده است ، یعنی در راه دعوت به سوی حق نه بیتابی کن و نه مأیوس باش .

۸- با تمام این اوصاف باز ممکن است دشمن لجوج دست از توطئه برندارد و به طرح نقشه‌های خطرناک پردازد ، در چنین شرایطی موضع‌گیری صحیح همان‌است که قرآن می‌گوید : « از توطئه‌های آن‌ها نگران مباش و محدود نشو » (وَ لَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ) . این توطئه‌ها هر قدر وسیع و حساب شده و خطرناک باشد باز نباید شما را از میدان بیرون کند و گمان برید که در تنگنا قرار گرفته‌اید و محاصره شده‌اید ، چرا که تکیه‌گاه شما خدا است و با استمداد از نیروی ایمان و استقامت و پشتکار و عقل و درایت می‌توانید این توطئه‌ها را خنثی کنید و نقش بر آب .

﴿ ۱۲۸ ﴾ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ

خداوند با کسانی است که تقوی پیشه می‌کنند و کسانی که نیکوکارند .

این که آخرین سوره نحل با آن پایان می‌گیرد به نهمین و دهمین برنامه اشاره کرده ،

می گوید :

﴿ ۹ - » خداوند با کسانی است که تقوا را پیشه کنند ﴿ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا ﴾ .

« تقوا » در همه ابعاد و در مفهوم وسیعش ، از جمله تقوا در برابر مخالفان ، یعنی حتی در برابر دشمن باید اصول اخلاق اسلامی را رعایت کرد ، با اسیران معامله اسلامی نمود ، با منحرفان رعایت انصاف و ادب کرد ، از دروغ و تهمت پرهیز نمود و حتی در میدان جنگ همان گونه که در اصول تعلیمات جنگی اسلام وارد شده است باید تقوا و موازین اسلامی حفظ شود : به بی دفاعان نباید حمله کرد ، معترض کودکان و پیران از کار افتاده نباید شد ، حتی چهارپایان را نباید از بین برد ، مزارع را نباید نابود کرد ، آب را نباید به روی زمین قطع نمود ، خلاصه تقوا و رعایت اصول عدالت در برابر دوست و دشمن عموماً باید انجام گیرد و اجرا شود (البته موارد استثنایی که بسیار نادرست است از این حکم خارج می باشد) .

﴿ ۱۰ - » و خداوند با کسانی است که نیکوکارند ﴿ وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ ﴾ .

چنان که قرآن در سایر آیات بیان کرده گاهی باید پاسخ بدی را به نیکی داد و دشمن را از

این طریق شرمنده و شرمسار نمود چرا که این کار پر خصومت‌ترین دشمنان و «الْأَخْضَامِ» را به دوست مهربان و «وَلِيٍّ حَمِيمٍ» مبدل می‌سازد . احسان و نیکی اگر به موقع و در جای خود انجام پذیرد ، یکی از مهم‌ترین روش‌های مبارزه است و تاریخ اسلام پر است از مظاهر این برنامه ، رفتاری که پیامبر با مشرکان مکه بعد از فتح نمود ، معامله‌ای که با وحشی قاتل حمزه کرد ، برخوردی که با اسیران بدر داشت ، رفتاری که بایهودیانی که انواع اذیت و آزار را درباره او روا می‌داشتند انجام داد و همچنین نظایر این برنامه در زندگی علی علیه السلام و سایر پیشوایان بزرگ ، خود بیانگر این دستور اسلامی است .

جالب این‌که در نهج‌البلاغه در خطبه معروف همام که مرد زاهد و عابد و هوشیاری بود می‌خوانیم هنگامی که از امیر مؤمنان علی علیه السلام تقاضای دستور جامعی در زمینه صفات پرهیزگاران کرد ، امام تنها به ذکر همین آیه قناعت فرمود : و گفت : «إِتَّقِ اللَّهَ وَ أَحْسِنِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ» تقوا را پیشه کن و نیکی نما که خدا با کسانی است که

پرهیزکار و نیکوکارند».

گرچه این سؤال کننده عاشق حق، عطش و تقاضایش با این بیان کوتاه فرونشست و امام ناچار به بیان مشروح تری پرداخت و جامع ترین خطبه را در زمینه صفات پرهیزکاران که از یک صد خصلت تجاوز می کند بیان فرمود، ولی این مقدار از جواب کوتاه نخستین امام استفاده می شود که این آیه در واقع فهرستی است از تمام صفات پرهیزکاران. دقت در مواد ده گانه برنامه فوق که تمام خطوط اصلی و فرعی برخورد با مخالفان را مشخص می کند نشان می دهد که از تمام اصول منطقی، عاطفی، روانی، تاکتیکی و خلاصه همه اموری که سبب نفوذ در مخالفین می گردد استفاده شده است. ولی با این حال اسلام هرگز نمی گوید که تنها به منطق و استدلال قناعت کنید بلکه در بسیاری از موارد ضرورت پیدا می کند که در مقابل توطئه های دشمن عملاً وارد میدان شویم و در صورت لزوم در مقابل خشونت ها به خشونت توسل جویم و در برابر توطئه ها به ضد توطئه پردازیم، ولی حتی در این مرحله نیز باید اصل عدالت و اصول تقوا و اخلاق اسلامی به دست فراموشی

سپرده نشود. و اگر مسلمانان در برابر مخالفان خود این برنامه جامع‌الاطراف را به کار می‌بستند، شاید اسلام امروز، سراسر جهان یا بخش عمده آن را فراگرفته بود.

نعمت‌های چهل‌گانه مندرج در سورة نحل (سورة نعمت‌ها)

چیزی که بیش از همه در مجموع آیات این سوره جلب توجه می‌کند بیان نعمت‌های گوناگون الهی، اعم از مادی و معنوی، ظاهری و باطنی، فردی و اجتماعی است و اگر نام سورة نعمت‌ها برای آن انتخاب شده نیز از همین نظر است.

بررسی آیات سوره نشان می‌دهد که حدود چهل نعمت از نعمت‌های بزرگ و کوچک، مادی و معنوی، طی آیات این سوره بیان شده است که فهرست‌وار ذیلاً از نظر می‌گذرد و تأکید می‌کنیم که هدف از آن نخست تعلیم درس توحید و بیان عظمت آفریدگار است و در ثانی تقویت عشق و علاقه انسان‌ها به آفریننده این نعمت‌ها و تحریک حس شکرگزاری آنان است:

❧ ۱- آفرینش آسمان (خَلَقُ السَّمَاوَاتِ) .

❧ ۲- آفرینش زمین (وَالْأَرْضِ) .

- ۳ - آفرینش چهارپایان (وَ الْأَنْعَامَ خَلَقَهَا).
- ۴ - استفاده پوشش از پشم و پوست آنها (لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ).
- ۵ - استفاده از منافع حیوانات (وَ مِنْ أَفْعٍ).
- ۶ - استفاده از گوشت آنها (وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ).
- ۷ - بهره گیری از « جمال استقلال اقتصادی » (وَ لَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ).
- ۸ - بهره گیری از حیوانات برای حمل و نقل بارها (وَ تَحْمِلُ أَنْقَالَكُمْ - وَ الْحَيْلُ وَ الْبِغَالُ وَ الْحَمِيرُ لِنَزْكِيوْهَا).
- ۹ - هدایت به صراط مستقیم (وَ عَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ).
- ۱۰ - نزول باران از آسمان و تهیه آب آشامیدنی از آن (هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ).
- ۱۱ - پرورش مراتع و چراگاهها با آن (وَ مِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ).
- ۱۲ - رویدن زراعت و زیتون و نخل و انگور و انواع میوهها به برکت آن (يُنْبِتُ لَكُمْ

- بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ .
- ❧ ۱۳ - تسخیر شب و روز (وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ) .
- ❧ ۱۴ - تسخیر خورشید و ماه (وَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ) .
- ❧ ۱۵ - تسخیر ستارگان (وَ النُّجُومَ) .
- ❧ ۱۶ - مخلوقات گوناگونی که در کره زمین آفریده شده (وَ مَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ) .
- ❧ ۱۷ - تسخیر دریاها برای استفاده از گوشت و جواهرات آن (وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا) .
- ❧ ۱۸ - حرکت کشتی‌ها بر سینه آب‌ها (وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ) .
- ❧ ۱۹ - آفرینش کوه‌ها که آرام بخش زمینند (وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ) .
- ❧ ۲۰ - آفرینش نهرها (وَ أَنْهَاراً) .
- ❧ ۲۱ - ایجاد راه‌های ارتباطی (وَ سُبُلًا) .

- ﴿ ۲۲ - ایجاد علامات برای شناخت راهها (وَ عَلَامَاتٍ) .
- ﴿ ۲۳ - استفاده از ستارگان برای راه یابی در شبها (وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ) .
- ﴿ ۲۴ - زنده شدن زمین های مرده به وسیله آب باران (وَ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا) .
- ﴿ ۲۵ - شیر خالص و گوارا که از میان خون و غذای هضم شده خارج می شود (نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ) .
- ﴿ ۲۶ - فرآورده هایی که از میوه های درخت نخل و انگور گرفته می شود (وَ مِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا) .
- ﴿ ۲۷ - عسل یک غذای شفابخش (فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ) .
- ﴿ ۲۸ - بخشیدن همسرانی به انسان از جنس خود او (وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا) .
- ﴿ ۲۹ - نعمت فرزندان (وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَ حَفَدَةً) .

- ۳۰ - انواع روزی‌های پاکیزه به مفهوم وسیعش (وَ رَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ) .
- ۳۱ - نعمت گوش (وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ) .
- ۳۲ - نعمت چشم (وَ الْأَبْصَارَ) .
- ۳۳ - نعمت عقل و هوش (وَ الْأَفْئِدَةَ) .
- ۳۴ - خانه‌ها و مسکن‌های ثابت (وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا) .
- ۳۵ - خانه‌های سیار "خیمه‌ها" (وَ جَعَلَ لَكُم مِّنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا) .
- ۳۶ - وسایل و اسباب‌هایی که از پشم و کرک و موی حیوانات ساخته و تهیه می‌شود (وَ مِنْ أَصْوَافِهَا وَ أَوْبَارِهَا وَ أَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَ مَتَاعًا إِلَى حِينٍ) .
- ۳۷ - نعمت سایه‌ها (وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّمَّا خَلَقَ ظِلَالًا) .
- ۳۸ - نعمت وجود پناهگاه‌های مطمئن در کوه‌ها (وَ جَعَلَ لَكُم مِّنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا) .
- ۳۹ - انواع لباس‌هایی که انسان را از سرما و گرما حفظ می‌کند (وَ جَعَلَ لَكُم سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ) .

﴿ ۴۰ - زره و لباس جنگ که در برابر ضربات دشمن مقاومت دارد (وَ سَرَابِيلٌ تَقِيكُم بِأَسْكُمْ) .

و در پایان این بخش از نعمت‌ها اضافه می‌کند « كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ : این‌گونه خداوند نعمت‌هایش را بر شما به حد کمال می‌رساند تا تسلیم فرمان او باشید » .

هدف از تشریح نعمت‌ها

احتیاج به تذکر ندارد که برشمردن نعمت‌های گوناگون الهی در آیات مختلف این سوره یا سایر آیات قرآن ، به اصطلاح برای منت‌گذاری و یا کسب وجهه و مانند آن نیست ، که خدا برتر و بالاتر از همه این‌ها است و بی‌نیاز از هرکس و هر چیز. همه این‌ها در مسیر برنامه‌های سازنده تربیتی است ، برنامه‌هایی که انسان را به آخرین مرحله تکامل ممکن از نظر معنوی و مادی برساند. گویاترین دلیل برای این موضوع ، همان جمله‌هایی است که در آخر بسیاری از آیات گذشته آمده است که در عین تنوع ، همگی در همان خط پرورش و تربیت انسان قرار دارد. در آیه ۱۴ بعد از بیان نعمت تسخیر

دریاها می‌فرماید: «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ». در آیه ۱۵ بعد از بیان نعمت کوه‌ها و نه‌رها و جاده‌ها می‌گوید: «لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ». در آیه ۴۴ بعد از بیان بزرگ‌ترین نعمت معنوی یعنی نزول آیات قرآن می‌گوید: «وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ». و در آیه ۷۸ بعد از ذکر نعمت بسیار مهم ابزار شناخت (گوش و چشم و عقل) می‌فرماید: «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ». و در آیه ۸۱ بعد از اشاره به تکمیل نعمت‌های پروردگار می‌گوید «لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ». و در آیه ۹۰ بعد از بیان یک سلسله دستورهای در زمینه عدل و احسان و مبارزه با فحشاء و منکر و ظلم می‌فرماید: «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ». در حقیقت در این شش مورد، اشاره به پنج هدف شده است ۱- شکرگزاری ۲- هدایت ۳- تفکر ۴- تسلیم در برابر دعوت حق ۵- تذکر و یادآوری که بدون شک همه با هم پیوند دارند: انسان نخست تفکر و اندیشه می‌کند. هرگاه فراموش کرد، یادآوری می‌نماید. به دنبال آن حس شکرگزاری در مقابل بخشنده نعمت‌ها در او بیدار می‌شود. سپس راه به سوی او بازمی‌کند و هدایت می‌شود. سرانجام در برابر فرمانش تسلیم می‌گردد.

و به این ترتیب هدف‌های پنج‌گانه فوق حلقه‌های تکامل زنجیره‌ای انسانند که بدون شک اگر این مسیر به طور صحیح پیموده شود ، نتایج پرباری دارد و جای تردید باقی نمی‌ماند که برشمردن این نعمت‌ها گاهی به صورت جمعی و گاهی به صورت انفرادی ، هیچ هدفی جز ساختن انسان کامل نیست .

پروردگارا! نعمت‌های بی‌پایانت سراسر وجود ما را احاطه کرده است و ما غرق نعمت‌های توایم اما هنوز تو را نشناخته‌ایم .

بارالها! درک و دیدی مرحمت فرما که راه‌گشای طریق معرفت و عشق تو باشد و توفیقی که در این راه پرییج و خم به کمک ما بشتابد و به سرمنزل شکرگزاران واقعی برساند . خداوندا! تو نیازهای ما را از هرکس بهتر می‌دانی و تقاضاهای ذاتی ما را از خود ما بهتر می‌شناسی ، بر ما آن ببخش که آن‌چنان باشیم که تو می‌خواهی و به ما آن مرحمت کن که بهتر از آن شویم که مردم می‌پندارند .

پایان سورة نحل

پایان جزء چهاردهم

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
متن تأییدیہ مرجع عالیقدر حضرت آیۃ اللہ العظمی مکارم شیرازی	۶
متن تأییدیہ حضرت آیت اللہ خزعلی مفسر و حافظ کل قرآن کریم	۸
ویژگی‌ها و مزایای کتاب "تفسیر جوان"	۱۰
فضیلت تلاوت سورۃ «حجر»	۱۱
تقاضای نزول فرشتگان	۱۸
بحثی پیرامون عدم تحریف قرآن	۱۹
دعوت همه پیشوایان اسلام به قرآن موجود	۲۲
دلایل شگانه استهزاء پیامبران توسط گمراہان	۲۷

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
سنت پیشینیان	۳۰
لجاجت و انکار محسوسات، نتیجهٔ رسوخ گناهان است	۳۱
چگونه شیاطین به وسیلهٔ شهاب از آسمان رانده می شوند؟	۳۵
خزائن خداوند چیست؟	۴۷
نزول مقامی و نزول مکانی	۴۸
نقش باد و باران	۴۹
پیشینیان و متأخران چه کسانی هستند؟	۵۱
جان چیست؟	۵۴

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
«گل تیـره» و «روح خدا»	۵۷
ابلیس نخستین پایه‌گذار مکتب جبر	۶۲
شیطان بر چه کسانی تسلط می‌یابد؟	۶۲
درهای جهنم	۶۵
نعمت‌های هشت‌گانه بهشت	۶۶
نعمت‌های مادی و معنوی	۶۸
کینه‌ها و حسادت‌ها دشمن برادری است	۷۰
پاداش کامل	۷۲

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
میهمانان ناشناس؟	۷۴
منظور از "قَطْعٍ مِنَ اللَّیْلِ" چیست؟	۸۲
تفسیر جمله «وَأَمْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ»	۸۴
سرنوشت گنهکاران قوم لوط	۹۰
رابطه «مُتَوَسِّمٍ» و «مُؤْمِنٍ»	۹۲
اصحاب الایکه چه کسانی هستند؟	۹۵
مقتسمین چه اشخاصی هستند؟	۱۰۷
آغاز دعوت علنی اسلام	۱۱۰

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
تأثیر توجه به خدا در قدرت روح	۱۱۲
فضیلت تلاوت سوره « نحل »	۱۱۵
فرمان عذاب نزدیک است	۱۱۶
منافع گوناگون حیوانات	۱۲۲
اهمیت مواد غذایی زیتون و خرما و انگور	۱۳۲
نعمت های مادی و معنوی	۱۳۹
معبودهای مرده و فاقد شعور	۱۵۱
آنها که بارگناه دیگران را بر دوش می کشند	۱۵۶

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
سنت حسنه و سيئه	۱۵۷
تسليم حق شدن پس از ايمان اضطراری بيهوده است	۱۶۵
سرنوشت پاكان و نيكان	۱۷۰
وظيفه پيامبران ابلاغ آشكار است	۱۷۴
بلاغ مبين چیست؟	۱۷۵
سرنوشت هر كس به دست خود اوست و اجباری در كار نيست	۱۷۷
هر امتی رسولي دارد	۱۷۹
معاد روز پايان گرفتن اختلافها است	۱۸۴

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
پاداش مهاجران.....	۱۸۷
اگر نمی‌دانید پیرسید.....	۱۹۲
در هر موضوعی باید به متخصص همان موضوع مراجعه کرد.....	۱۹۳
انواع مجازات‌ها در برابر انواع گناهان.....	۱۹۸
سجده همه جنبندگان حتی سایه‌هایشان برای خدا.....	۱۹۸
نقش سایه‌ها در زندگی ما.....	۲۰۰
دین یکی و معبود هم یکی.....	۲۰۴
چرا فرشتگان را دختران خدا می‌دانستند؟.....	۲۱۱

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
نقش اسلام در احیای ارزش مقام زن.....	۲۱۳
گر حکم شود که مست گیرند!...!	۲۱۷
اجل مسمی چیست؟.....	۲۱۹
مواد غذایی مهم شیر.....	۲۲۷
معانی چهارگانه وحی.....	۲۳۰
آیا الهام غریزی مخصوص زنبوران عسل است؟.....	۲۳۱
قبل از هر چیز خانه سازی.....	۲۳۳
عسل از چه ساخته می شود؟.....	۲۳۵

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
عسل در کجا ساخته می شود؟	۲۳۶
رنگ های مختلف عسل	۲۳۷
عسل یک ماده فوق العاده شفا بخش	۲۳۸
آیا ایجاد تفاوت با عدالت سازگار است؟	۲۴۴
اسباب و سرچشمه های روزی	۲۴۹
برای خدا شبیه قرار ندهید	۲۵۷
دو مثال زنده برای مؤمن و کافر	۲۶۰
نقش «عدالت» و «راستی» در زندگی انسان ها	۲۶۴

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
انسان در آغاز هیچ علمی نداشت	۲۶۸
نعمت ابزار شناخت	۲۷۰
اسرار پرواز پرندگان در پهنه آسمان	۲۷۶
سایه ها، مسکن ها و پوشش ها	۲۸۴
آن جاکه تمام درها به روی بدکاران بسته می شود	۲۹۰
حالات چهارگانه مجرمین	۲۹۲
مراحل چهارگانه هدایت	۳۰۰
جامع ترین برنامه اجتماعی	۳۰۱

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
استحکام پیمان‌های شما دلیل بر ایمان شماست	۳۰۸
عذرهای ناموجه برای نقض پیمان	۳۱۱
سرمایه‌های جاودانی انسان	۳۱۸
زندگی پاکیزه در گرو چیست؟	۳۲۰
برابری مرد و زن	۳۲۱
حیات طیبه چیست؟	۳۲۲
موانع شناخت	۳۲۴
از میان تمام صفات شیطان مطرود بودن او مطرح شده است؟	۳۲۷

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
آداب پنج‌گانه تلاوت قرآن کریم	۳۲۸
آن‌ها که زیر پرچم حقند و آن‌ها که تحت لوای شیطانند؟	۳۳۳
رمز وجود آیات ناسخ و منسوخ در قرآن	۳۳۴
تقیه و فلسفه آن	۳۴۴
مردن فطری و ملی و فریب خوردگان	۳۴۹
آن‌ها که کفران کردند و گرفتار شدند	۳۵۶
آیا مثال است یا یک جریان تاریخی؟	۳۵۷
رابطه امنیت و توسعه اقتصادی	۳۵۹

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
لباس گرسنگی و ناامنی.....	۳۶۰
کفران نعمت و تضييع مواهب الهی.....	۳۶۲
دروغگويان هرگز رستگار نخواهند شد.....	۳۶۹
علت ارتكاب گناه و روش جبران آن.....	۳۷۴
ابراهيم به تنهایی يك امت بود.....	۳۷۵
ده دستور مهم اخلاقی در مقابله با مخالفان.....	۳۸۲
نعمت‌های چهل‌گانه مندرج در سورة نحل (سورة نعمت‌ها).....	۳۹۴
هدف از تشریح نعمت‌ها.....	۳۹۹

